

پیرامون دار و دسته

“سازمان انقلابی حزب توده”

گروه انقلابیون مارکسیست – لنینیست

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

www.peykar.org

" من هرگز از تکرار اینکه عوام فریبها بدترین دشمنان طبقه کارگرند خسته نخواهم شد. اینکه گفته میشود بدترین بد انعلت است که آنها محرك غریزه های ناپسند در جماعت میباشند و برای کارگران عقب مانده میسر نیست این دشمنان را که بسمت دوستان آنها بمیدان می آیند و گاهی هم صمیمانه بمیدان می آیند بشناسند. بدترین - بد انعلت است که درد و ران پراکندگی و تزلزل، درد و رانی که جنبش ماناژه دارد سرو صورت بخود میگیرد چیزی آسانتر از آن نیست که جماعت را عوام فریبانه براهی سوق دهند که بعد ها فقط تلخ ترین آزمایشها میتوانند وی را به خطای خویش آگاه سازد " (لنین - چه باید کرد؟)

"ساخت" امروزه به جریانی رویزیونیستی که تطهیر رژیم شاه، تطهیر امپریالیسم آمریکا و دیگر امپریالیستهای غربی، تطهیر مرتجعین سه قاره و سگان زنجیری امپریالیسم را بر عهده دارد تبدیل شده است. اما این جریان با وجود رسوائی کاملش قبای "مارکسیستی" خود را بر زمین نخواهد نهاد چه اینکه این قبای دروغین را برای فریب و خدعه به تن کرده و از آن نیت پلید بهره‌برداری‌هایی را دارد. لنین کبیر در مورد این چنین جریان‌ها چه خوب میگفت که "دیالتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیسم در رشته تئوری، دشمنان او را وادار می‌نماید که بلباس مارکسیست در آیند. لیبرالیسم میان پوسیده کوشش میکند به شکل اپورتونیسم سوسیالیستی خود را احیا نماید" (مقدمات تاریخی آموزش کارل مارکس). دارودسته گسرداننده "ساخت" میخواهد با این ماسک دروغین نان بخورد. این ماسک را باید از چهره کریه آن درید و منی ارتجاعی‌اش را در هم کوبید.

در وجودش آتش عشق به خلق و آزادی شراره میکشد، بهیچوجه همراهی تان نخواهد کرد. انقلابیون میهن ما به این دارو دسته پاسخ میدهند: "ما بشکل گروه فئسرده کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یگدیگر را محکم گرفته و به پیش می‌رویم. دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفته‌اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنابر تصمیم آزادانه ما است، تصمیبی که همانا برای آن گرفته‌ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلاب مجاورمان در نعلطیم که سکنه‌اش از همان آغاز ما را بعلت اینکه بصورت دسته خاصی مجزا شده، نه طریق صالحه بل طریق مبارزه را برگزید، ایم سرزنش نمودند. و حالا از میان ما بعضی‌ها فریاد میکشند: به این منجلاب برویم! وقتی هم که آنها را سرزنش میکنند به حالت اعتراض میگویند: شما عجب مردمان عقب ماندنای هستید! خجالت نمیکشید که آزادی ما را برای دعوت شما براه بهتری نفی میکنید! آری آقایان، شما آزادید نه تنها دعوت کنید بلکه هرکجا هم دلتان میخواهد بروید ولو آنکه منجلاب باشد، ما معتقدیم که جای حقیقی شما هم همان منجلاب است و برای نقل مکان شما به آنجا حاضریم در حدود توانائی خود کمک نمائیم. ولی در اینصورت اقلاً نسبت از ما بردارید و بما نچسبید و کلمه بزرگی آزادی را طوط نکنید زیرا که آخر ما هم آزادیم هرکجا میخواهیم برویم و آزادیم نه فقط علیه منجلاب بلکه با هر کس هم که راه را بسوی منجلاب گسج میکند، مبارزه نمائیم" (لنین - چه باید کرد؟)

مبارزه برخاسته‌اند " و رهنمود در هر سه مورد این است که " ما باید بعین آنها رویم و کمک نمائیم تا این مبارزه را رفته‌رفته بجلو برند و به پیروزی رسانند ". آنچه که در اینجا آگاهانه از قلم افتاده و اساسی‌ترین مسئله است همانا مبارزه بسه خاطر سرنگونی رژیم طبقات ارتجاعی حاکم و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق می‌باشد که مبارزه علیه " دیکتاتوری فاشیستی حاکم" تغلیل داده شده است. آیا این از قلم افتادگی اتفاقی است؟ اهدا. در تمامی "ستاره سرخ" های دو سال اخیر اصلاً صحبتی از سنگ زنجیری بودن شاه در میان نیست و در شماره ۶۸ هم دیدیم که این خائن تا چه اندازه "مستقل" از آب درآمد و در اکثر قریب باتفاق "ستاره سرخ" های از مدت‌ها قبل تا بحال همه جا سخن از مبارزه ضد دیکتاتوری و ضد فاشیستی است و بر سرنگونی طبقات ارتجاعی حاکم بعنوان نخستین و مبرمترین وظیفه و مسئله جدا نا پذیر از مبارزه ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی تکیه نعیشود. چرا ایسن چنین است؟ زیرا بزعم دارودسته گرداننده "ساحت" شاهی که ستون پنجم هیچیک از ابر قدرتها نیست و نه تنها "مستقل" عمل میکند بلکه "محصصر کردن تصمیم‌گیری مسایل مهم" را در دست خود پیشه کرده و با امپریالیسم امریکا با آکراه روبرو میشود در "جبهه واحد جهان دوم و جهان سوم" جای دارد و از متحدین در این جبهه است. بزعم این دارودسته فقط بایستی او را به سر عقل آورد که هم به خلق تکیه کند و هم از اعمال دیکتاتوری فاشیستی دست بردارد و گردانندگان "ساحت" هم قول میدهند و اتفاقاً در این یک مورد کاملاً وفا بعهد میکنند که از محدوده "حق داشتن" و "اندازه نگهداشتن" فراتر نروند و بزعم اینان "حق داشتن یعنی این که خواستها و تمایلات خودها را در چارچوب و دایره قوانین موجود و فرامین و سنتها به عمل در آوردن. اندازه نگهداشتن یعنی اینکه مبارزه سیاسی و اقتصادی را از حد دایره قوانین موجود، فرامین و سنتهای اجتماعی بالا نبردن" (سند در مورد کار مخفی و علنی).

خلقهای مبارز میهن ما و در پیشاپیش همه پرولتاریای قهرمان ایران به این ناصحین رژیم پاسخ میدهند راهی را که انتخاب کرده‌اید ارزانی خودتان باد و مطمئن باشید همانگونه که توطئه های دارودسته مرتجع کمیته مرکزی حزب توده در کشاندن خلق به مسلخ رژیم محمد رضا شاهی و تأیید " نکات مثبت " حکومت ناموفق ماند و با شکست مفتضحانه و رسوائی بیشتر مواجه شد شما نیز در این راه تنهائید و کسی که

پستی و دنائت سقوط کرده‌اند .

در مورد دوم یعنی تقلیل مبارزه بخاطر سرنگونی رژیم طبقات ارتجائی حاکم مبارزه برای تبدیل دیکتاتوری فاشیستی شاه به "موکراسی" شاه اکثر "ستاره‌سرخ" های دو سال اخیر گویا هستند . در "ستاره‌سرخ" شماره ۵۱ گردانندگان "ساحت" می‌آورند " در مبارزه‌ای که اکنون میان مارکسیست - لنینیستها از یک جانب و روبریونیستها از جانب دیگر جریان دارد، مارکسیست - لنینیستها واقعیت جنگ افروزی و سیطره جوف و ابر قدرت امپریالیستی را افشا میکنند و خلقهای جهان را در مبارزه علیه آن رهبری مینمایند و با مساعدتر شدن شرایط برای انقلاب کردن و خلقها را در رشد و گسترش جنبش انقلابی شان علیه امپریالیسم و ارتجاع یاری رسانده و رهبری میکنند " (تکیسه از من) . بدین ترتیب گردانندگان "ساحت" با سوء استفاده از نام مارکسیست - لنینیستها و انتساب بی‌مورد و شاید آنه خود به این عنوان به طبقات ارتجائی حاکم و شاهی که بایستی بزعم اینان "بسیج" و "دلگرم" کننده خلق باشد و در پی ایجاد یک کانون مقاومت برآید قول میدهند که فعلا امر انقلاب در دستور کار نیست و رشد و گسترش جنبش انقلابی مسئله امروز نیست بلکه تنها " با مساعدتر شدن شرایط برای انقلاب کردن " میتواند احیانا مورد توجه قرار گیرد . بازهم زهی بیخبری . مادرزما بسر میریم که یکی از مساعدترین شرایط برای انقلاب کردن در سطح جهانی و ایران موجود است و آنوقت اگر کسی بگوید که بایستی منتظر " مساعدتر شرایط" شد آیا حق نداریم بگوئیم که اهداف پلیدی را در سر می‌پرورانند ؟ مسلما چرا . بزعم گردانندگان "ساحت" شرایط برای انقلاب کردن فعلا مساعد نیست زیرا بایستی به ایجاد "جبهه واحد جهان دوم و سوم" پرداخت و با شاهی که " در پایتخت آنرا بیجان شرقی در هم مرزی شوروی به آمادگی برای یک جنگ دفاعی ملی و میهن پرستانه علیه تجساز خارجی فراخوان داده است" (خبرنامه پکن شماره ۶ سال ۱۹۷۷) و بقول "ستاره سرخ" ۶۸ نه ستون پنجم امپریالیسم امریکا است و نه ستون پنجم سوسیال امپریالیسم روس در مقاله مذکور همانطور که گفته شد صحبت از امینی و کمیته مرکزی است - پستی در آن جبهه ضد خلقها متحد شد . در "ستاره سرخ" ۶۵ مبارزه خلقهای ایران به سه زمینه تقسیم شده‌اند و در اینموارد اینچنین آمده است " مردم ما علیه امپریالیسم در سطوح مختلف بمبارزه برخاسته‌اند . . . مردم ما علیه وضع بسیار بد زندگی خود بمبارزه برخاسته‌اند . . . مردم ما در سطحی وسیع علیه دیکتاتوری فاشیستی حاکم

کوشش در برداشتن موانع میکند. بزعم گردانندگان "ساحت" برای اینکار بایستی اولاً رژیم خائن شاه را معتقد به ضرورت تکیه بخلق نمود و ثانیاً شیوه حکومتی دیکتاتوری فاشیستی را تغییر داد و بجای شاه فاشیست و دیکتاتور با شاه "موکرات" روبرو شود. در مورد اول سرنخهای برنامه از "ستار سرخ" شماره ۷۷ داده میشوند و آن اینکسه: "حکومت فتوای خوارزمشاهیان با تکیه به ارتش غیر متحرک و پراکنده فتوای السی نتوانست در مقابل مغولان مقاومت کند و از صلح کردن توده‌ها نیز هراسان بود چه میترسید پس از شکست مغولان نوبت خودش فرارسد. مقاومت جلال‌الدین نیز بعلت اینک توده‌های خلق تکیه نداشت و آنان را بسیج و صلح ساخت نتوانست مغولان را شکست دهد. در تمام دوران حمله‌ی مغول توده‌های خلق با رسیدن کوچکترین دلگرمی و یا ایجاد یک کانون مقاومت بپا خاستند و دمار از روزگار تجاوزگران بدر آوردند. چه بطور مثال پس از رسیدن خبر شکست دسته‌ای از ارتش مغول بدست نیروهای جلال‌الدین در نزدیکی کابل، مردم هرات که از این پیروزی دلگرم شده بودند بدون وجود رهبری در سطح کشور و با دست خالی در هرات قیام کردند و کل پادگان مغولی این شهر را نابود کردند. توده‌ها همه جا نشان دادند که در صورت وجود کمترین رهبری قاطع و اصیل، قادرند مغولانی که سبعیتشان آنچنان به رُخشان کشیده میشد را نابود سازند و از سرزمین خود دفاع کنند". پاسخ به این سؤال که چرا تاریخ نویس "ساحت" تمامی مثالهای فراوان مقاومت خلق علیه ارتجاعیون حاکم و نیروهای متهاجم را نادیده گرفته و دست به دامان جلال‌الدین خوارزمشاهی شده است روشن می‌باشد و بزعم دارودسته گرداننده "ساحت" حکمتی در آن است. اینان بدر میزنند که دیوار بشنود. نمونه از شاهان جبار انتخاب شده است و هشداری است به شاهی که بخلق تکیه ندارد، از بسیج خلق بخاطر آینده خود میترسد، ولسی "مستقل" است و میخواهد "مقاومت" در برابر امپریالیسم کند و "خواست منحصراً در تصمیم‌گیری مسائل مهم در دست شاه و گروه دور و اطرافش" را دارد. انتخاب این مثال کاملاً با برنامه معینی در تطابق است و "ساحت" جهت اجرای کامل آن و از طریق این مثال، شاه را مورد خطاب قرار داده و به او میگوید که: بخلق تکیه کن، خلق را بسیج کن، یک کانون مقاومت ایجاد کن، دلگرمی باش، رهبری قاطع و اصیل باش تا دمار از روزگار تجاوزگران برآورده شود و اگر جلال‌الدین "دمار از روزگار تجاوزگران" مغول بدر آورد تو دمار از تجاوزگران روسی در آور. زهی ننگ بر کسانیکه تا این حد

اینکار عامل و ستون پنجم دارند. یکی از طریق آرمهائی چون وزیر دارائی کابینه کودتا (زاهدی) و دیگری از طریق آرمهائی چون اسکندری، دبیر کل حزب توده، وزیر اسبق کابینه قوام السلطانه گفتار پیر استعمار". از این دیگر صریحتر نمیتوان گفت. نویسنده مقاله زودتر از آنچه گردانندگان "ساحت" میخواستند گویا بند را به آب داده است. چه چیزی میتواند سبب این شده باشد که شاه خائن، این بزرگترین عامل و جاسوس امپریالیسم آمریکا، این چاکر و فرمانبردار بدون چون و چرای امپریالیسم آمریکا، نقش خود را از دست داده و امینی خائن جای او را گرفته است؟ آیا امپریالیسم آمریکا از طریق رژیم شاه خائن نیست که قدرت خود را اعمال میکند و آیا شاه مرتجع بزرگترین عامل آمریکا در ایران نمیشود؟ بدیده "ساحت" خیر. علت این ادعای "ساحت" بزعم گردانندگان آن "استقلال" شاه است که گویا به برنامه‌های امپریالیسم آمریکا با آکراه نگاه میکند و گویا میخواهد تصمیم‌گیری مسائل مهم را در دست خود و گروه دور و اطرافش منحصر کند. این چنین ادعائی واقعا که اوج وقاحت است و چیزی جز سابقه گذاشتن با دارودسته خائن کمیته مرکزی حزب توده نمی باشد. علی‌رغم تلاشهای گردانندگان "ساحت" در "مستقل" نشان دادن شاه خائن و واقعیات میهن ما، ماهیت رژیم سرسپرده شاه و عملکردهای این حکومت راهزنان نشان میدهند که شاه خائن همچنان سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا، عامل و ستون پنجم او در ایران بوده و هیچ اقدامی نیز برخلاف منافع امپریالیسم آمریکا نمیتواند و نه میخواهد انجام دهد. تنها کسانی که بخلق پشت میکنند میتوانند مدعی شوند که شاه خائن این سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا حرکت استقلال خواهانه دارد و با امپریالیسم آمریکا در افتاده است و "خواست منحصر کردن تصمیم‌گیری مسائل مهم در دست" خود را دارد. تراویدن چنین لاطائفاتی از چپته مدافعين تئوری ارتجاعی "سه دنیا" امری روزمره و بدیهی است و از آنان هرگونه انتظار دیگری داشتن احمقا و بی مورد است.

حال که بزعم دارودسته گرداننده "ساحت" رژیم سرسپرده شاه باید "مستقل" خطاب و تبلیغ بشود و مطابق با تئوری ارتجاعی "سه دنیا" که این دارودسته نیز از پیروان و مجریان پروپاقرص آنست - رژیم ارتجاعی و خائن شاه جز نیروی پیش برنده چرخ تاریخ به حساب می‌آید، بایستی در صدر هموار نمودن راه همکاری خلق با آن برآمد. دارودسته گرداننده "ساحت" برای اینکار نیز برنامه تدوین شده قدم بقدم دارد و

امپریالیسم آمریکا یعنی اریاب بلاواسطه‌اش امتیازاتی نیز در اختیار سوسیال امپریالیسم می‌گذارد بلکه برای حفظ موجودیت خودش و حتی اگر برخلاف تعالیم امپریالیسم آمریکا باشد "سیاست رشوه دادن" به سوسیال امپریالیسم روس را پیشه کرده است. در شماره ۹ "ستاره سرخ" مدعی میشوند که "رژیم ضد خلق و مزدور محمد رضا شاه که بسوی از استقلال نبرده و برطبق تغییر قوا در درون اردوگاه امپریالیسم عمل میکند از یکسو عمدتاً نوکر امریکاست و از سوی دیگر برای امپریالیسم نوخاسته و سرکرد فکرائی روس چشمک میزند و از خوان بغمای ایران نیز بی بهره‌اش نمیگذارد". با اینکه بمنظور ظاهر سازی در این جملات از نوکری رژیم شاه صحبت است ولی این جملات در متن خود همان هسته استقلال رژیم وابسته شاه را می‌پرورانند که گویا دیگر تابعی از تغییر ابر قدرت آمریکا نیست بلکه تابعی از تغییر قوا بین دو ابر قدرت است و بنابراین انتخاب و استقلال خود هم با امپریالیسم آمریکا کنار می‌آید و هم با سوسیال امپریالیسم روس. این جملات با زبان بی‌زبانی میخواهند بخواننده بفهمانند که شاه خائن بنابراین امریالیسم آمریکا عمل نمیکند بلکه او در انتخاب اریاب استقلال دارد. این موضع استقلال شاه خائن در انتخاب اریاب در شماره‌های بعدی "ستاره سرخ" نیز تبلیغ میگردد تا نوبت به "ستاره سرخ" شماره ۶۸ میرسد که رک تر صحبت کند. در آنجا پس از اشاره‌ای به برخی مسائل تحت نام "خطوط اساسی" و "فرم سیاسی" امپریالیسم آمریکا در ایران می‌آورند: "امپریالیسم آمریکا در پیاده کردن چنین برنامه‌ای با اکراه شاه خائن روبروست". پس بدین ترتیب شاه خائن، این سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا در برابر مقاومت نموده و به برنامه‌های او با اکراه می‌نگرد و بر موضع باصطلاح مستقل خود پافشاری میکند که بزعم گردانندگان "ساحت" عبارتست از "خواست منحصر کردن تصمیم‌گیری مسائل مهم در دست شاه و گروه دور و اطرافش" (ادامه همان جمله).

با اینکه گردانندگان بی‌مایه "ساحت" نتیجه‌ی استقلال کامل شاه را اینبار گرفته‌اند و استقلال انتخاب اریاب را به درجه تکاملی رسانیده‌اند و مدعی‌اند که امپریالیسم آمریکا با اکراه شاه روبرو است و شاه نمیخواهد که ابر قدرت آمریکا برای او تصمیم‌گیری بلکه میکوشد تصمیم‌گیریهای مهم را در دست خودش منحصر کند، لیکن در ستون بعدی مقاله کمی رک‌گوتر میشوند و پس از یک ستون مقدمه چینی، آخرین نتیجه‌گیری خود را چنین می‌آورند: "آری هر دو ابر قدرت آمریکا و شوروی تلاش میکنند میان خلق نسبت به ماهیت ضد مردمی و سیاستهای خود افکار واهی پخش کنند. هر دو برای

گرداننده "ساحت" جانب يك طرفه یعنی امپریالیستهای غربی و مویونو خائن و دیگر سگان زنجیری امپریالیستهای غربی را گرفتند و به شناگرشی از "جبهه واحد جهان دوم و جهان سوم" شان نیز افتخار میکنند . این افتخار ارزانی خودتان و هم پیاله گان بین المللی تان باد .

۳- تطهیر رژیم فاشیستی و وابسته شاه توسط "ساحت"؛

دارودسته گرداننده "ساحت" رژیم سرسپرده محمدرضا شاه را با شیوه‌ای خجولانه تطهیر میکند و مهر استقلال بر آن میزند . این دارودسته بهنگام بررسی از رژیم تا مفر استخوان وابسته و مرتجع شاه ، جسارت آنرا ندارد که بمانند بررسی اش از سگان زنجیری و متحدین امپریالیستهای غربی در افریقا و خاورمیانه غربی ، از خود صراحت نشان دهد و بمانند دارودسته تن سیائوپین - هواکوفنک شاه خائن و قاتل هزاران ایرانی میهن پرست را با صراحت تمام "رهبر" خلقهای ایران و " مبارز" ضد امپریا - لیست و "قهرمان" استقلال خواهی و غیره بخواند . ترس و واهمه این دارودسته از این است که مشتهای گره کرده مبارزین ایرانی بر دهان پر از یاوهگویی شان فرود آید و توده فریب خورد های که بدور خود جمع کرده اند ، زودتر به نظریات واقعی و مقاصد پلیدشان پی برده و به طور این دارودسته سپردازد . لذا این دارودسته برای به تاخیر انداختن روز مرگ خود و تحقیق کامل افرادی برای خد متکداری به مرتجعین "جهان سوم" و امپریالیستهای غربی که هنوز زمان احتیاج دارند در حالیکه زیرکانه و با برنامه به تطهیر رژیم شاه مشغولند همراه با آن نیز به شعار دادن و "ادعای" مخالفت با رژیم شاه میپردازند . اما بنا بر گفته نئین کبیر "دمکراتهای بورژوا برای فریب خلق همواره هرگونه شعاری را که خواسته باشند دادند و همواره هم خواهند داد . ولی مطلب در این است که صادفانه بودن آنان تحقیق گردد گفتار با کردار مقابله شود و به عبارت پرازوی ایدئالیستی یا شایدانه مخاطعت نگردد بلکه واقعیت طبقاتی مورد تفحص قرار گیرد (انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد) . حال با آموزش از این گفته نئین و بدون توجه به ظاهرسازیها و شعارهای مصلحتی گردانندگان "ساحت" بنهینیم آنها در واقعیت امر چه نظری در باره رژیم شاه دارند . گردانندگان "ساحت" در شماره ۸ "ستار سرخ" مدعی هستند که رژیم شاه "سیاست رشوه دادن به این امپریالیست نوحاسته [منظور سوسیال امپریالیسم روس است] را تعقیب میکند . اینسان از همین جا هسته استقلال را در رژیم میکارند و معتقدند که رژیم نه بنا بر تشخیص و صلاحیت

اروپائی پرداختند و در جنگ بین در گروه امپریالیستی، جانب يك طرف را گرفته و مبلغ این گروه امپریالیستی و سگان زنجیری آنها شدند. در مقاله مذکور در این مورد چنین میخوانیم: «او [یعنی سوسیال امپریالیسم روس] کشورها را به انقلابی و ارتجائی تقسیم میکند در حالیکه معیار او در این تقسیمندی خود سرانه فقط منافع خود او میباشد. او از این تقسیمندی خود سرانه برای تبرئه تجاوز و مداخله خود در امور کشورهای دیگر استفاده میکند. در کشورهاییکه آنها را ارتجائی مینامد کودتا میکند و یا با اجیر کردن گروههای مزدور و تعلیم فنون نظامی آنها را برای تجاوز بخاک کشورهای گسیل میدارد و این دسته مزدوران را ارتش آزاد بیختر میخواند. چنین است تجاوز سوسیال امپریالیسم به خاک ژئیر که در نتیجه هوشیاری و همبستگی آفریقا توطئه‌اش با شکست مواجه گشت» (تاکید از من). می بینیم که سردمداران "ساحت" چگونه کبر به تطهیر موبوتو و سایر مرتجعین آفریقا و امپریالیستهای باصطلاح "جهان دوم" و حتی امپریالیسم امریکا و خد متگذاری به آنها بسته‌اند و هیچ چیز هم جلوگیری از نیست. در اینکه سوسیال امپریالیسم روس بمانند امپریالیسم امریکا و سایر امپریالیستهای تجاوزگر است شکی نیست و اینکه این امپریالیست نوحاسته بنا بر منافع خود عمل میکند و بنا بر منافعش از مرتجعترین حکومتها دفاع میکند و تلاش در نفوذ در جنبشهای آزاد بیخش و حتی ایجاد گروههای قلابی و مزدور تحت نام "سازمانهای آزاد بیخش" دارد شکی نیست ولی تنها کسانی میتوانند از این اقدامات امپریالیستی ابر قدرت روس و ارتجاعی خواندن موبوتو توسط او چنین نتیجه گیرند که موبوتو این مزدور رسوای "سیا"، فردی انقلابی است که در لجنزار خیانت به پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان تنزل کرده باشند. و واقعا در روسته گرداننده "ساحت" بایستی تا چه حد بی اندازهای بیشرم باشد که علاوه بر این مدعی میشوند تجاوز ابر قدرت روس به ژئیر در نتیجه هوشیاری و همبستگی آفریقا "با شکست مواجه گشت". چه کسی است نداند که تجاوز سوسیال-امپریالیسم روس در نتیجه کمکهای نظامی امپریالیستهای امریکائی، فرانسوی و آلمانی و گسیل ارتش وابسته مراکش به ژئیر در هم شکسته شد و خلق ژئیر و سایر خلقهای آفریقا نه در حاکمیت امپریالیستهای غربی و وجود موبوتو خائن منافع داشتند و نه در حاکمیت ابر قدرت روس که در این جنگ امپریالیستی طرف یکی از گروهها را بگیرند آری خلقهای آفریقا و از جمله خلق ژئیر در آن جنگ منافع نداشتند و جانب هیچیک از طرفین مرتجع جنگ را نگرفتند. لیکن مدافعین تئوری ارتجاعی "سه دنیا" و از آن جمله در روسته

را دارد. گردانندگان فرومایه "ساحت"، علاوه بر این مدعی اند که "و ابر قدرت . . . سعی در اشغال آنها [صندلیهای خالی] دارند" و باینترتیب باز هم آب تپهیر بر روی امپریالیستهای باصطلاح "جهان دوم" شان میریزند و آنها را مظلوم و بسی آزار نشان میدهند. آیا دارودسته گره‌اننده "ساحت" نمیداند که امپریالیستهای فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و سایر امپریالیستهای باصطلاح "جهان دوم" سالیانه میلیاردها دلار از افریقا می‌چاپند و هر روزه نیز تلاش در افزایش چپاولگریهای خود دارند؟ چرا، این دارودسته از این مسایل کاملاً مطلع است ولی بر روی آنها دیده فرو می‌بندد زیرا خواهان وحدت مترجمین افریقا بعنوان بخشی از "جهان سوم" با امپریالیستهای "جهان دوم" و اطاعت خلقهای افریقا از همه این مترجمین و خونخواران است. این جماعت بروشنی می‌بیند که امپریالیستهای آلمانی و فرانسوی چگونه روز بروز بر غارتگریهای خود از جمله در زئیر و سومالی افزودند، نسبت سر- مایه‌گذاریهای تنها این دو امپریالیسم "جهان دوم" در این دو کشور در عرض چند سال گذشته رشد سرسام‌آور داشته است. این جماعت به روشنی می‌بیند که امپریالیستهای فرانسوی، آلمانی و بلژیکی چه تلاشی در نگهداری زئیر دارند و چگونه قوای نظامی یا مهمات جنگی سرانبر آنجا کرده‌اند. آری، این جماعت تمام اینها را می‌بیند ولی وظیفه‌اش خدمت به خلقها و انقلاب نیست و هر چند هم که در لفظ به دروغ دم از دفاع از خلقهای افریقا بزند، کمر در خدمت به ضد انقلاب افریقا بسته است. بنابراین این اتفاقی نیست که مدافع حکومت موبوتو، کسی که در خدمتگذاری با امپریالیستها و جاسوسی برای "سیا" بقول معروف شهره آفاق است، میشود و مقام او در برابر تهاجم امپریالیستی ابر قدرت روس‌را و همچنین لشکرگشی‌های امپریالیستها و سگان زنجیری امپریالیسم آمریکا به زئیر را برای حفظ حکومت موبوتو خائن ستایش میکند. موضع انقلابیون در برابر تهاجم امپریالیستی ابر قدرت روس به زئیر چه میتواند باشد؟ محکوم نمودن تجاوز سوسیال امپریالیسم روس، محکوم نمودن کلهکهای امپریالیسم آمریکا و امپریالیستهای آلمانی و فرانسوی، محکوم نمودن لشکرگشی حکومت ارتجاعی و وابسته مراکش، محکوم نمودن حکومت وابسته و فاشیستی موبوتو و خواهان پیروزی خلق زئیر در مبارزه علیه تمام دشمنان داخلی و خارجی شدن. اما سردمداران "ساحت" همانند تمامی مدافعین تئوری ارتجاعی "سه دنیا" تحت عنوان محکوم نمودن تهاجم سوسیال امپریالیسم روس، به شناخوانی از موبوتو و امپریالیسم

از جمله فرانسه، آلمان و انگلستان هیچ خبری نیست و در اینجا هم افشای متحدین "جهان دومی" شان بدست "فراموشی" آگاهانه سپرده میشود. از بر خورد به حکومتها ارتجاعی افریقا نه تنها خبری نیست بلکه این حکومتها بعنوان قهرمانان " مبارزه" ضد امپریالیستی مورد تمجید قرار میگیرند. خلاصه اینکه مقاله دو نکته مورد بحث دارد؛ اول اینکه حکومتهای مرتجع و وابسته افریقا، مستقل و ملی و ضد امپریالیست هستند و دوم اینکه، سوسیال امپریالیسم روس در حال تهاجم است و امپریالیسم آمریکا در حالتی دفاعی* و نزار که دل دارو دسته گرداننده "ساحت" را نیز برحم آورد است. در مقاله مذکور در مورد افریقا چنین می آورند؛ " ۹ کشور استقلال یافته و سه کشور تحت سلطه نزار پرستان که عنقریب با مبارزه خلقها آزاد خواهند شد، ۲۵ صندلی خالی اند که دو ابر قدرت بویژه سوسیال امپریالیسم که دیرتر از سایر امپریالیستها بر سر خوان غارت جهان آمده است سعی در اشغال آنها دارند". اینچنین آب به آسیاب امپریالیستها و مرتجعین افریقا ریختن واقعا که بیشرمی بی اندازه می- خواهد. آیا از ۲۵ کشور افریقائی آنطوریکه دارو دسته گرداننده "ساحت" مدعی، است ۹ کشور بطور واقعی آزاد و مستقل هستند و صندلی خالی میباشند؟ واقعا یک شخص بایستی در چه لجنزاری غرق شده باشد و چه افکار و اهداف پلیدی در سر داشته باشد تا مدعی شود که گویا حکومتهائی بمانند زئیر، مراکش، تونس، چاد، موریتانی، آنگولا و انواعهم* کشور استقلال یافته" و "صندلی خالی اند". اینچنین ادعائی هیچ چیز جز نقاشی چهره رژیمهای وابسته به امپریالیسم و مرتجعین نیست. این چنین ادعائی هدف خائنانه، دعوت خلقهای افریقا به سازش با ارتجاع حاکم

* - در حالت دفاعی نشان دادن امپریالیسم قهار و خونخوار آمریکا یکی از اساس تئوری ارتجاعی "سه دنیا" است که دو هدف دارد یکی بزرگ نشان دادن سوسیال-امپریالیسم روس و در حال فنا نشان دادن امپریالیسم آمریکا و در نتیجه عمده نمودن سوسیال امپریالیسم روس در سراسر جهان و تمامی کشورها و دیگری اینکه از طریق مظلوم و در حالت تدافعی نشان دادن امپریالیسم آمریکا آب تطهیر بر روی اوربختن و آماده نمودن زمینه برای سازش با او تا بتواند جبهه واحد "جهان دوم" علیه سوسیال امپریالیسم روس بوجود آید، چیزیکه رویزونیستهای چینی تحت عنوان "وحدت جهان دوم با جهان سوم و تمامی متحدین احتمالی برای مبارزه علیه دشمن مشترک" (خبرنامه بکن شماره ۴۵ سال ۱۹۷۷) طرح میکنند.

دارودسته گرداننده "ساحت" با حرکت از همان تزارتجائی تن سیاثوپین مبنی بر اینکه مرتجعین سه قاره پیش برنده چرخ تاریخ هستند، در باره اوضاع آفریقا نظر میدهد. این برهر بچه مکتبی که بوئی از سیاست برده باشد روشن است، که بسیاری از حکومتهای آفریقا، دست نشاندۀ امپریالیستها، همکاران و متحدین آنها و با تمام تاروپود ارتجائی و ضد خلقی هستند. بعنوان نمونه حکومتهای مرتجع و وابسته زئیر، مراکش، موریتانی، تونس، چاد و... از این جمله‌اند. و هرکسی که عشق به آزادی خلقهای آفریقا داشته باشد، از هیچ امکانی برای افشا و مبارزه با این حکومتهای وابسته و مرتجع و حتی آن حکومتهای بظاهراً آزاد و "ضد امپریالیست" بمانند سودان و مصر و انواع کم‌کوتاه‌سی نیکنده و خواهان سرنگونی این حکومتها بیرون راندن تمامی امپریالیستها از آفریقا و پیروزی کامل خلقهای آفریقاست. ولی مدافعیین تئوری ارتجائی "سه دنیا" و از جمله گردانندگان "ساحت" چنین خواستی را نداشته و اینچنین عمل نمیکنند. در قاموس این تئوری سخیفانه و رویزونیستی، تمامی مرتجعین و عمال امپریالیسم غرب در آفریقا تبدیل به "قهرمانان" باصطلاح ضد امپریالیست و "زهربران" خلق میگردند. زمانیکه دارودسته مرتجع تن سیاثوپین - هوآ کوفنگ، خلق زئیر را دعوت به بندگی و پرستش موبوتو خائن میکند، دارودسته گرداننده "ساحت" نیز با تبعیت از گفته‌ی معروف، آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم، به تمجید از موبوتو خائن و دیگر مرتجعین و سگان زنجیری امپریالیسم غرب در آفریقا می پردازد. در "ستار سرخ" شماره ۶۴ مقاله‌ای تحت عنوان "آفریقا، مبارزه‌ای بزرگ علیه دوا ابر قدرت" آمده است. شخصی اطلاع از مشی ارتجائی "ساحت" با نگاهی بعنوان مقاله تصور میکند در این مقاله بایستی از مبارزات درخشان خلقهای آفریقا بزرگداشت و از آن آموزش شده باشد، تمامی امپریالیستها و از جمله دوا ابر قدرت روس و آمریکا افشا شده باشند، چهره‌ی کثیف و خائنانه حکومتهای وابسته و ارتجائی افشا گردیده و تاکید بر روی ضرورت مبارزه قهرآمیز تودهای علیه تمامی امپریالیستها، تمامی سگان زنجیری امپریالیسم و تمامی مرتجعین آفریقا گزارده شده باشد. لیکن آنچه که در مقاله یافت نمیشود همین مطالب است. مقاله در بیستش از دوسومش به تهاجم سوسیال امپریالیسم روس اختصاص داده شده و در حاشیه آن به امپریالیسم آمریکا برخورد میکند و آنهم مبنی بر اینکه "امپریالیسم آمریکا در حال دفاع و حفظ موقعیت خویش است." - از برخورد به غارتگریهای سایر امپریالیستها

کار خارج سازد، پای در راه خیانت نهاده است و مدافعین تئوری "سه دنیا" و از جمله گردانندگان "ساحت"، اینچنین میکنند. بزعم اینان کشورهای امپریالیستی اروپایی و ژاپن و کانادا یا باصطلاح خودشان "جهان دوم" نیروئی بینابینی و دست هستند که بایستی آنها را جلب نمود و با آنها متحد شد و بزبان ساده بشری بایستی بند قیومت آنها را برگردن گرفت تا بتوان "جبهه واحد ضد دوا بر قدرت" ادعائی "سه دنیا" آنها را تشکیل داد. پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان از جمله خلقهای عرب و فلسطین قهرمان فلسطین به اینان و از جمله دارودسته گرداننده "ساحت" پاسخ میدهند، چنین جبهه‌های ارزانی خودتان باد و چنان بارانی و متحدینی نیز زبینه خودتان باشد. سادات خائن و مرتجع، به خیانت جدید تری دست میزنند و به پابوسی بگین به اسرائیل میروند. منافع امپریالیسم جهانی و صهیونیستهای اسرائیلی ایجاب میکرد که سادات به رویگری از صهیونیستها به اسرائیل بروند و این دشمن خلقهای عرب و فلسطین را به رسمیت شناخته و بستاید. گردانندگان "ساحت" در شماره ۶۸ "ستار سرخ" در این مورد مقاله‌ای مینویسند و نه تنها باز از افزایش سادات ابا میورزند و ماهیت مرتجعانه او را پرده پوشی میکنند بلکه باز هم پیشروانه مدعی میشوند؛ تجربه مبارزه خلقهای عرب نشان داده است که تنها مشی راستین، تنها اساس استوار وحدت این خلقها مرزبندی روشن و قاطع با دوا بر قدرت و صهیونیسم است. بر این اساس است که میتوان وسیعترین و قدرتمندترین جبهه‌ی واحد علیه دشمنان خلقهای عرب را بوجود آورد. "زهی بشری، باز هم امپریالیستهای "جهان دوم"، سگان زنجیری امپریالیسم در کشورهای عربی و مرتجعین و خائنینی چون سادات و اسد از قلم می افتند و مرزبندی با آنها ضرورتی پیدا نمیکند. و "تنها" کفایت با دوا بر قدرت و صهیونیسم در لفظ باصطلاح "مرزبندی" شود تا "وسیعترین و قدرتمندترین جبهه واحد" که در آن از امپریالیستهای اروپائی و ژاپن و کانادا گرفته تا ملک حسین و ملک خالد و بالاخره سادات و اسد جای میگیرند، بوجود آید. اینچنین نسخه‌بندی برای خلقهای عرب چیزی جز خیانت به خلقهای عرب نیست. خلقهای عرب، نه تنها با دوا بر قدرت آمریکا و روس و صهیونیسم مبارزه دارند بلکه با امپریالیستهای "جهان دوم" و سگان زنجیری امپریالیسم دیگر و مرتجعین عربی نیز در مبارزه‌اند و نمیتوانند با آنها سرآشتی داشته و با آنها "جبهه واحد" مسود خواست "سه دنیا" آنها را تشکیل دهند. خلقهای عرب و بخصوص خلق قهرمان فلسطین به این رویزیونیستهای جدید پاسخ میدهند، بروید روزیتان را جای دیگری جستجو کنید.

است که مدافعین بی مایه تئوری ارتجاعی "سه دنیا" میگویند و از این طریق تلاش دارند اولاً مبارزه علیه حکومت‌های مرتجع و وابسته عربی را از دستور کار خارج کرده و وحدت با آنها را جایگزین مبارزه سازند و ثانیاً راه را برای ایجاد "جبهه واحد" جهان دوم و سوم" و یا بقول "ستاره سرخ"، "جبهه متحد ضد دوا بر قدرت مافوق بزرگ" هموار نمایند. دارودسته گرداننده "ساحت" در اینجا پیشروی را تا بدان حد میرساند که دیگر نه تنها از سادات و اسد بعنوان مرتجع و دشمن انقلاب فلسطین و خلق‌های عرب نامی نمی برد بلکه ملک حسین و ملک خالد را نیز جزو دشمنان خلق بحساب نیاورده و آنها را در جبهه خلق قرار میدهد و از آنها نامی برده نمیشود. تنها کم‌نیکه بوئی از شرافت سیاسی نبرده و تمامی چشم و امیدشان را به مرتجعین بستفاند می توانند چنین ادعائی کنند. نام این خائنین و سگان زنجیری امپریالیسم در اثر فراموشکاری نا بخردانه از قلم گردانندگان "ساحت" نیفتاده است، آنها با نیت و برنامه وظیفه تطهیر این مرتجعین و دفاع از اینان را بعهده گرفته اند و وقتیکه مدعی میشوند "چنانچه امپریالیسم امریکا، سوسیال امپریالیسم شوروی و صیهونیسم تجاوزگر اسرائیل از صحنه خاورمیانه خارج شوند، خاورمیانه مسئله‌ای برای حل نخواهد داشت" جای هیچگونه شبهه‌ای را در مورد خیانت بار بودن وظیفه شان که ارزانی خودشان باده نمی گذارند. آیا در شکل ادعائی گردانندگان "ساحت" واقعا "خاورمیانه مسئله‌ای برای حل نخواهد داشت"؟ اگر اینطور است پس مسئله سگان زنجیری امپریالیسم از قبیل ملک حسین و ملک خالد و مرتجعین و همکاران امپریالیسم از قبیل سادات و اسد چه میشود که دیگر احتیاج به "حل" نداشته باشد؟ بزم گردانندگان "ساحت" در زیر پرچم این خائنین بایستی سینه زد و مسام است، اگر این چنین شود و خلق‌های عرب به در بوزگی سگان زنجیری امپریالیسم و مرتجعین حاکم بر کشورشان بروند، مسئله‌ای نیز برای "حل" نمی ماند. به جنبه دیگر نسخه بندی دارودسته گرداننده "ساحت" نگاه کنیم. آیا بجزد و ابر قدرت امریکا و روس، امپریالیست‌های دیگر و بقول طراحان و مدافعین تئوری ارتجاعی "سه دنیا"، کشورهای پیشرفته "جهان دوم"، منافعی در خاورمیانه عربی ندارند و در پی کسب سود سرشار و وابسته نمودن کشورهای این منطقه بخود نیستند؟ آیا این کشورهای امپریالیستی از دوستان خلق‌های عرب هستند که جزو "دشمنان قسم خورده" بحساب آورده نشد ه اند؟ هر آنکس که در خونخواری، تجاوزگری و غارتگری این امپریالیست‌ها شک کند و بخواهد مبارزه علیه آنها را از دستور

بزعم تاریخ نویس "ساحت"، بایستی از ذکر این نکات خودداری شود تا چهره خائنانه
 "قهرمان" گرنیای سوم" این حضرات در برده استتار بماند. در تمام "ویژه نامه" از
 برخورد به جنایتهای بیشمار اسد مرتجع خبری نیست و گویا این مرتجع نبود که بسیاری
 فالانژیستهای لبنانی در سرکوب قهرمانان فلسطین در تل زعتر شتافت. تنها نکته‌ای
 که تاریخ نویس "ساحت" در این مورد آورده آنست که خواهان "بیرون راندن نیروهای
 دولت سوریه از لبنان" شده است. زهی بیشرمی، چون گردانندگان "ساحت" حتی از
 بکاربرد لغت ارتجاعی بدنبال دولت سوریه که بیانگر ماهیت این حکومت است نیز
 خودداری کرده اند. چرا تاریخ نویس "ساحت" این چنین جنایتها و خیانت‌های
 مرتجعین عرب را بدست "قراوشی" می سپارد؟ زیرا بزعم دارودسته گرداننده "ساحت"
 سادات خائن و اسد مرتجع نیروهای پیش برنده چرخ تاریخ و قهرمانان مبارزه ضد
 دوا بر قدرت هستند. همان گونه که تاریخ نویسان مرتجع درباری بهنگام بررسی
 سلطنت انوشیروان، کلامی در مورد قتل عام دهها هزار زحمتکش ایرانی که در زیر
 پرچم مزدک علیه ظلم و استعمار حکام و معبدان مبارزه میکردند، بیان نمی آورند و
 انوشیروان خونخوار و ستمگر را "عادل" و "رعیت پرور" جلوه میدهند، تاریخ نویسان
 "ساحت" نیز جنایتها و خیانت‌های بیشمار سادات و اسد را آگاهانه از قلم میاندازند
 و در پیروی از رهبران رویزیونیست چینی خود، آنها را "قهرمان" مبارز ضد دوا بر
 قدرت نشان میدهند. بیشرمانه تر از این، این دارودسته در همان "ویژه نامه"
 دفاع از مرتجعین عرب مدعی میشود: "چهارمین شعار که شعار حطه است لبه
 تیزش بسوی امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم و صهیونیسم میباشد. اینها
 دشمنان قسم خوردهی خلقهای عرب و جنبش مقاومت فلسطین هستند. اینها که به
 نابودی انقلاب فلسطین بسته و وحدت و استقلال خلقهای عرب را در تضاد با
 منافع خود در خاورمیانه می بینند. چنانچه امپریالیسم امریکا، سوسیال امپریالیسم
 شوروی و صهیونیسم تجاوزگر اسرائیل از صحنه خاورمیانه خارج شوند، خاورمیانه
 مستغلهای برای حل نخواهد داشت". در اینکه امپریالیسم امریکا، سوسیال امپریالیسم
 روس و صهیونیسم اسرائیل، دشمنان سوگند خورده خلقهای عرب و جنبش انقلابی
 فلسطین هستند و تلاش فراوان در نابودی انقلاب فلسطین و ادامهی دربند نگهدار-
 شتن خلقهای عرب دارند و بایستی برای بیرون راندن آنها قاطعانه مبارزه نمود
 شکی نیست. اما آیا این تمام مطلب است؟ بهیچوجه. این درست آن چیسزی

اینکه آنها [کشورهای جهان سوم] نیروی محرکه انقلابی هستند که چرخ تاریخ جهان را به پیش می‌رانند و در مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم بویژه علیه ابرقدرت‌ها نیروی عمده را تشکیل می‌دهند "افزوده گشت و گردانندگان "ساحت" بصورت مشخصتر به تطهیر چهره حکومت‌های مرتجع و وابسته پرداختند. چند نمونه بیاوریم:

۱- تطهیر مرتجعین عرب توسط "ساحت"

مطابق با تئوری ارتجاعی "سعد نیا" از آنجائیکه مرتجعین سه‌فاره آسیای آفریقا و آمریکا لاتین بنا بر گفته تن‌سیائوپین "نیروی محرکه انقلابی هستند که چرخ تاریخ را به پیش می‌رانند" سادات خائن و اسد مرتجع، بعنوان دوست خلق‌های عرب جا زده شده "رهبران" خلق‌ها خوانده شده و مبارزه علیه آنها و همچنین سایر مرتجعین وابسته عربی از قبیل ملک حسین و ملک خالد و انواعهم از دستور کار خارج می‌گردد. فارداسته گرداننده "ساحت" نعل به نعل به تبلیغ اراجیف باند تن‌سیائوپین - هوآ کوفنگ میبرد. دزد و نقاشگر چهره‌ی خیانت‌بار مرتجعین عرب و سگان زنجیری امپریالیسم در منطقه خاور میانه عربی میشود. این دزد و ستم‌خوار فریبکاری و ادعای دروغین مینسی بر اینکه گویا از جنبش آزاد بیخس فلسطین و خلق‌های عرب مدافع میکند به انتشار شماره ۵۷ "ستاره سرخ" که بایستی ویژه‌نامه فلسطین میگرددیده لیکن ویژه‌نامه تطهیر خائنین و مرتجعین عربی و توهین به خلق‌های عرب است، اقدام میکند. هر انسان صادقی که این "ویژه‌نامه" را در دست گیرد، قبل از قرائت آن، انتظار دارد که هم از مبارزات خلق‌های فلسطین و عرب بزرگداشت شده و از نکات مثبت آنها آموخته شود و هم دشمنان خلق‌های عرب افشا گرددیده و بر روی مبارزه علیه آنها یافشاری گردد. لیکن این انتظار برآورده نمیشود. گردانندگان "ساحت" در حالیکه چند کلامی برای خالی نبودن عریضه به توضیح و مدافع از جنبش فلسطین می‌نویسند ولی آنجائیکه بایستی با افشای خیانت‌های سادات مرتجع بپردازند و آنجائیکه بایستی با افشای اسد مرتجع که دستش تا مرفق بخون خلق قهرمان فلسطین آغشته است، برسند، تاریخ برایشان قطع میشود و توگویی اصلاً در اینموارد مطالبی و مسئله‌ای وجود نداشته است. در تمام نشریه "ویژه‌نامه" چهار صفحه‌ای کلامی در مورد سادات خائن نیست، ساداتی که موافقت‌نامه خائنانه سینا را با اسرائیل بسته ساداتی که در حوادث لبنان بر علیه خلق فلسطین بود، ساداتی که صهیونیست‌های اسرائیلی را بر سمیت شناخته است و ساداتی که روز بروز با بیشرمی بیشتری، در راه انقلاب فلسطین سنگ اندازی میکند.

تئوری بمیدان آئینده، آغاز به زمينه سازي براي آن كردند كه از آنجمله طرح شعـمار
 "كشورها استقلال ميخواهند" بود. منظور از كشورها كه ميتوانست تفاسير متفاوتي
 را بهمراه آورد و براي مدتي نيز بهمراه داشت، هيچ چيز نهي توانست باشد جزفا مثل
 شدن حركت "استقلال" خواهانه در حكومتهاي ارتجاعي و دست نشانده. هر چند كه
 در آنزمانها با اين تفسير روبرو بوديم كه منظور از "كشورها"، كشورهاي آزاد و مستقل
 مورد حمله قرار گرفته يا در خطر حمله امپرياليسم قرار گرفته است - همانگونه كه
 ذكر شد هفته نامه خبري پكن شماره ۲ سال ۱۹۷۲ نيز اين تفسير را تقويت و تائيد
 ميكرد - ليكن منظور آورندگان اصلي اين طرح يعني طراحان تئوري ارتجاعي "سه
 دنيا" چيز ديگري بود كه آنها نيز كم كم جا انداختند و تفاسير ديگر از اين شعـمار كه ملا
 نا درست نهي توانست ماهيت ارتجاعي آنها و عاقبت پيروي از آن را تغيير دهد. پس
 از طرح اين شعـمار نا درست، گردانندگان "ساحت" كه راست روي اكونوميستي را
 پيشه کرده بودند، بفوريت به تبليغ آن پرداختند و در "ستاره سرخ" شماره ۱۷ نوشتند:
 "ملتـها آزادي و پرولتاريـاي جهـاني قاطعانه از اين خواست ملـل و كشورها پشـتـيـايـي كـرد
 و بدنيوسيله جبهه متحد ضد دوقدرت مافوق بزرگ را توسعه بخشيد و باز هم بيشتر
 آنها را منفرد ساخت" (تكيه از من). اگر در آنزمان تفاسير گوناگوني از مفهوم "كشور"
 ميشد، ليكن تفسير گردانندگان "ساحت" همان چيزي بود كه اين شعـمار منظور داشت و
 امروزه بسيار بسيار روشنتر و بازتر بيان ميكنند و آنها هم دفاع از حكومتهاي مرتجع دست
 نشانده ميباشد. گرداننده اصلي "ساحت" و نوجهـايش نطق تن سياثويين خائن در
 "سازمان ملـل متحد" را در سال ۱۹۷۴، زمان مناسب تشخيص دادند و در عرض مدتي
 بسيار کوتاه اين نطق را ترجمه و چاپ کرده و خود در مقدمه آن بازم آوردند كه:
 "كشورها استقلال ميخواهند". همانگونه كه آورده شده، رفقاي شهيد واعظ زاده و
 يارانش با تماي مظلوم سياست جديد خارجي چين و مضامين بغايت مرتجعانه نطق
 و تزهاي تن سياثويين مخالفت داشتند و نظر خود را نيز بخارج نوشتند. نوشته
 اين رفقا، تنها در اختيار افراد انگشت شماري گزارده شد و بدنه "ساحت" و حتي
 كادريهاي آن نيز از آن نوشته كاملا بي اطلاع ماندند. اما در عوض، نطق تن سياثويين
 به تعداد چندين هزار چاپ و پخش گرديد و كم كم به سياست حاكم بر "ساحت" تبديل
 شد. بر شعـمار "كشورها استقلال ميخواهند"، اراجيف ديگر تن سياثويين مبني بسر

کسی یا جریانیکه سابقه ای ملو از راست رویها و نظریات ارتجاعی دارد، آینده اش نیز در صورت عدم تصحیح انقلابی و صادقانه انحرافاتش در خدمت بمبارزه خلق نخواهد بود. کسی یا جریانی که در چنته‌اش انبانی از سیاستهای راست روانه و ارتجاعی پر است، در صورتیکه بطرد کامل آنها نپردازد، آینده‌های بس کثیف را در پیش خواهد داشت. بیمورد نبود که استالین کبیر همیشه این اندرزنلین بزرگرا گوشزد میکرد که: "هرگز از چیز کوچک چشم نپوشیده، چون از خورد است که کلان بر میخیزد". در مورد "ساحت" بایستی گفت که انحرافات و اشتباهات خورد چندین سال پیش تر مدتی است بکلان تبدیل شده‌اند و امروزه از آن نیز بر مراتب فراتر رفته‌اند و تا بدان حد که مشی‌ای کاملاً ارتجاعی بر آن حاکم گردیده است. اگر در سالیانی پیش تر بحث با گردانندگان "ساحت" بر روی چگونگی ایجاد حزب کمونیست و انتقاد از انحرافات آنها در این زمینه بود و اگر در سالیان بعدش بحث با آنها بر روی سیاستهای راست روانه اکونومیستی شان و افشای این سیاست شان بود، امروزه دیگر با آنان اساساً بحثی در میان نیست، زیرا دیگر انحرافات آنها تنها مربوط باین یا آن زمینه نمیشود بلکه تمامی موجودیت "ساحت" بزیر سؤال است و لذا افشای بسی پروای مشی ارتجاعی آن جایگزین بحثهای گذشته‌ی برای تصحیح شده است.

سیاستهای راست روانه و نظریات بغایت انحرافی دیروزی گردانندگان "ساحت"، زمینه مساعدی برای تئوری ارتجاعی "سه دنیا" بود و اینان از همان اوانی که جوانه های این تئوری ضد انقلابی سر از مرداب رویزبونیسم بیرون آورده‌اید، تکوین یافته خود را یافتند و با سرعتی عجیب آنرا پذیرا شدند.

بررسی و افشای یکایک نشخوارهای "ساحت" از استفراغات طراحان تئوری ارتجاعی "سه دنیا" صفحات بیشماری را احتیاج دارد و خود میتواند موضوع جزوه قطور جداگانه ای باشد. لذا اساساً به بررسی یک زمینه از لاطائلات "سه دنیائی" ها در مورد حکومتها ارتجاعی باصطلاح "جهان سوم" و دفاعی چون و جرای "ساحت" از آنها میرد ازیم و در متن همین مطلب بموارد دیگر تا آنجا که ضرورت دارد پرداخته خواهد شد و همین مشت نمونه‌ای است از خرواروشانده‌اند آن، که گردانندگان "ساحت" در چه منجلاب متعفن در غلتیده‌اند و این در غلتیدن را آگاهانه و بانیت انتخاب کرده‌اند. طراحان امروزی تئوری ارتجاعی "سه دنیا" قبل از اینکه با طرح رویزبونیستی خود بعنوان

باشد، ادعای "توافق" رفقای شهید عضو "ساحت" با مشی ضد انقلابی و ارتجاعی "ساحت" و گردانندگان آن در خارج "صحت" خواهد داشت. ادعای اول را در دو دسته خائن کمیته مرکزی حزب توده می‌کند و ادعای دوم را گردانندگان "ساحت" دارند. اما همانگونه که ادعای اول همیشه به پوزخند انقلابیون گرفته شده است، ادعای دومی نیز سر نوشتی جز آن نخواهد داشت.

از روز شهادت رفقا پرویز واعظ زاده، خسرو صفائی، معصومه طوافچیان، گرسیوز پرومند، مهوش جاسمی و تقی سلیمانی، گردانندگان "ساحت" این "مشتریان" نام و حیثیت رفقای شهید اجساد بی‌جان آنها را به خانه خود می‌برند تا با شیادی تمام برای خود کسب حیثیت کنند و توده فریبی را برای چند صباحی دیگر ادامه دهند. لیکن مواضع محکم و قاطع رفقای شهید، اختلافات اساسی و مهم آنها با مواضع غالب بسر "ساحت"، رد مشی بغایت ارتجاعی گردانندگان "ساحت" توسط آنها و عملکرد انقلابی آنها برهان کافی هستند در تفاوت بی‌نهایت بین رفقای شهید و مشی حاکم بر "ساحت" و گردانندگان آن. و اینهمه را هر انقلابی صادقی می‌بیند و میداند که این حنای گردانندگان "ساحت" رنگی نخواهد گرفت.

ضعیف می‌کند .

— عاملی در جهت منفرد کردن احزاب مارکسیستی — لنینیستی است که له چیسمن موضع گرفته‌اند .

— زمینه تبلیغات برای ارتجاعیون جهان فراهم می‌سازد و مبارزه مردم بویژه مصل‌ها را مشکل‌تر می‌کند* (از بخش اوضاع جهانی گزارش سیاسی) .

رفقای شهید چه بخوبی در آن زمان اساس تئوری ارتجاعی و رویزیونیستی "سه دنیا" را بیاد افشاء گرفته و با آن خط‌کشی قاطع می‌کنند . با اینکه در این نوشته از تئوری "سه دنیا" نام برده نشده ولی کیست که متوجه نشود، ضمن این تئوری ارتجاعی افشاء گردیده است . روشن است که در آن زمان امکان نداشت از یک تئوری نام برده شود، چون طراحان و مدافعین آن در آن زمان نام تئوری بر آن نهاده و بحسبان تئوری دست به تبلیغش نمی‌زدند . در آن زمان از سیاست جهانی چین نام می‌بردند و بهمین علت نیز این می‌بایستی مورد بررسی قرار میگرفت که مورد بررسی نقادانه و علمی رفقای شهید قرار گرفته است . طراحان این تئوری رویزیونیستی تنها پس از درگذشت رفیق مائوتسه دون بود که بر آن نام تئوری نهادند و استراتژی پرولتاریا و خلقهای ستمدیده خواندندش و با شیادی تمام بمنظور فریب پرولتاریا و خلقهای جهان در صد انتسابش به رفیق مائوتسه دون برآمدند .

چند مورد اساسی فوق‌گبرشمرده شد از جمله سایل مهم مورد اختلافی رفقای شهید با شی و سیاست غالب بر "ساحت" بود . پس می‌بینیم بهمان اندازه که ادعای "توافق" قهرمان شهید روزیه با اپورتونیسم و رفرمیسم تاریخی حزب توده و رهبران بزدل و پارلماناریست آن، بعلت عضویت روزیه در حزب توده، می‌تواند "صحت" داشته

* — بنا بر توضیحی که در پاورقی صفحه ۱۸ آورده شد، نویسنده در آن زمان به اشتباه ، سیاست خارجی چین تودهای را در مجموع انقلابی میدانست . با حرکت از این نقطه نظر بود که بهنگام قرائت گزارش سیاسی رفقای شهید و تا مدتی پس از آن ، این ارزیابی رفقا را نادرست و غیر واقعی می‌دانستم . بعدها در جریان مبارزه بزرگ علیه تئوری رویزیونیستی "سه دنیا" ، کودنای موفق دارو دسته تن‌سیائوپین برای حاکمیت بر حزب کمونیست چین و روشن‌تر شدن جنبه‌های بیشتری از سیاست جهانی چین بود که به نادرستی و غیر واقعی بودن نظر آنروزی خود پی بردم .

ظفار و ارتیره، نزدیکی به امپریالیسم آمریکا، پشتیبانی و ثنا خوانی از سرگان زنجیبری امپریالیسم آمریکا و اکثریت مرتجعین سه فاره آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، دعوت سرشناسترین فاشیست‌ها بمانند اشتراوس به چین و پشتیبانی از آنها و

تن سیاتویین در ۱۰ آوریل ۱۹۷۴ برابر با فروردین ۱۳۵۳ نظریات بغایت ارتجاعی خود را که در تکامل‌اش بعنوان تئوری سه دنیا "موسوم شد در" سازمان ملل متحنا برآز داشت. گردانندگان "ساحت" با توضیحی که قبلا رفت آن نطق را در اسرع وقت ترجمه نموده و در اواسط اردیبهشت بفراسی انتشار دادند. رفقای شهید در تیر ماه همانسال موضع مشترک خود را این چنین اعلام کردند: "اخیراً در سیاست جهانی چین تحول اساسی رخ داده است که تظاهرات برجسته آن عبارتند از: نزدیکی نسبی به امپریالیسم آمریکا، حدت تضاد با شوروی، تقلیل پشتیبانی و دفاع بی چون و چرا از مبارزات مسلحانه خلقها، برقراری مناسبات حسنه و در مواردی پشتیبانی از حکومت‌های ارتجاعی دست‌نشانده (بخصوص وابسته به آمریکا) و شرکت فعال در محافل و مجامع پارلماناریستی بین‌المللی.

این سیاست جدید به نفع مبارزه خلقهای جهان علیه امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم نیست:

- سرزبندی دقیق بین جبهه انقلاب و ضد انقلاب را در سطح جهانی مخدوش می‌سازد و سمت اساسی مبارزات ضد امپریالیستی را در مقیاس جهانی نامشخص کرده و خلقهای جهان را دچار سردرگمی می‌نماید.
- با ایجاد وجهه برای حکومت‌های دست‌نشانده و تقویت آنها بار امپریالیسم آمریکا را سبک میکند و بدین ترتیب از تضادهای امپریالیسم آمریکا می‌کاهد و به اوامکان می‌دهد که مواضع خود را آسانتر تحکیم کند.
- مبارزه ضد روبریونستی و ضد سوسیال‌امپریالیستی حزب کمونیست چین و سایر احزاب مارکسیستی - لنینیستی را که میرفت نتیجه خود را آشکار سازد ناموجه و بی اعتبار جلوه میدهد، چه این توهم را بوجود می‌آورد که چین خود در ابتدای آن راهی قدم گذارده که شوروی رفته و برای پذیرش تبلیغات مرتجعین دایر بر اینکه اختلافات چین با شوروی بر سر قدرت و کسب هژمونی در جنبش کمونیستی بود است، زمینه فراهم می‌کند.
- اعتماد خلقها را به جمهوری تودهای چین و در نتیجه راه سوسیالیسم و امر کمونیسم

امپریالیستی دولتهای ملی از قبیل دولت ناصر و سوکارنو یکی از ویژگیهای سالهای ۶۰ بود. در حال حاضر، دیگر تقریباً چنین دولتهائی وجود ندارند. کشورهای غیر متعهد، بطرف قطبی شدن و وابستگی به بلوکهای مختلف رفتند. امروزه بیش از هر زمان دیگری روشن است که زاه سوم، ممکن نیست. یا باید در جبهه سوسیالیسم بود یا به زائیده امپریالیسم تبدیل شد.* و بدین ترتیب بدستی تمام‌علیه نظریات و مواضع رویزیونیستی مدافعین امروزی تئوری ارتجاعی "سه دنیا" موضع گرفتند.

۷- "ساحت" مدافع بی‌چون و چرای تئوری ارتجاعی و رویزیونیستی "سه دنیا" است. این تئوری اساس سیاست جهانی چین است که بعنوان استراتژی تمامی جنبشها در سطح جهان تبلیغ گردیده و طراحان و مدافعین آن تمامی پرولتاریا و خلقهای ستم دیده گیتی را به تبعیت از آن دعوت می‌کنند. در بخش بعدی در مورد این تئوری ضد انقلابی و تبعیت بی‌چون و چرای "ساحت" از آن توضیح داده خواهد شد. اساس این تئوری بشکل تنظیم شده توسط تن سیائوپین مرتجع به بازار آمد. قبل از تدوین کامل این تئوری ارتجاعی توسط دار و دسته تن سیائوپین، برخی تغییرات در سیاست خارجی چین توده‌های نسبت به سالهای پیش تر بوجود آمده بود که نمیتوانست شباهتی با سیاست خارجی یک کشور سوسیالیستی داشته باشد.* این تغییرات تبلورات نظریات راستی بود که در رهبری حزب کمونیست چین شکل بندی می‌یافت، از آنجمله‌اند تقلیل پشتیبانی چین از جنبشهای آزادیبخش و بعنوان نمونه در

*- این نقد قول و وعده‌های آن از بخش اوضاع جهانی در گزارش سیاسی رفقای شهید می‌باشند که گردانندگان "ساحت" آن را مشمول سانسور نموده و در "توده ۲۴" چاپ نکردند.

*- نویسنده در آن زمان و حتی تا زمان آغاز مبارزه بزرگ، علیه تئوری رویزیونیستی "سه دنیا" به اشتباه از جمله کسانی بود که به بررسی عقلی و دقیق از این تغییر سیاست و نتایج آن نپرداخته و آنرا بحساب روابط دیپلماتی می‌گذاشت و با وجود نا روشنی هائی چند در بسیار موارد، بجای تحقیق و بررسی و برخورد مسئول و علمی به آنها، از کنار مسایل گذشته و تنها با حرکت از اعتماد به چین توده‌های ایمن سیاست را در مجموع انقلابی می‌خواند.

سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکا لاتین میباشد. بعدها تن‌سیائینین مرتد و مرجع که رفیق مائوتسه دون درباره‌اش می‌گفت "این مرد تفاوتی بین امپریالیسم و مارکسیسم قائل نیست" آفریننده تئوری ارتجاعی "سه دنیا" شد و بر پایه همان مطلب نادرست و غیر واقعی "کشورها استقلال میخواهند" مدعی شد؛ کشورهای جهان سوم در گذشته سر نوشت مشترکی داشته و امروز با وظیفه مشترک مبارزه علیه استعمار نوین و کهن و سیادت طلبی کشورهای بزرگ و همچنین پیشرفت اقتصاد ملی و ساختمان کشور خویش روبرو هستند ("نطق در" سازمان ملل متحد" ۱۰ آوریل ۱۹۷۴) او بدین ترتیب علاوه بر تبلیغ سازش با ارتجاعیون، به زیر سؤال کشیدن سیستم سوسیالیستی، نقاشی چهره رژیمهای فاشیستی و سرسپرده مانند شاه، موبوتو، ملک حسین سوهارتو، گایزل و غیره و... مدعی وجود راهی سوم بجز راه سوسیالیسم و راه سرمایه داری وجود جبهه سومی بجز جبهه سوسیالیسم و جبهه امپریالیسم شد.

گردانندگان "ساحت" با حیل گوناگون کوشیدند نظریات ارتجاعی تن‌سیائینین را بر "ساحت" غالب گردانند که در این باره نیز اگر چه نه بیکباره ولی به تدریج، اما با سرعتی سریع - زیرا که اکنون میس "ساحت" زمینه مساعد برای پذیرش آنها بوده موفق گردیدند. گردانندگان "ساحت" که شیفته "استقلال" رژیمهای ارتجاعی و سرسپرده کشورهای وابسته شده بودند، نطق تن‌سیائینین مرجع را با چنان سرعتی در عرض چند روز ترجمه و چاپ کردند* که تا آن زمان در هیچ موردی سابقه نداشت و بطور علنی و روشن به تبلیغ "راه سوم" جهان سوم پرداختند. رفقای شهید با نظریه رویزیونیستی "راه سوم" طرح شده از جانب طراحان و مداحان تئوری ارتجاعی "سه دنیا" و مورد پذیرش قرار گرفته از جانب گردانندگان "ساحت" هیچگونه توافقی نداشتند. این رفقا در گزارش سیاسی خود در اینمورد می‌نویسند: "جبهه‌گیری ضد

* - این جزوه در خارج از کشور بنا بر ابتکار فردی یک تن از اعضاء "رهبری کل" "ساحت" بیرون داد شد، در حالیکه بعنوان مسئله مورد توافق مجموعه رهبری اعلام گردید. لیکن هم تاریخ سریع انتشار آن و هم مواضع رفقای شهید - بنا بر اعلام "ساحت" دو تن از این رفقا در سطح رهبری کل بودند - که در مخالفت ۱۸۰ درجه‌ای با مطالب جزوه است نشان میدهند که هیچگونه مشورتی با آن رفقا نبوده و انتشار خود سرانه آن برای تحمیل مواضع بعدی بوده است.

برسمیت شناختن چین تود های توسط رژیم وابسته محمد رضاشاهی دلیلی بر حرکت مستقل رژیم شاه و برخلاف میل امپریالیسم آمریکا میباشد، بلکه کاملاً برعکس نظر داشتند که "در چارچوب عام تغییر سیاست امپریالیسم آمریکا و افکار او نسبت به چین" و در تطابق کامل باحفظ منافع این امپریالیسم "صورت گرفته است. می بینیم این موضع گیری رفقای شهید با موضع مدافعین "تئوری رویزیونیستی" سه دنیا" که رژیم سرسپرده محمد رضاشاهی را، "مستقل" و "جزء" نیروی محرکه انقلابی" که چرخ تاریخ جهان را به پیش میرانند "میدانند، صد وهشتاد درجه تفاوت دارد. رفقای شهید در توضیح سیاستهای رژیم وابسته محمد رضاشاهی، این سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا در همان گزارش مینویسند: "او در بلندگوهای خود روابط سیاسی و اقتصادی خود را با بلوکهای مختلف و از جمله چین و سایر کشورهای سوسیالیستی که اگرچه واقعا جدا از سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا نیست، بعنوان سیاست مستقل ملی خود تبلیغ میکند". و طراحان و مدافعین تئوری رویزیونیستی و ضد انقلابی "سه دنیا" نیز همین تبلیغ را میکنند، لیکن علی رغم تمام این تبلیغات دروغین، آنچه که رژیم سرسپرده شاه انجام میدهد "واقعا جدا از سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا" نیست.

۶- "ملتها آزادی و کشورهای استقلال می خواهند، این یک جریان رشد یابنده سال گذشته بود" (ستاره سرخ - شماره ۱۷ - تکیه از من). "کشورها استقلال میخواهند" (جزوه جهان سوم و دوبر قدرت از انتشارات "ساحت" - اردیبهشت ۱۳۵۳ - تکیه از من). این یکی از صایلی نادرست طرح شده در سطح جهانی در چند سالهای اخیر بود که خیلی بخوبی و راحتی می توانست مورد استفاده و بهره برداری طراحان و مدافعین تئوری ارتجاعی "سه جهان" قرار گرفته و اینان یکی از ارکان تئوری رویزیونیستی خود را بر آن بنا نهند. علی رغم این تصور رابتد آکه طرح خواست استقلال کشورهای بایستی مریسوط به مسارزه بحق چند کشور آزاد شده و مستقل مورد حمله* امپریالیسم قرار گرفته باشد و در نتیجه طرح شعاری درست خواهد بود. لیکن بسزوی روشن شد که منظور آورندگان این شعار اینچنین نبود بلکه منظورشان تمامی کشورهای

* - مراجعه شود به هفته نامه خبری پکن شماره ۲ سال ۱۹۷۲ که منظور از کشورها را ویتنام، کامبوج و لاوس که جنگ تود های خلق در آنها جریان داشت اعلام می نمود.

سپری شده و آنها آگاهانه باین سند یکه‌ها و نمایندگان منتخب ساواک تنفر دارند. برای رفقای شهید محدود نمودن مبارزات در "چارچوب و دایره قوانین موجود" نیز بهیچوجه طرح نبوده و نه تنها هیچ اشارهای به ضرورت آن ندارند بلکه برعکس معتقد به "ایجاد پیوند توده‌های و شرکت در مبارزات کارگران، دهقانان و سایر طبقات و اقتدار خلق، سعی در دادن رهبری سیاسی به آنها و ارتقا سطح این مبارزات" (گزارش سیاسی رفقا تکیه از من) می‌باشند. رفقای شهید در نامه ۱۰ مهر ۱۳۵۰ خاطر نشان میکنند: "بعقیده ما مسئله بدین‌قرار است که سازمانها و گروههای م-ل باید بروند در مبارزات توده‌های شرکت کنند، در راس آنها قرار گیرند، آنها را از نظر کمی و کیفی رشد دهند (یعنی وسیعتر کنند و سطح سیاسی‌شان را ارتقا دهند) و در جریان آن از یکطرف برای همسوئی مبارزات و از طرف دیگر برای وحدت گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی رهبری کنند (وحدت مارکسیست لنینیستها) بکشند". و بدین ترتیب می‌بینیم که این رفقا قلم بطلان بر تزه‌های اکتونومیستی "ساحت" مبنی بر تنزل دادن سطح پیشروها به سطح عقب مانده‌ها و غیره و همچنین بر لاطائلات "ساحت" در مورد محدود نمودن مبارزه "در چارچوب و دایره قوانین موجود" میکنند.

ه - از جانب دیگر شاهد آنیم که اخیراً دولت ایران با جمهوری توده‌های چین روابط حسنه برقرار کرده و مناسبات گرمی بین آنها برقرار شده است. اینبار نیز رژیم شاه این مناسبات و تأیید دولت چین از بعضی اقدامات و سیاستهای رژیم را دلیلی بر سیاست مستقل و ملی خود قلمداد کرده و آنرا وسیله تبلیغات قرار داده است. در حالیکه کاملاً عیان است تغییر سیاست ایران نسبت به چین در چارچوب عام تغییر

سیاست امپریالیسم آمریکا و اقتدار و نسبت به چین صورت گرفته است (از گزارش سیاسی - تکیه از من). رفقای شهید بخاطر یافشاری عمیقاً انقلابی‌شان بر سر موضوع خلق بهیچ عنوان بمانند دارودسته گرداننده "ساحت" بدنبال جستجوی "استقلال" برای رژیم تامفزا ستخوان وابسته و خائن شاه نرفته و با آگاهی پرولتری‌شان از خصلت و ماهیت رژیم سرسپرده شاه که در همه زمینه‌ها به امپریالیسم آمریکا وابسته است مناسبات ایران و چین را دال بر "مستقل و ملی" بودن شاه خائن ارزیابی ننمودند. این موضوعگیری روشن نشاندهنده آنستکه رفقای شهید بر خلاف گردانندگان "ساحت" و دیگر مدافعین تئوری ارتجاعی "سه دنیا" معتقد نبودند که

شماره ۹ و بصورت زیر تبلور خود را می‌یابد: " رژیم ضد خلقی و مزدور محمد رضا شاه که بویی از استقلال نبرده و برطبق تغییر قوا در درون اردوگاه امپریالیسم عمل میکند از یکسو عمدتاً نوکر امریکاست و از سوی دیگر برای امپریالیسم نو خاسته و سرکرد هگرا روس چشمک میزند ". بدین ترتیب بزعم اینان رژیم شاه بر طبق تغییر قوا بین امپریالیسم امریکا و سوسیال - امپریالیسم روس در حرکت است و بمانند نظر درست رفقای شهید که معتقد بودند رژیم شاه چون تابعی از متغیر امپریالیسم امریکاست عمل نمی‌کند و دیگر اینکه بر همان مبنای ذهنی "ستاره سرخ" رژیم شاه خود در صد چشمک زدن به "امپریالیسم نو خاسته و سرکرد هگرائی روس" برآمده است زیرا بزعم اینان در مورد رژیم منفور و سرسپرده پهلوی "تغییر جهت دادن مطابق با تغییر موازنه نیروهای امپریالیستی" (همان ستاره سرخ) صادق می‌باشد . خویست این ارزیابی فلابی از حرکات رژیم وابسته شاه، این سبک زنجیری امپریالیسم آمریکا مقایسه شود با نظر رفقای شهید مبنی بر اینکه: "نوسانات روابط ایران و شوروی در سالهای اخیر مستقیماً تاثیر نوسانات روابط امریکا و شوروی بوده است" .

۴- در بحثهای گذشته دیدیم که "ساحت" در مورد سندیکاهای زرد دولتی معتقد بود "هدف آنست که موقعیت قانونی آنها حفظ گردد" و نیابستی "تغییر ماهیت دهند و به سازمانهای مکرراتیک تبدیل شوند" . و با دید محدود نمودن مبارزه در این سندیکاهای زردی که بایستی چارچوب قانونی خود را حفظ نمایند بود، که مدعی شد "حق داشتن یعنی اینکه خواستها و تمایلات توده‌ها را در چارچوب و دایره قوانین موجود و فرامین و سنتها بعمل درآوردن" . رفقای شهید در گزارش سیاسی خود در مورد این سندیکاهای زرد فلابی می‌نویسند: "سندیکا و نمایندگانش مورد تنفر کارگران بوده و از نظر آنها اعتباری ندارد" و با توجه به همین مطلب است که در مورد ضرورت فعالیت در آنها هیچ صحبتی نمی‌کنند تا چه رسد به چگونگی حفظ موقعیت قانونی آنها و غیره . زیرا محلی که مورد تنفر کارگران است و در نظر آنها اعتباری ندارد، جای مناسبی برای فعالیت انقلابیون نخواهد بود بلکه تنها میتواند محلی برای فرمیستهای مشتاق فعالیت "در چارچوب و دایره قوانین موجود" باشد، اگر در ابتدای "رفرمهای" فلابی و نواستعماری امپریالیسم آمریکا بنام "انقلاب سفید" بخش عظیمی از کارگران میهن ما به ماهیت این سندیکاهای زرد و فلابی دولتی پی نبرده بودند اکنون آن زمان کم خبری از برنامه‌ها و اقدامات ضد کارگری رژیم شاه

که واقعا هست یعنی تابعی از متغیر امپریالیسم آمریکا بودن، نشان می‌دهند . گردانندگان "ساحت" در خارج نظری کاملا دیگر دارند . بزعم اینها رژیم محمد رضا شاهی در انتخاب ارباب استقلال !! دارد . هم زمان با گزارش سیاسی رفقای شهید، یکی از گردانندگان "ساحت" در خارج اظهار نظر میکند که "هم اکنون در ایران رقابت میان امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا، سوسیال - امپریالیسم شوروی، امپریالیسم متحد اروپائی بچشم من خورد و هر روز بر شدت آن افزوده میگردد . رژیم شاه تلاش دارد که منافع همه آنها را بنوعی بطور 'متعادل' در نظر بگیرد . اما بنا بر ماهیت رقابت طلبی امپریالیسم، دیر یا زود رژیم شاه مجبور است به یک طرف تمایل کند و از یک بلوک یا دو بلوک علیه یک یا دو بلوک امپریالیستی دیگر دفاع نماید ."

من بینیم که از این جملات چقدر مزخرف می‌بارد . اولاً بجای دو بلوک امپریالیستی در جهان، سه بلوک ساخته میشود و امپریالیستهای اروپا که در وحدت - در عین داشتن تضاد - با امپریالیسم آمریکا هستند، بلوک دیگری را تشکیل می‌دهند (نطفه‌بندیها تئوری ارتجاعی سه جهان که اروپا، دنیای دوم را تشکیل بایستی بدهد) . ثانیاً تلاش رژیم شاه در این بوده که منافع هر سه "بلوک" را بطور "متعادل" نگهدارد و گویا رژیم در وابستگی اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی به امپریالیستهای غرب و در درجه اول به امپریالیسم آمریکا "که رفقای شهید به درستی بدان اشاره کرده‌اند، نبود است و ثالثاً بینرمانه ادعا می‌شود که "دیر یا زود رژیم شاه مجبور است به یک طرف تمایل کند" یعنی با حرکت از نقطه "بیطرفی" به یک طرف تمایل نماید و با پیشروی تمام فراموش میشود که رژیم سر سپرده شاه در یک طرف یعنی طرف امپریالیسم آمریکا قرار داشته و حرکت اش به آن سو باز هم شدیدتر شده است . بدین ترتیب بین نظر رفقای شهید و این کلمات قصار !! گردانندگان "ساحت" در خارج سه اختلاف نظر اساسی و بزرگ در زمینه بلوک بندی بین امپریالیستها، در زمینه نسبت و چگونگی وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم جهانی و بالاخص امپریالیسم آمریکا و در زمینه نقطه حرکت رژیم سر سپرده شاه برای جهت‌گیری بیشتر و یا بقول گرداننده "ساحت": در خارج به "یک طرف تمایل" پیدا کردن دیده میشود . ناگفته روشن است که اختلاف نظر در این موارد اساسی همانند اختلاف نظر در موارد دیگر بیان شده، سیاستها متفاوت را نیز به همراه خواهد داشت. این نظر گرداننده اصلی "ساحت" در خارج بموضع تمام کادرها و گردانندگان آن در خارج تبدیل میشود و در "ستاره سرخ"

— لنینیستی و وحدت آنها با یکدیگر، پس از آنکه جنگ خلق در نتیجه تدارک یک سازمان مارکسیستی — لنینیستی و تحت رهبری آن در یک منطقه روستائی شروع شده امکان پذیر خواهد بود و نه قبل از آن. بدین دلیل ایجاد حزب کمونیست پس از شروع جنگ خلق است. تا آنموقع سازمانهای مارکسیستی — لنینیستی باید هر کدام در جهت نفوذ در مناطق روستائی و تدارک جنگ بکوشند. این بیش چنانکه معلوم است انطباق نا صحیح تئوری ایجاد پایگاه میباشد که ما خود مانهم با تفاوتها سی جزئی بدان معتقد بودیم و مدتها رون آن پافشاری کردیم (آخرین مورث مقاله معروف توده ۲۲ که در واقع تشریح سیستماتیک همین خطاست). در اینجا نمیخواهیم روی نا درستیهای این خط مکث کنیم ولی بد نیست که بطور خلاصه ببینش فعلی خود را از مسئله شن دهیم" (تکیه از من). این نامه از جانب رفقای شهید برای بخش خارج ارسال شده بود که در آن علاوه بر نظر دهی در مورد سالیلی چند، از جمله در اینمورد نیز توضیح برای خارج کشور داده میشود که برای آخرین بار از این نظر در " توده ۲۲ " دفاع کرده اند و از آن پس آنرا قبول ندارند و ببینش فعلی خود را که متفاوت با ببینش غالب بر خارج است شرح میدهند و بالاخره نتیجه می گیرند که " خلاصه یعنی باید قبلا حزب بوجود آمده باشد " .

۳ — رفقای شهید در گزارش سیاسی خود بتاريخ ۲۹ تیر ۱۳۵۳ می نویسند: " در حال حاضر حکومت ایران از نظر طبقاتی نماینده بورژوازی کبرادور و بوروکرات است که شاه در رأس آنها قرار دارد. از لحاظ اقتصادی، نظامی و فرهنگی با امپریالیست های غرب و در درجه اول به امپریالیسم امریکا وابسته است. از لحاظ سیاسی نیز در وابستگی آن به امپریالیسم امریکا جای تردید نیست و اگر اینجا و آنجا در رابطه با سالیل بین المللی و یا داخلی و هم چنین در رابطه با کشورهای سوسیالیستی و یا کشورهای مرفی دیگر شواهدی دال بر استقلال عمل آن مشاهده می شود، به هیچوجه در تضاد با وابستگی سیاسی آن به امریکا نیست بلکه با توجه به سیاستها نو استعماری امریکا، استقلالی است در نحوه پیاده کردن وابستگی خود و در جهت منافع امریکا و تا جائی که به این منافع صدمه اساسی نمی خورد. نوسانات روابط ایران و شوروی در سالهای اخیر که مستقیما تاثیر نوسانات روابط امریکا و شوروی بوده است دلیلی است بر این مدعا " (تکیه از من). بدین ترتیب رفقای شهید بدرستی از ماهیت رژیم سر سپرده محمد رضا شاهی ارزیابی نموده و این رژیم را بد انصورتی

رفقای شهید در نامه ۱۰ مهر ماه ۱۳۵۴ این موضع خود را مجدداً تأیید می‌کنند ، گردندگان "ساحت" در مورد ساخت اقتصادی جامعه ایران نظر بر حاکمیت فئو - دالیسم دارند .

۲- در بخش "ساحت" و حزب دیدیم که گردانندگان آن در خارج از کشور معتقد بودند "اینکه در چه مقطعی از این پروسه (یعنی پروسه‌ی در پیش گرفتن سمت روستا از طرف تشکلهای مارکسیستی - لنینیستی ، نفوذ در روستا ، آگاه ، بسیج و متشکل کردن دهقانان ، تدارک قیام دهقانی و مبارزه مسلحانه و بالاخره درگیر شدن جنگ توده‌ای در روستا) حزب تشکیل و اعلام می‌شود (مثلاً در مرحله‌ی نفوذ در روستا یا در آستانه قیام توده‌ای) . . . مسئله‌ای نیست که بتوان در حال حاضر تعیین کرد " (توده ۲۲) و دیدیم یکی از گردانندگان اصلی "ساحت" در خارج از کشور که نقش تعیین کننده‌ای نیز در غالب نمودن و مواردی تحمیل نمودن نظریات متعدد انحرافی اش بر "ساحت" دارد ، برای اثبات انحراف بالا نظر داد که : " تجربه نشان میدهد در کشورهای مثل کسور ما طبقه کارگر در شهرها بعلمت شرایط خفقان معمولاً از لحاظ سیاسی و تشکل بطور نسبی از مناطق روستائی عقب مانده تر است " گردانندگان "ساحت" در خارج هیچگاه این مواضع را پس نگرفتند و از خود انتقاد نکردند و حتی "توده ۲۲" را هنوز هم می‌فروشند . رفقای شهید در نامه ۱۰ مهر ۱۳۵۴ می‌نویسند : " . . . تأکید دارند که رشد و گسترش وسیع سازمانهای مارکسیستی

بررومند و مهوش جاسمی به خارج در ۲۹/۴/۱۳۵۳ . این گزارش نظر مشترک تمامی این رفقا در تمامی موارد بوده است . رفیق شهید تقی سلیمانی در آنموقع نسه عضو "ساحت" و نه در ارتباط با این رفقا بود . بخشی از این گزارش سیاسی را "ساحت" تحت عنوان "تحقیقی درباره اوضاع کنونی ایران و وظایف ما" بنام "توده شماره ۲۴" در دیماه ۱۳۵۶ انتشار داده است . با اینکه برخی تغییرات جزئی در گزارش داده شده است و کلماتی اضافی و مواردی چند جمله‌ای حذف گردیده‌اند ، لیکن بدلیل عدم تغییر مهم در محتوی مسئله به آنها بمنظور جلوگیری از طولانی شدن این بحث اشاره نمی‌گردد . بخش چند صفحه‌ای از گزارش که در ارتباط با اوضاع جهانسی و حاوی مطالب بس مهمی است در "توده ۲۴" شامل سانسور گردیده که در اینجا بدان اشاره خواهد شد .

توده از حیثیت سیاسی و مبارزاتی شهید قهرمان خسرو روزبه می‌اندازد. در شیوه‌های که این جماعت برگزیده‌هاست تشابهاتی بسیار با شیوه دارو دسته کمیته مرکزی در سوء استفاده‌اش از نام بلند پایه خسرو روزبه به چشم می‌خورد. خسرو روزبه عضو حزب توده ایران بود و تا آخرین روز زندگی پر افتخارش یعنی شهادت در میدان اعدام نیز عضو حزب توده باقی ماند. اما میان روزبه و رهبران رفرمیست حزب توده حتی در آن زمان - از امروزشان سخن نمی‌گوئیم چونکه خائنینی بمنافع خلق و جاسوسی بیش نیستند - بی‌نهایت تفاوت وجود داشت و نظریات روزبه نیز با اپورتونیسم و رفرمیسم حاکم بر حزب توده در تضاد آشکار و کامل بود. روزبه عاشق سوسیالیسم و عاشق صادق آن بود و از بیان صریح آن حتی در بیدار گاه‌های محمد رضا شاهی ابائی نداشت در حالیکه رهبران رفرمیست و اپورتونیست حزب توده بنا بر اقرار خودشان مدعی بودند که "حزب توده ایران برای سرمایه‌دار و مالک از دیاد ثروت و امنیت و راحتی وجدان را فراهم می‌کند". بین موضع، خواست و هدف روزبه تا ایدئولوژی، مشی و سیاست حاکم بر حزب توده تفاوت بی‌نهایت بود. در اینجا نیت بر ایسن نیست که به بررسی اختلاف نظرات و اختلاف عملکرد روزبه با رهبران بزدل و فرومایه حزب توده در تمامی موارد پرداخته شود و این چند سطر تنها از آنجهت بود که تشابه شیوه‌های گردانندگان "ساحت" و دارو دسته کمیته مرکزی از نام و حیثیت شهید روشن گردد. بهمان‌سان که اختلافات فراوانی ما بین نظرات و عملکرد روزبه با رهبران پارلماناریست حزب توده وجود داشت، اختلافات فراوانی نیز ما بین نظرات و عملکرد رفقای شهید عضو "ساحت" با مشی و سیاست غالب بر این سازمان که در موازاتی نیز تحمیلی بود هاند - موجود بود. به بررسی چند نمونه بپردازیم:

۱ - رفقای شهید در مورد ساخت اقتصادی ایران اعتقاد داشتند: "بنظر میرسد که سیر تحولات اخیر زیر بنای اقتصادی ایران در جهت جایگزین کردن سرمایه داری وابسته است بجای فئودالیسم. این تحولات در شهرها سبب تقویت و رشد سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک شده‌است. در روستاها از یک طرف در بسیاری از نقاط به ایجاد خرده مالکی فشری از دهقانان منجر شده که این خرده مالکی فعلا بطرف سلب مالکیت از دهقانان و تبدیل به سرمایه داری در حال رشد است**".

* - گزارش سیاسی رفقا پرویز واعظ زاده، خسرو صفائی، معصومه طوافچیان، گرسوز -

عریضه‌های آنها اختصاص می‌دهد*. از این بدتر، مبلغ نظریات و زندگی احمد شاملو که در ضروری‌ترین مواقع تاریخ دودنه اخیر میهن ما بجای دیدن موج خروشان اعتراضات خلقی، وقت "گرانبهای" خود را بدیدن "آیدا در آیین" و آنهم در عالم هپروت پس از دوینگ و یک شیشه ویسکی سپری می‌نمود و مبلغ نظریات و "مبارزه" جناب حاج سید جوادی معروف می‌شود. مسلماً گردانندگان "ساحت" در هم فکری و هم نظری با این عناصره کتاب "آیدا در آینه" شاملو و نامه ۲۲۰ صفحه‌ای جناب سید جوادی را بعنوان مانیفست خود به کادرها و اعضا کمالاً وفادارش به آنها هدیه خواهند کرد. سخن کوتاه: از گردانندگان "ساحت" انتظاری دیگر داشتن جز تکامل بیشتر آنچه که دیدیم، انتظاری بی‌هوده و احمقانه است.

"ساحت" و سوءاستفاده از حیثیت مبارزاتی شهدا

از روز شهادت رفقا پریز واعظ زاده، خسرو صفائی، معصومه طوافچیان، گرسبوز برومند، مهوش جاسمی و تقی سلیمانی، گردانندگان "ساحت" با توسل به انواع شیوه‌های کهنه شده و رسوا شده تلاش دارند تا حیثیت سیاسی این مبارزین انقلابی را وشیفه توده فریبی خود بکنند. سوءاستفاده این جماعت از حیثیت سیاسی و مبارزاتی این رفقای شهید هرکس را بیاد سؤاستفاده‌های دارودسته کمیته مرکزی حزب

* — بهنگام بالا گرفتن اختلافات در مورد ضرورت یا عدم ضرورت انتقاد به انحرافات و نظریات ضد کمونیستی بورژوازی ملی که بر اختلافات عدیدیه سابق و از جمله آنچه که تا کنون آمده است افزوده گشت، در استعفای خود از هیئت تحریریه "ستاره سرخ" در اوت ۱۹۷۵، نوشتم: لطماتی که از سیاست "ساحت" در این زمینه ناشی خواهد گردید اگر بیشتر از راست روی و دنباله روی حزب توده از بورژوازی ملی در دورانی از حکومت دگر صدق نباشد، مسلماً کمتر نخواهد بود. سپس با بالاتر گرفتن مسئله که بسطح رهبری "ساحت" در خارج رسید، در مورد آن حوزه نظر دادم که "راست روی و دنباله روی از بورژوازی و خرده بورژوازی بر آن حاکم گردیده و سیستم تیزه میشود". این انحراف نیز مانند سایر انحرافات از رهبری خارج نشأت میگرفت و مواضع و زندگی امروزی "ساحت" دلیلی بر صحت ارزیابی‌های آنروزی از "ساحت" هست.

واقعا که وقاحت بیش از حد می خواهد، بگذریم از اینکه مقاله مذکور در یافتن نمونه های مثبت تکیه بخلق عامداً دچار کمیود نمونه شده و به شاهان یعنی جلال الدین خوارزمشاه پناه برده است. آیا منظور از اشاره به شاهان آنروزی که سبب دلگرمی " خلق میشوند و " کانون مقاومت" بودند (کلمات درون گیومه از مقاله مذکور است) نمی تواند بطور غیر مستقیم هشدار می به شاهان امروزی باشد؟ مسلماً چرا و خصوصاً اگر تئوری ارتجاعی و روبریونیستی " سه دنیا " چراغ راهنما باشد، چیزی جز این نمی تواند از آن بترارد .

هم اکنون لایه های فوقانی و راست بورژوازی ملی در ایران به تکاپو برای کشانیدن جنبش خلق به مجرای رفرمیستی و سازش افتاده اند . اینان که اکثر قریب به اتفاقان در زمان پس از خرداد ۱۳۴۲، حتی میدان مبارزه پارلمانی را نیز بوسیده و به کنار گزارده و در کاخهای خود در زعفرانیه و مناطق مشابه به امید فرا رسیدن روز ساعد براحتمی غنودند، اکنون با اوج گیری بیمانند مبارزات خلق سر از ویلاهای خود بیرون آورده و تلاش دارند مبارزات خلق را که در بسیار موارد به قهر انقلابی متوسل میشوند و بایستی از آن آموخت و جانبداری کرد، به گنداب مبارزه در چارچوب قانون اساسی منحرف گردانند . د مکر اتیسم این عناصر در محدوده د مکر اتیسمی قانون اساسی و مشروطه مانده است و این د مکر اتیسمی زنگزده دیگر نمیتواند خواست زحمتکشان مبهم ما باشد . د مکر اتیسم پیگیر خلق در امروز تنها و تنها میتواند مفهوم سرنگونی قهری رژیم فاشیستی و سرسپرده شاه، بیرون راندن کامل امپریالیستها و استقرار جمهوری توده ای و د مکر اتیک خلق را داشته باشد . هر حرکتی برخلاف این د مکر اتیسم پیگیر خلق، عملی است در جهت ضربه زدن به آن . امروزه شعارهایی از قبیل " شاه باید سلطنت کند نه حکومت " و برنامه هایی از قبیل " مبارزه با دیکتاتوری " جدا نمود شده از تمامی موجودیت رژیم پوسیده کنونی، برقراری مشروطه، حکومت بورژوازی ملی و انواع تلاشهای مذبحخانه ای برای جلوگیری از رشد طوفان آسای مبارزات توده ای هستند . بنابراین نمیتوان مدعی دفاع از مبارزات توده ای خلق بود ولی به افشای نظریات عقبگرا و نسخه های منسوخ نپرداخت .

" ساحت " نه تنها به افشای این نظریات نمی پردازد بلکه مدافع این مواضع لایه های فوقانی و راست بورژوازی ملی در روی مرز بین خلق و ضد خلق قرار گرفته نیز می باشد و صفحات زیادی از نشریه ارگان اش (" ستاره سرخ ") را نیز به درج

در ظاهر می پذیرفتند که "با انحرافهای بورژوازی ملی در اوضاع کنونی باید بر خورد کرد" لیکن فوری برای فرار مدعی می شدند که: "باید روی دم رویزیونیستی تمرکز داده شود و آن بمعنی تزلزل در مقابل سوسیال امپریالیسم است" (سند جمعیتک از اختلافات). معلوم نیست از کی تا بحال در بر خورد به بورژوازی ملی که هیچ گونه هم فکری با کمونیسم و جایی در جنبش کمونیستی ندارد بایستی بدنیال دم رویزیونیستی او گردید. این فرمول بندی "دم رویزیونیستی" و تفسیر نمودن آن بمعنی تزلزل در مقابل سوسیال امپریالیسم از یکسوراه فراری باصطلاح منطقی بود که جلوی هرگونه بر خورد بر گذشته دور بورژوازی ملی را بعلت نبودن سوسیال امپریالیسم در آن زمان بگیرند و از سوی دیگر انتقاد بهر انحراف دیگر بورژوازی ملی از جمله تزلزلش در قبال امپریالیسم، تلاشش برای مبارزه در چارچوب قانون اساسی، عریضه نویسی های امروزی اش به عاملین امپریالیسم در هیئت حاکمه و غیره را مانع گردند. سخاوتمندتر اینکه حتی همان تفسیر ادعائی شان را نیز در عمل پیاده نکردند، زیرا بدان نیز اعتقاد نداشتند. بعنوان مثال هم که شده باشد در هیچ يك از مقالات "ستاره سرخ" از آن پس تا بحال بر خوردی به بورژوازی ملی، حتی خجولانه و حتی تنها در آن زمینه مورد تفسیرشان دیده نمی شود. در مقاله "انگه" به نیروی خود برای آزادی میهن (شماره ۴۷ ستاره سرخ) که در واقع امر میبایست به زدن دم رویزیو-نیستی بورژوازی ملی می پرداخته تنها در تمامی مقاله کلامی در مورد انتقاد به بورژوازی ملی و یا سازمانی از آن نیست بلکه حتی بر روی اشتباهات حکومت صدق در عدم شناختن اش از امپریالیسم امریکا و چشم امید به این امپریالیسم قهار داشتن برده استتار کشیده شده است. درست است که دکتر صدق چهرهای ملی و مبارز بسود و خدمات چندی به خلقهای ایران نمود، لیکن او بنا بر ماهیت طبقاتی اش، در برابر امپریالیسم جهانی بطور عام و امپریالیسم آمریکا بصورت خاص قاطع نبود و حتی تقاضای یاری از این امپریالیسم را داشت. اشاره به این اشتباه صدق در آنزمان از جهت آموزش از خصلت بورژوازی ملی و ضرورت مبارزه قاطع علیه تمامی امپریالیستها ضروری است. کسی که بخواهد این را بپوشاند تلاش در نقاشی نمودن انحرافات بورژوازی ملی دارد. بخصوص در شرایط کنونی که حتی برخی از تکپاره های بقایای جبهه ملی دوم نیز خود معترف به این اشتباه صدق هستند و مدعی اند که راه صدق را بدون انجام مجدد آن اشتباه، می پیمایند، پردپوشی بر روی آن انحراف بورژوازی ملی،

واگذار شده بود که می‌بایستی در "ستاره سرخ" شماره ۴۴ درج گردد. لیکن از آن جهت که به تزلزل بورژوازی ملی چه در گذشته و چه در حال بر خوردی انتقادی شده بود، اجازه چاپ نیافت و بحث‌های شدیدی را بدنبال داشت. نتیجه اینکه این مقاله در مجموع سرا پا تغییر یافت و مقاله‌ای دیگر با مضمون و محتوی دیگری که در یافتن نمونه‌های مثبت به دامان شاهان آویزان شده است، توسط یکی از راست روان کهنه کار نوشته و در "ستاره سرخ" شماره ۴۷* درج گردید. دلایل مخالفین مبارزه با نظریات ضد کمونیستی و انحرافی بورژوازی ملی و خرده بورژوازی در مقاله اولیه این بود که: "با جبهه بصورت مستقیم مبارزه‌ای نداریم. جوهر مبارزه ما با جبهه مبارزه با کمیته مرکزی است" و یا "بر خورد به جبهه می‌باید از طریق زدن انحرافات کمیته مرکزی انجام گیرد". ۴۰ - مقاله "دو تاکتیک در خدمت یک هدف" که در "ستاو سرخ" ۴۶ درج گردیده است برای شماره ۴۳ "ستاره سرخ" در نظر گرفته شده بود و در آن هنگام نیز آماده بود. لیکن چاپ آن بعلت "تصحیحاتی" که بحث‌های زیادی را بدنبال داشت به تعویق افتاد. این "تصحیحات" مربوط به بخش‌هایی از مقاله می‌شوند که به تلاش‌های دارودسته خائن کمیته مرکزی حزب توده بمنظور رخنه‌اش در ابوزیسیون مترقی اشاره شده و از نیروهای مترقی خواسته شده بود که بر هشیاری خود بیفزایند و این توطئه را درهم شکنند و به کمیته مرکزی خائن اجازه ندهند که در صفوف آنها نفوذ سیاسی یا تشکیلاتی بکند.* تمامی این بخشها در مقاله حذف گردید هاند و استدلال آقایان این بود که این بحث سبب رنجش بورژوازی ملی و خرده بورژوازی می‌گردد.

چند مورد فوق فقط نمونه‌هایی از موارد متعدد بودند. در مجادلات بر روی این مسئله اساسی مورد اختلاف، زمانیکه دیگر توجیه‌گرهای متعدّدشان بر ملا می‌گردید

- * - در این هنگام مدتی از استعفای نویسنده از هیئت تحریریه میگذشت.
- ** - امروزه متأسفانه رخنه دارودسته خائن کمیته مرکزی حزب توده به درون نیروها مترقی تا حدودی عمقی گردیده و لطامات جدی وارد ساخته است. از آنجمله‌ها: جدا کردن بخشی از "سازمان چریک‌های فدائی خلق" و بردن آنها ب زیر پرچم ژنده "مبارزه با دیکتاتوری" و دفاع صریح برخی از تک‌پاره‌های بقایای جبهه ملی دوم در خارج از کشور از این دارودسته.

برای رهبری و برخی کارها می ماند و نه در درون تبلیغ میگردونه در بیرون از "ساحت" پیاده میشود. نویسنده در این زمان اشتباهها دچار خوش بینی بیش از اندازه به مخالفین که مجبور به رای دادن به این مطلب شده بودند گردیده و تصور میکند که واقعا به ضرورت مبارزه با تزلزلات بورژوازی و خرده بورژوازی قانع گردیده اند. رویدادهای بعدی باطل بودن این پندار نویسنده را روشن می سازد. از ماه مارس ۱۹۷۵ تا سپتامبر همان سال بیش از ۷ مورد مشخص - علاوه بر مباحث دو یا چند نفره در سطح رهبری خارج و یا هیئت تحریریه "ستاره سرخ" - به پیش می آید که از برخوردی انتقادی به بورژوازی ملی عامدانه آبا می ورزند. ذکر چند نمونه بیهیئت نخواهد بود. ۱- مقاله ای در بزرگداشت از رفیق شهید کلانتری به "ساحت" رسید بود. در این مقاله اشاره گردیده بود که وی در سالهای ۴۰ و ۴۱ چگونه با عناصری ضد کمونیست و وابسته به جبهه ملی دوم در ایران برخورد داشته و این افراد چگونه تلاش در به لوٹ کشیدن مبارزات شهید کلانتری و منفرد نمودن او داشته اند که موفق نمی گردند. تحقیق در این مورد صحت آنرا به اثبات رسانید. مقاله با ذکر این مسئله به تصویب رسید و قرار گردید در "ستاره سرخ" شماره ۴۴ درج گردد. چند روزی قبل از به اتمام رسیدن تمامی مقالات آن شماره، تقاضای طرح مجدد مقاله مذکور برای تصحیحات انشائی شد. تحت عنوان تصحیحات انشائی در عمل آنچه را که مربوط بمقابل رفیق شهید کلانتری یا طرفداران جبهه ملی دوم بود، بدلیسل مسخره عدم ضرورت برخورد به گذشته بورژوازی ملی حذف نمودند. درج این مقاله بعلمت ضرورت طرح آن در سطحی بالاتر، به تعویق افتاد که سپس بصورت ناقص و حذف موارد برخورد به جبهه ملی دوم در "ستاره سرخ" شماره ۴۶ چاپ گردیده است. ۲- جلوگیری از برخورد مشخص و مستقیم به اهداف و برنامه های بورژوازی ملی و خرده بورژوازی راست در به انشعاب کشانیدن کنگد راسیون جهانی در مقاله مندرجه در "ستاره سرخ" شماره ۴۴، در این مورد حتی بحث بر روی برخورد کاسلا غیر مستقیم چند کلمه ای نداشتن "خیال واهی نسبت به انشعابگران" مدتی شدیدا جریان داشت که سبب تاخیر در انتشار آن شماره گردید. ۳- مقاله ای در مورد برخورد به تزلزل بورژوازی ملی در برابر این یا آن امپریالیسم و نا درستی تئوری تکیه بر یک امپریالیسم در مبارزه علیه امپریالیسم دیگر. در این مقاله قرار بود به بورژوازی ملی چه در حال و چه در گذشته برخورد مستقیم گردد. تهیه مقاله بعهده نویسنده

مصالح انقلاب در مد نظر گرفت و به چپ روی در قبال بورژوازی ملی گرفتار نیامد . سیاست چپ روانه رهبران اپورتونیست حزب توده در قیل از کودتای ۲۸ مرداد برای مدت کوتاهی در برابر مصدق میبایستی درس عبرتی باشد . لیکن اگر بورژوازی ملی بخواهد منافع اساسی اش را خود تعیین کند و پرولتاریا را نیز مجبور به تبعیت از آن گرداند و در صورت عدم چنین تبعیتی ، تهدید به شکستن میانی وحدت خلق کند ، مسلم است که مارکسیست - لنینیستها مجاز نیستند بر این خواست و اعراب صحنه بگذارند و وظایف انقلاب را تا سطحی که بورژوازی ملی خواهان آن است تنزل دهند . لنین در تقبیح کسانی که نظرات مشابه "ساحت" را در مورد بورژوازی داشتند میگفت: "نویسکرائیها این موضوع را ازبر کرده اند که انقلاب بورژوازی پایه اقتصادی انقلاب د مکرانیک است ولی آنرا اینطور فهمیده اند ، که باید وظایف د مکرانیک پرولتاریا را تا سطح اعتدال و میانه روی بورژوازی و تا حدی که بورژوازی نسرمد تنزل داد . " (د و تاکنیک سوسیال د مکرانیک در انقلاب د مکرانیک) . "ساحت" بجای پیروی از نظریات لنین و انطباق آن بر شرایط ایران به پیروی از نظریات نو ایسکرائیها پرداخته و این یکی را بر شرایط ایران منطبق میگردداند و در نتیجه مدعی میشود که نیایستی با بورژوازی ملی مبارزه آید و لولویک کرد و منافع اساسی او را باید از دید خود بورژوازی ملی مراعات نمود تا اینکه از "ساحت" دور نشود . چنین سیاستی ارزانی "ساحت" باد و نمی تواند مورد تائید انقلابیون صادق پرولتری قرار گیرد . در تبعیت از این سیاست راست رونه و ضد پرولتری است که امروزه نامه های رفرمیستها رنگارنگ مشروطه طلب و حتی جناب حاج سید جوادی معروف نیز زینت بخش صفحات "ستاره سرخ" میگرددند .

برگردیم به ادامه مطالب گذشته . این نظریه یکی از گردانندگان اصلی "ساحت" به زودی بموضع اکثریت رهبری و کادرهای خارج که مایه از سابق برای پذیرش آن داشتند تبدیل میشود . با اینکه در نوشته فوق در مورد عدم ضرورت مبارزه بسا بورژوازی ملی در تمام زمینه ها صحبتی نیست ، لیکن در عمل چنین موضعی در درون "ساحت" تبلیغ و پیاده میشود . با اینکه مخالفین مبارزه با نظریات انحرافی و ضد کمونیستی بورژوازی ملی در یکی از عالیترین مراجع سازمانی در اوت ۱۹۷۴ مجبور میشوند به این مطلب تن در دهند که "باید با تزلزلات آنها [منظور بورژوازی ملی و خرده بورژوازی است] مبارزه کرد" لیکن این مطلب تنها در سطح سند درونی

صالحات آمیز و 'بدون خونریزی' ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی است که تا زمانیکه ما با بورژوازی ملی در وحدتیم، ادامه خواهد داشت و زمانیکه مجبور شدیم بورژوازی بپریم، مبارزه مسلحانه تبدیل میگردد. (بمناسبت انتشار اولین شماره مجله کمونیست تکیه از من). اما گردانندگان "ساحت" را با این احکام مارکسیستی-لنینیستی کاری نیست. بزعم آنها اگر کسی مبارزه ایدئولوژیک با بورژوازی اقدام کند "سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت".

و ثالثاً: بنا بر آن حکم، داهیانه "ساحت" بایستی "منافع اساسی بورژوازی ملی را رعایت کرد" تا سبب دور ساختن آنها نشویم. منافع اساسی بورژوازی ملی را کسی معین می‌سازد که چیست تا مراعات گردد؟ اگر قرار باشد بورژوازی ملی خود شخصاً معین سازد بایستی بدین ترتیب فاتحه پرولتاریا را خواند و "ساحت" هم همین را می‌خواهد. منافع اساسی بورژوازی ملی بنا بر مصالح مرحله انقلاب معین میگردد و این درست آن منفعی است که از نظر بورژوازی ملی قانع کننده نیست، زیرا او میخواهد رهبری انقلاب را داشته باشد، به استثمار زحمتکشان همچنان ادامه دهد، سرمایه داری را پابرجا نگهدارد، مناسبات دوستی خود را با سرمایه جهانی بطنفسد و و شریک-ونه ارباب و فرمانبر - برقرار کند و... مسلم است که این نوع منافع که از نظر بورژوازی ملی اساسی هستند هیچ وجه مشترکی با مصالح مرحله انقلاب ندارند و نمی‌توانند مورد پذیرش پرولتاریا قرار گیرند. پرولتاریا را دعوت به مراعات این نوع منافع اساسی بورژوازی ملی نمودن چیزی نیست جز دعوت پرولتاریا به پذیرش یوغ بندگی بورژوازی، رفیق ما توسته‌دون میگوید: "ویژگی اپورتونیسم راست چپ دوسیو در این بود که پرولتاریا را به تطابق با منافع آزمندانانه یک مشت بورژواهدایت میکرد" (همانجا) و رهبران اپورتونیست حزب توده نیز در زمانیکه مبیایست منافع و مصالح اساسی انقلاب را در نظر میگرفتند و با تزلزلات بورژوازی ملی به رهبری مصدق که به این مصالح و منافع لطمه جدی میزد مبارزه میکردند، به راست روی کامل در غلطیدند و دنبالاه روی از بورژوازی ملی را موعظه نمودند. گردانندگان "ساحت" نیز چیزی جز این نیست خواهند. و سیاست کاملاً راست روانه امروزی‌شان در قبال لایه‌های فوقانی بورژوازی ملی که شدیداً به راست گرائیده و کمابیش در مرز بین خلق و ضد خلق قرار گرفته‌اند، تکامل آن نظریات دیروزی است.

نا گفته روشن است که در انقلاب د مکرانیک می‌بایست منافع بورژوازی ملی را در محدود و

گفته شد در زمانی است که بورژوازی در حزب رخنه نموده، مقاصدش را در اختیار گرفته، کارها و اعضای را فریفته و بدور خود جمع نموده و برنامه و سیاست خود را در تمام یا حداقل اکثر زمینه‌ها ارائه داده است. وظیفه حزب کمونیست در این نیست که به چنین مبارزه‌های قانونیت بدهد و بدان به‌منوان امری خاص حزب بنگردد بلکه بایستی در همه حال کوشا و هشیار باشد که نظرات غیر پرولتری نتوانند به‌مشی تبدیل گردند و آنها را قبل از اینکه مشی شوند در هم گوید. در صورتیکه چنین موردی پیش آمد وظیفه آنست که به‌سان مبارزه میان مرگ و زندگی در طرد کامل مشی غیر پرولتری از هیچ مبارزه‌های فروگذار نکند. زمانیکه "ساحت" مدعی میشود که مبارزه بین دو خط مشی، خاص احزاب کمونیست است با زیرکی تمام به تبلیغ رویزونیسم میپردازد. بنا بر آن حکم "اهیانہ"؛ "ثانیا"؛ "ساحت" مدعی میشود که مبارزه ایدئولوژیک علیه بورژوازی بایستی طرح باشد و مبارزه برای کسب هژمونی بایستی عاری از هرگونه مبارزه ایدئولوژیک باشد. این نیز تنزی رویزونیستی و توجیه ضرورت دنباله روی از بورژوازی است. زیرا بورژوازی و خرده بورژوازی بنا بر منافع طبقاتی‌شان و خارج از اراده پرولتاریا به انواع حیل به تبلیغ نظریات ضد کمونیستی خود میپردازند. آنهاحتسبی زمانیکه ضروری تشخیص دهند قبای دروغین مارکسیسم را نیز به تن برخی از نمایندگان خود بمنظور مبارزه با کمونیسم می‌کنند. اگر پرولتاریا بخواهد زمینهای از مبارزه‌اش را علیه نظریات غیر پرولتری به کنار بگذارد، در واقع امر را برای نفوز افکار غیر پرولتری و ضد پرولتری باز گزارده است و هرگاه کسی بخواهد این بی‌توجهی را امری ضروری و به‌منوان قانونمندی نشان دهد، چاره‌ای نیست جز اینکه گفته شود حداقل اینست که نقض جاده صاف کن بورژوازی یا خرده بورژوازی را برعهده گرفته است. مبارزه ایدئولوژیک با بورژوازی همیشه به‌منوان یکی از زمینه‌های مبارزاتی پرولتاریا علیه بورژوازی بوده و تا زمانیکه مبارزه طبقاتی بین این دو در جریان است همچنان باقی خواهد ماند. هرگونه انصراف از مبارزه ایدئولوژیک علیه بورژوازی مفهومی جز خلع سلاح نمودن پرولتاریا و دعوت او به سازش یا بورژوازی ندارد. رفیق مائوتسه‌دون حتی در زمانیکه وحدت با بخشی از بورژوازی بنا بر خصلت انقلاب در جوامع نیمه مستعمره - نیمه فئودال وجود داشت خاطر نشان میکرد: "یکی از اجزاء" مهم مشی سیاسی حزب کمونیست چین سیاست وحدت و مبارزه با بورژوازی است. . . از مفهوم وحدت در اینجا جنبه متحد با بورژوازی مستفاد می‌شود. و مقصود از مبارزه در اینجا 'مبارزه

"ستاره سرخ" ۳۴ و ۳۶ آورده می شود .

چند روزی از آخرین مقاله نمیگذرد که یکی از مخالفین مبارزه ایدئولوژیک با نظریات ضد کمونیستی و انحرافی نیروهای غیر کمونیستی چنین نظر میدهد: "بنظر میرسد که ما در عرض چند ماه گذشته بعضی سیمها را روی هم انداخته ایم که مهمترین مسئله فاطمی کردن مبارزه درون جنبش کمونیستی و مبارزه درون جنبش مکرراتیک است. ما نتوانسته ایم خوب میان مبارزه و خط که مبارزهای است در درون حزب کمونیست و جنبش کمونیستی و مبارزه برای کسب هژمونی که مبارزهای است در درون جنبش مکرراتیک تمایز بگذاریم. . . . هنگامیکه کسی این مسئله کاملاً متفاوت را با هم یکی بگیرد و مبارزه برای کسب هژمونی را بخواهد از طریق مبارزه ایدئولوژیک و مبارزه میان دو خط مشی حل نماید، سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت. . . . در بعضی جاها بجای تاکید همه جانبه بر بسط و توسعه نیروهای مترقی، تاکید را روی مبارزه ایدئولوژیک با جبهه ملی گذارده ایم، از اینطرف، بعلت خصلت مبارزه ایدئولوژیک، ما منافع اساسی بورژوازی ملی را رعایت نکردیم و در نتیجه آنها را از خود دور ساخته ایم" بنابراین حکم "راهیانه"! اولاً: مبارزه میان دو خط مشی - یعنی مبارزه بین ایدئولوژی پرولتری و ایدئولوژی بورژوازی - مبارزهای میشود خاص درون حزب کمونیست و جنبش کمونیستی و با بورژوازی که بایستی خارج از حزب کمونیست باشد مبارزهای ایدئولوژیکی در میان نیست. چنین ادعایی هیچگونه قرابتی با مارکسیسم-لنینیسم ندارد. زیرا مبارزه و خط مشی مبارزهای است بین دو ایدئولوژی متفاوت. در درون حزب کمونیست میباید فقط یک ایدئولوژی و آنهم ایدئولوژی پرولتری حاکم باشد. قانونیت حزب کمونیست حاکمیت ایدئولوژی پرولتری است و نه مبارزه بین دو ایدئولوژی که هر دو نیز رخنه ایدئولوژی بورژوازی. دو خط مشی پرولتاریائی و بورژوازی در مقابل هم قرار گیرند شکی نیست. لیکن از وجود این موارد نمیتوان و نمی باید قانونیت ساخت و مدعی شد که مبارزه و خط مشی خاص حزب کمونیست است و بدین ترتیب بر ضرورت وجود چنین مبارزه و خط مشی ای صحنه نهاد. چنین ادعایی یعنی راه را برای رخنه و موجودیت بورژوازی در حزب باز گزاردن. مبارزه ایدئولوژیکی درون حزب میتواند در شرائط و مواردی به مبارزه میان دو خط مشی - که بین دو ایدئولوژی و سیاست متفاوت طبقاتی در فرمولهترین شکل خود می باشد - تبدیل گردد و آن همانگونه که

"ایران آزاد" در مورد گذشته جنبش کمونیستی بین‌المللی و... برخوردار خواهد کرد. "ساحت" در این مورد وفا بعهد نکرد و تا کنون آن "موقع خود" قون داده شده فرا نرسیده است. "ساحت" از سوی دیگر برخوردار به آن نظریات را اساسا از آنجهت ضروری بیان می‌کند و چون با "ساحت" پلمیک شده است و گرنه در غیر اینصورت ضرورت برخوردار طرح نبوده است. این نشانه بی مسئولیتی کامل در قبال جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران و جهان است. مارکسیست لنینیست واقعی در برخوردار به نظریات و تبلیغات ضد کمونیستی، از منافع مجموعه جنبش کمونیستی جهان حرکت میکند و از اینرو حتی اگر به خود او و یا سازمان و گروه‌اش نیز برخوردار نشده باشد، در انتقاد از آن نظریات و تبلیغات ضد کمونیستی و در بسیار موارد حتی افشای آنها کوتاهی نمی‌کند لیکن برای گردانندگان "ساحت" این مهم طرح نیست.

"ساحت" که از موضع نادرستی در این مورد حرکت میکرد حتی به این قول نیز وفا نمی‌کند. سال‌های گذرد و در این سال‌ها تبلیغات ضد کمونیستی چه علیه جنبش نوین کمونیستی ایران و چه علیه جنبش کمونیستی جهان در گذشته و حال توسط تکه و پاره‌های متعدد بقایای "جبهه ملی" دوم و سوم افزایش می‌یابد. در تمام این مدت "ساحت" در صد انتقاد از آنها بر نمی‌آید و بصورت نظاره‌گر باقی میماند. بهنگام خیانت لاشائی کثیف و مرتد برخی از آن تکه و پاره‌ها، "ساحت" را آماج حمله خود قرار میدهند. در اینموقع "ساحت" بفکر دفاع از خود و نه دفاع از مجموع جنبش کمونیستی جهانی چه در گذشته و حال می‌افتد و مقاله‌ای در شماره ۲۶ "ستاره سرخ" آورده می‌شود. مقاله نوشته شده که وظیفه نگارش آن برعهده نویسنده گزارده شده بود تفسیر فراوان می‌یابد و بجز سه ستون اول درج شده در "ستاره سرخ" بقیه مقاله که به طرح مواضع ضد کمونیستی "ایران آزاد" و "باختر امروز" پرداخته بود حذف گشته و مطالب التماس آمیز آمده شده در مقاله بدان افزوده و چاپ میگردد. یگانه دلیل این اقدام در آنزمان این بود که: "با بورژوازی ملی و خرده بورژوازی مبارزه ایدئولوژیک نداریم". چند ماهی میگذرد و در این مدت حمله آن دو نشریه بر علیه "ساحت" بلا انقطاع ادامه می‌یابد. اکثریت اعضا و هواداران "ساحت" خواهان برخوردار جدی هستند، برخوردار می‌یابد که پا را از سرحد دفاع از خود فراتر نهاده و بمبارزه ایدئولوژیک سیاسی و انتقاد از مواضع و تبلیغات ضد کمونیستی آن دو نشریه نیز پردازد. بدین ترتیب مقاومت مخالفین مبارزه ایدئولوژیک سیاسی در هم شکسته شده و مقاله در

سرمایه‌های خارجی به ایران علی هستند که بخشی از این بقایا را به گزینش شیوه‌ها جدیدی برای مقابله با سوسیالیسم علمی واداشت. اگر هنوز عده‌ای همچنان بشعار راست روانه "راه ما راه مصدق است" چسبیده بودند، عده‌ای دیگر که شام طبقاتی "تیزی" داشتند بی بردند این شعار باصطلاح برای سابق خود را ندارد و پاشی شیوه جدیدی را برگزید. به تن پوشیدن قبای دروغین مارکسیسم در این یا آن مورد از طعن مسایل، ولی در واقع امر تبلیغ نظریات گوناگون ارتجاعی و انحرافی از تروتسکیسم و رویزیونیسم گرفته تا فرمیسم پوسیده و گندیده بورژوازی ملی شدن، شیوه‌ای بود که تکه و پاره‌های "دوران‌دیش" آن بقایا در پیش گرفتند. و این نیز نمی‌بایست تعجبی داشته باشد چه اینکه: "دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیسم در رشته تئوری، دشمنان او را وادار مینماید که بلباس مارکسیست در آیند" (لنین - مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس).

وظیفه مارکسیست لنینیستها در برابر تبلیغات ضد کمونیستی و مسموم نظریات انحرافی، این تکه و پاره‌های ادامه دهندگان "راه مصدق" و برخی مارکسیست‌های جدید چه بود؟ آیا میبایست در برابر آنها سکوت میشد تا مسموم نظریات و افکار ضد کمونیستی و فرمیستی خود را در همه جا بپراکنند و یا اینکه میبایست به انتقاد بی پروای آنها پرداخته میشد؟ مسلم است که سکوت مجاز نبود و اکنون نیز نیست و هیچگاه نخواهد بود. در اینجا بدون آنکه ضرورتی داشته باشد بسکوت یا کسم کاری سایر تشکلهای خارج از کشور جنبش کمونیستی ایران برخورد گردد، زیرا که بحث بر روی "ساحت" است، مختصراً به چگونگی برخورد این جماعت پرداخته میشود.

در زمانیکه هنوز "ستار سرخ" آغاز به حیات نکرده و "توده" یگانه نشریه مرتب "ساحت" بود که مدتی بعلمی انتشارش تاخیر داشت، در نشریه "ایران آزاد" بعنوان مبلغ نظریات یکی از بقایای تکه و پاره شده "جبهه ملی" دوم مقالاتی علیه "ساحت" نگارش یافت. زمانیکه انتشار مجدد "توده" از سر گرفته شد در آنمورد چنین آمد: "نشریه ایران آزاد هم که تا وقتی توده منتشر میشد نامی از ما نمیبرد، با مقاله این هنوز تکرار گذشته است 'به پلمیک با ما برخاسته است. در این مقاله مطالب نادرستی در مورد گذشته جنبش کمونیستی بین المللی، اتحاد شوروی و حزب توده آمده است که در موقع خود به آن خواهیم پرداخت" (توده شماره ۱۰ - مهر سنه ۱۳۴۷).

"ساحت" از یکسو از این طریق به خوانندگان خود قول میدهد که به نظریات نادرست

پرولتاریا و از بین رفتن مناسبات استثمارگرانه، در برخی مسایل و موارد نزدیکی خاصی با امپریالیسم دارد که در نتیجه نه میخاهد و نه قادر است که کتبه بندها و روابط را با امپریالیسم کاملا قطع کند. تضاد او با امپریالیسم نه بخاطر آزادی زحمتکشان و مجموعه خلق از بندهای استعماری و استثمار است بلکه بخاطر گرفتن قدرت در دست خود و کسب مقامهای امپریالیسم در درون کشور میباشد. کوشش بورژوازی ملی برای جلب توده‌های وسیع خلق در زیر برنامه‌ها و شعارهای خود نه بمنظور آزادی خلق از قید و بند استثمار و استثمار است بلکه بخاطر استفاده از توده‌ها در مقابلش با امپریالیسم و جایگزینی قدرت خود بجای قدرت امپریالیسم میباشد. بنابراین بورژوازی ملی اولاً بهیچوجه ضد استثمار نیست که هیچ، بلکه خواهان بقای هرچه بیشتر مناسبات استعماری است و ثانیاً خصلت ضد استعماری پیگیر ندارد و بهمین علل است که "جرات‌آرا ندارد که تا پایان علیه امپریالیسم و فتوایسیسم مبارزه کند. این وضع بخصوص در موقعیکه نیروی انقلابی خلق مقتدر میشود کاملاً آشکار خواهد شد" (مائوتسه‌دون انقلاب چین و حزب کمونیست چین). این خصلت دوگانه بورژوازی سبب آن میگردد که در دوره‌های معینی، با وجود ناپیگیری‌اش در انقلاب، بتواند فقط تا درجه معینی در انقلاب شرکت کند. وظیفه کمونیست‌هاست که با توجه به این خصلت دوگانه بورژوازی ملی هیچگاه هوشیاری خود را در قبال او از دست ندهند. عدم کوشش در وحدت با جنبه‌های مثبت بورژوازی ملی به چپ‌روی و عدم کوشش در انتقاد بی پروا و مبارزه با جنبه‌های منفی او به راست‌روی خواهد انجامید گذشته حزب توده در سالهای قبل از کودتای تنگین و خائنانه ۲۸ مرداد ملو از راست‌روییها و "چپ‌روییهای رهبران آن در برابر بورژوازی ملی است.

زندگی سیاسی "ساحت" در سالهای اخیر ملو از راست‌روی در قبال بورژوازی ملی است. بر روی یکی از مسایلی که مجادله داخلی در سطح رهبری و برخی کادرهای "ساحت" در خارج تمرکز یافت همین سیاست راست‌روانه غالب بر "ساحت" در برابر بورژوازی ملی بود.

در چند ساله اخیر نمایندگان فکری بورژوازی ملی در خارج از کشور یعنی بقایای تکه پاره‌های "جبهه ملی" دوم و سوم بانواع حیل و از طرق گوناگون به پخش ترهات ضد کمونیستی پرداختند. پیروزی مارکسیسم-لنینیسم چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی از یکسو و تجزیه هرچه بیشتر بورژوازی ملی در ایران بر اثر حمله شدیدتر

ایران و . . . مبادرت میورزند و مبلغ نوظئه دیکه شده به نهادی خائن میگردد . این دفاع و تبلیغ را جنبش ما باید با دقت بشکافد و بحوانب گوناگون و زوایای متعدد ناشی از آن دقیقاً برخورد کند تا بتوان دید روشنتری - از آنچه که امروز داریم - از دلایل آن دفاع بدست آورد .

دیدیم که برخورد "ساحت" به خائنین خلق چگونه است . "ساحت" اگر تا بحال سه سئوالات انبوهی که در مورد جریان خیانت پارسائزاد لاشائی و جاسمی وجود دارند پاسخ نداد هاست . حداقل میبایست به جنبش ما اعلام دارد که تحت چه لایلهای خاصی پس از اعلام علنی خیانت نهادی در سطح جنبش به دفاع از این عنصر جاسوس پرداخت و پیروانش را نیز بدفاع از وی برانگیخت؟

"ساحت" و بورژوازی ملی

چگونگی برخورد به بورژوازی ملی در جوامع تحت ستم و استثمار امپریالیسم یکس از معیارهای سنجش سیاستهای درست یا نادرست تشکلهای واقعی کمونیستی و آنهایی که چنین ادعائی را دارند ، می باشد . توجه به جوانب مثبت ضد حکومتی و ضد امپریالیستی بورژوازی ملی و مبارزه با جنبه های ارتجاعی و ضد کمونیستی او و تزلزل اش در قبال حکومت و امپریالیسم امریست که میبایست در این جوامع در مد نظر کمونیستها باشد . در چنین جوامعی ، بورژوازی ملی دارای خصلتی دوگانه است و بر همین مبنا مائوتسه دون میگوید "در مورد بورژوازی متوسط متزلزل ، جناح راست آن ممکن است بدشمنان ما و جناح چپ آن ممکن است بدوستان ما بدل گردد . " (تحلیل طبقات جامعه چین) . رفیق مائوتسه دون بمنظور مبارزه با تزلزل و نظریات راست روانه و انحرافی بورژوازی ملی در تمام دوران انقلاب چین پیشنهاد انتقاد بی پروا از آنها برای رسیدن به وحدت عالیتر را داشت ، این سیاست در مورد تمامی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که بخشی از بورژوازی آن یعنی بورژوازی ملی در صف خلسق قرار دارد صادق است . بورژوازی ملی نماینده مناسبات تولیدی سرمایه داری است . او در ضمن اینکه با امپریالیسم در تضاد قرار دارد ، با گارگران و سایر زحمتکشان نیز در تضاد است . بورژوازی ملی خواهان حکومتی است که در آن فقط خودش قدرت سیاسی را در دست داشته باشد و مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری را بنفع خودش بر تمام شئون جامعه حاکم گرداند . بورژوازی ملی در ضمن اینکه با امپریالیسم بعلت قرار داشتن در زیر فشار آن تضاد دارد لیکن بعلت مخالفت شدیدش با حاکمیست

ساواک در می آید. ساواک این عنصر خود فروخته و خائن را بمنظور شناسائی افراد مبارز از زندان "قراری" میدهد و بدست او "سازمان آزادبیشخ خلقهای ایران" را برپا میکند.

چند هفته‌ای پس از باصطلاح فرار نهایندی گنرداننده اصلی "ساحت" در سطحی محدود مدعی میشود که نهایندی در حین "قرار" زخمی شده و احتیاج به عمل جراحی برای معالجه دارد، لیکن مسئله در همین حدود سکوت گزارده میشود، و بالاخره معلوم نشد که آیا زخمی شدن ساختگی نهایندی خائن صحت داشته‌است یا نه و در صورت صحت مسئله چگونه بوده و بکجا کشیده شده است. سئوالاتی که در باره چگونگی "قرار" و "مجرور شدن" نهایندی خائن از گرداننده اصلی "ساحت" به عمل آمد، همگی تحت عنوان اینکه "مخفی کاری ضرورت دارد"، مسئله مربوط به رهبر کل است، بدون پاسخ ماندند!! نتیجتاً مجموعه اطلاعاتیکه از طریق گرداننده اصلی "ساحت" در اختیار من قرار گرفتند، تا این اندازه محدود و کنگ بودند.

بهر حال نهایندی خائن موفق میگردد که حقیقت فرار ساختگی اش را برای مدت‌ها از انظار تمام مبارزین در ایران پنهان نگهدارد و در نتیجه اعتماد کسانی را که می‌شناخته یا با آنها آشنا میشده جلب کند. بهمین ترتیب موفق میگردد برای مدتی اعتماد رفیق شهید واعظ زاده و یارانش را جلب کند.

تا زمانیکه چهره خائنانه و نقش ساواکی سیروس نهایندی مزدور شناخته نشده بود، تصور میرفت که شهید شدن و دستگیری بسیاری از مبارزین گروهها و سازمانها در اثر عدم هشیاری آنان بوده است و نه در اثر جاسوسی آن عنصر کثیف.

بهر حال آنچه که مربوط به نهایندی جاسوس و خائن است روشن مییاشد. دادگاه خلق از هم اکنون این عنصر خائن را بمرگ محکوم کرد و هیچ روخیانت وی بدون کیفر نخواهد ماند. ولی آنچه که اساساً در مورد "ساحت" بایستی بدقت بررسی شود، دفاع این جریغ از نهایندی خائن پس از برملا شدن چهره ساواکی اوست. گردانندگان "ساحت" در این زمان بجای اینکه اطلاعاتی در اختیار جنیش بگذارند تا آشنائی بیشتر به بُعد خیانت این عنصر کثیف حاصل آید، دفاع از این خائن و سازمان ساخته و پیرخته شده او را پیشه می‌کنند. آری آنها بجای چنین اقدامی، بجای اعلامیه ارتجاعی آن سازمان کذائی در مورد ضرورت "دفاع ملی" و شناساندن دانشجویان مبارز دانشگاههای ایران به ساواک از طریق علم کردن سازمانهای دانشجویی علنی در

جاسمی خائن بمعنای تمام کلمه کثیف بود. عیاشی پیشه همیشگی او بود. او در حالیکه ساعتها در روز را به عشق‌بازی - و هرگاه با افرادی متفاوت ... میگذراند، در برابر توده‌ها چنان جلوه‌گر میساخت که گویا از فراوانی مشغله سیاسی، وقت صحبت کردن با آنها را هم ندارد. او حتی برفقای دختر تشکیلاتی‌اش و به هسوان و خواهران رفقای پسر تشکیلاتی‌اش نیز نظر سوء داشت. او شهوت ران و عیاشی‌بتمام معنی بود و گردانندگان "ساحت" هم تمام این ضعفهای او را نه تنها تحمل کرده بلکه رویوشی هم میکردند. او تا بدان حد خودخواه و جاه‌طلب بود که در هنگام صحبت با مبارزین جوان گوئی از بالای ابرها بسوی آنها دست تکان میدهد. او فراوان دروغ میگفت. خلاصه در یک کلام او نمونه کثافت سیاسی و اخلاقی بود و جای هیچگونه تعجبی هم ندارد که با آن انحرافات و ضعفهای سیاسی و اخلاقی و رشد آنها بالاخره به لباس جارچی‌علنی ساواک درآمد.

اما گردانندگان "ساحت" از این خیانتها و علل و ریشه‌های سیاسی و شخصی آنها بصورت مشخص و نه در عام‌گوئی، چه جمع‌بندی‌ای را تحویل جنیش‌ما دادند تا از این نمونه‌های منفی هم آموزش گرفته شود؟ آنها در اینباره حتی یک سطر هم ننوشتند و تنها کاری که کردند آن بود که از دیگران خواستند تا همگی بگویند خیانت امر بدی است. تو گوئی کسانی یافت میشوند که معتقد بودند، گویا خیانت امری خوب است!! که لذا گردانندگان "ساحت" بایستی آموزش از نمونه منفی را در همان یک جمله خلاصه و تکرار کنند.

از آنزمان تاکنون مدتی سپری شده است و هنوز هم "ساحت" جمع‌بندی‌ای از انحرافات و ضعفهای سیاسی و شخصی مشخص آن عناصر خائن را به جنیش‌ما ارائه نداده است. آیا بالاخره "ساحت" روزی در صدد بررسی مشخص و عمیق از آنها برخواهد آمد؟ چنین انتظاری را باز هم از "ساحت" داشتن اگر احقانه نباشد، حداقل خوش-باوری کودکانهای بیش نیست.

یکی از آخرین شاهکارهای گردانندگان "ساحت" دفاع جانانه‌شان از سیروس‌نهاوندی خائن است. این خائن یکی از کادرهای اولیه "ساحت" در پیش بود. او مدتی پس از بازگشت بایران بعلمی چند و از جمله پیش‌آمدن جریان انحلال طلبی در "ساحت" و گویا برخی اختلافات سیاسی، بسازماندهی مستقل و جدا از "ساحت" اقدام میکند. این عنصر فرومایه پس از دستگیری راه ارتداد و خیانت را پیشه کرده و در خدمت

"ساحت" اتفاقاً اشتراک نظر داشت - و همچنین دارای ضعفها و انحرافات شخصی بسیار بود، اما تا روز علنی شدن خیانت اش در "ساحت" عضویت داشت. تصور نمیرود احتیاجی بذکر انواع فعالیت‌های مخفی او در آن مدت باصطلاح "دو سال و نیم" در "ساحت" باشد و تنها اشاره بیک فعالیت علنی اش که در زمان کنونی نیز امکان بررسی آن برای هر فردی موجود است کاملاً کافی و گویا خواهد بود. در سال ۱۹۷۳ یک کتابی بنام "جنبش کمونیستی ایران" بزبان آلمانی از طرف بنگاه مطبوعاتی "بیست ماه مه" انتشار یافت. در صفحه ششم این کتاب تاریخ چاپ آن همان سال ۱۹۷۳ آمده است. در همانجا ذکر گردیده که کتاب مذکور، ترجمه‌ای از "توده" شماره ۱۵ ارگان "ساحت" در گذشته میباشد. این بنگاه انتشاراتی از همان زمان تا کنون بصورت علنی نشریات "ساحت" را پخش میکند و نشانه‌های دیگر - علاوه بر ترجمه "توده" شماره ۱۵ - بر ارتباطش با "ساحت" است. ترجمه "توده" شماره ۱۵، تهیه و تنظیم کتاب در زیر نظر جاسمی خائن که از طرف "ساحت" وظیفه همکاری با آن بنگاه انتشاراتی را داشت انجام گرفته است. تنها همین یک نمونه‌گیریی دروغ‌بیش‌مانه گردانندگان "ساحت" در مورد اخراج جاسمی خائن از آن سازمان است. چگونه ممکن است کسی که گویا در اواسط سال ۱۹۷۱ (یعنی دو سال و نیم پیش از فوریه ۱۹۷۴) از "ساحت" اخراج گردیده در سال ۱۹۷۳ وظیفه انتشار آن کتاب بر عهده او واگذار شود؟ از قرار معلوم گردانندگان "ساحت" می‌پندارند که گویا دروغ هر چه بزرگتر باشد بارکردنش ساده‌تر است. علل و ریشه‌های خیانت جاسمی را گردانندگان "ساحت" نشکافتند و با همان جمله دروغین سرورته مسئله را بهم آوردند. آنها حتی "زحمت" این را هم بخود ندادند که آن "انحرافات سیاسی و ضعف‌شخصی این فرد را" برای اعضا و طرفداران و مبارزین دیگر بر ملا سازند. و اما آن انحرافات و ضعفها چه بودند؟ جاسمی خائن از همان زمانیکه گردانندگان "ساحت" بطرح نظریات اکو-نومیتیسی‌شان در مورد جنبش کارگری و دهقانی و نظریات راست‌روانه و فرار از مبارزه حاد و قاطع در مورد جنبش دانشجویی خارج از کشور پرداختند، از پرچمداران این انحرافات بود. او مدافع سرسخت مبارزه در چارچوب قوانین حکومتی بود و فراتر رفتن از آنها شکستن مرزهای "حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن" مورد نظر و تفسیر "ساحت" میدانست. او تحت عنوان "حرکت از سطح توده‌ها" برگزاری مجالس خوشگذرانی را پیشنهاد میکرد و خود به پیش میرد. از نظر اخلاقی

"ساحت" افکارش با مسایلی درگیر است که تلاش فراوان در پنهان نگه داشتن آنها دارد و بالاخره هم برای کسی بازگو نمی‌کند تا زمانیکه از پشت بلندگوهای ساواک سر در می‌آورد.

لاشائس خائن از نام و مشخصات بعضی از اعضا و کادرهای "ساحت"، بدون آنکه با آنها آشنائی یا تماسی داشته باشد، اطلاع داشت. بالاخره روشن نگردید که آیا اطلاعات لاشائی مرتد در این مورد بر مبنای پرسشها و جستجوهای کنجکاوانه او یا در اثر عدم رعایت موازین تشکیلاتی و صغی کاری بوده است. بعنوان نمونه پس از روشن شدن خیانت این عنصر، گردانندگان "ساحت" بنویسنده اطلاع دادند که او از نام و مشخصات من باخبر است و لذا انتقال علنی به ایران که در همان روزها میبایست انجام میشد، امکان پذیر نیست. با اینکه هیچ تماسی یا آشنائی در "ساحت" لاشائس به پیش نیامده بود، بالاخره بطور دقیق روشن نشد علت اطلاع او از نام و مشخصات نویسنده در چیست.

هنوز چند ماهی از خیانت لاشائی نگذشته بود که جاسمی، عنصر کتیف کم نظیر، بدفاع علنی از رژیم سرسپرده شاه و ساواک پرداخت. جاسمی خائن از کادرهای قدیمی و بالای "ساحت" بود. هر فرد انقلابی ای در چنین موقع، دیگر انتظار بی حد داشت که "ساحت" به جمع بندی از علل خیانت این عنصر بپردازد. اما گردانندگان "ساحت" نه تنها به چنین جمع بندی ای دست نزند، بلکه به یکی از بیشرمانه ترین شیوه ها برای فرار از این امر مبادرت ورزیدند. اینبار آنها تابدان حد از سایر نیروهای ضد رژیم طلبکار از کار درآمدند که اگر اوضاع کمی برایشان مساعد میبود، حتما دعای میگردند که جاسمی نه تنها هیچگاه از کادرهای "ساحت" نبوده بلکه از رهبران دیگر تشکیلات ضد رژیم بوده است. آنها بجای جمع بندی از انحرافات عدیده سیاسی و شخصی جاسمی خائن به بیشرمانه ترین وجهی بدروغ متوسل شده و در "ستاره سرخ" شماره ۳۳ (بهمن ۱۳۵۲ برابر با فوریه ۱۹۷۴) مدعی شدند؛ لازم به تذکر است که سازمان ما از دو سال و نیم پیش، بععلت انحرافات سیاسی و ضعف شخصی، این فرد را کنار گذاشت. این دروغ کاملا بیشرمانه ای بود که بتوانند بدانوسیله جلوی صدای اعتراض اعضا و طرفداران صادق "ساحت" را گرفته و بنا بر تفکر بورژوازی شان، نیروهای سیاسی ضد رژیم را در انتقاد به "ساحت" خلع سلاح کنند. واقعیت اینست که جاسمی مرتد با وجودیکه دچار انحرافات عدیده سیاسی - در این موارد با گردانندگان

از جمله تفریحات او این بود که هر ساله چندین هفته به اسکی بازی میرفت و آخر کار هم همراهان این تفریح اش گناهکار میشدند که او "بخاطر حرمت از سطح" آنها مجبور به چنین اقدامی بوده است! آیا در زمانیکه برای رهبری يك سازمان سیاسی بقول معروف از آسمان کار می بارد، میبایست يك "رهبر" هر ساله، چندین هفته از وقت خود را صرف این تفریح بکند؟ مسلماً نه. و مسلماً اگر چنین اقدامی شود، حتما نشانه‌ای شدید از دل‌بستگی به زندگی بورژوازی در آن نهفته است. استالین کبیر بما می‌آموزد: "آیا شایسته است در این هنگام، که برای ما بلشویکها باصطلاح کار از آسمان میبارد، وقت خود را صرف کارهای تفریحی بکنیم. بعقیده من که شایسته نیست". اما بعقیده لاشائی مرتد کاملاً شایسته بود و هیچ اعتراضی هم با او نمیشد. نمونه دوم: لاشائی خائن در جاه‌طلبی و خودخواهی حدی نداشت. او خود را مرکز عالم می‌پنداشت و بدیگران بعنوان انسانهای "درجه دوم" می‌نگریست. او در این مورد حتی مجبور به اصطلاح انتقاد از خود هم در "جلسه کادرها" قبل از بروز جریان انحلال طلبی در "ساحت" شده بود. ولی انتقاد از خود صادقانه و کوشش در رفع عیوب کجا و لاشائی جاه‌طلب و خودخواه کجا. جاه‌طلبی و خودخواهی او حتی در برخی از داستانهای که گاه‌بگاه می‌نوشت و چندین از آنها در نزد دوسه تن از کادرهای "ساحت" باقی مانده‌است، عیان بود. آنچه که در برخی از نوشته‌های او بیش از هر چیز توجه را جلب میکند، تک‌قهرمانهای داستانهاست که همسه کاره هستند، عاری از هر اشتباه و اشکالی‌انده‌همه‌شناگوی آنها هستند و بالاخره هم تک‌قهرمان باقی می‌مانند و هیچکس "استعداد" ارتقاء تا آن سطح را ندارد. این چند داستان در انبارها ضبط‌اند و هیچگاه در اختیار فردی برای مطالعه گزارده نشده‌اند. اشاره به مضمون آنها بر مبنی برداشت یکی از افراد رهبری "ساحت" که برخی از آنها را قبل از خیانت لاشائی مطالعه کرده بود و مدت‌ها پس از ارتداد لاشائی، در سطحی بسیار محدود بازگو نمود، انجام گرفت. نمونه سوم: دوسه تن از کسانی که در یکماه آخر اقامت لاشائی در اروپا او را چندین بار دیده بودند اظهار می‌داشتند که همیشه در خود فرو رفته بود و آنطور نمایان بود، که مسئله‌ای برای پنهان نگه داشتن دارد و افکارش بخصوص با آن درگیر است. سئوالهایی چند در باب جویا شدن این حالت اش، همگی بدون پاسخ می‌مانند. در جمع‌بندی رفیق واعظ زاده^۵ نیز به این مطلب اشاره‌ای رفته است. بهر صورت در ماههای آخر فعالیت اش در

خائن موشکافی گردیده و در مقالات یفانها برخورد شود، لیکن کسی از گردانندگان "ساخت" در خارج تن بدین اقدام نداد. نویسنده در تنظیم یکی از مقالات دست داشت و بصراحت تمام باید اذعان کرد که چیزی جز عام گوئی تحویل خواننده داده نشده است. و بالاخره هیچ ارزیابی ای از نظریات و خصوصیات آن عنصر که سبب در غلتیدن اش به منجلاب خیانت شد، نه در اختیار اعضا، و هواداران "ساخت" قرار گرفت و نه در اختیار سایر مبارزین گذارده شد. چند ماهی پس از ارتداد لاشائی خائن، جمع بندی مختصری از رفیق شهید واعظ زاده در مورد برخی ضعف های آخرین روزهای فعالیت آن عنصر خائن در "ساخت" به رهبری خارج رسید که مطالعه آن از سطح رهبری خارج و چند کادر دیگر فراتر نرفت و حتی اعضای ساده سازمان و بسیاری از کادرها نیز از آن بی اطلاع باقی ماندند، تا چه رسد به مبارزین دیگر، از آنجائیکه رفیق شهید واعظ زاده فقط مدت بسیار کوتاهی در آن زمان در تماس با لاشائی بود، مسلم است جمع بندی مذکور نیز نمیتوانست همه جانبه باشد و رفیق، خود بدین مسئله اشاره کرده و از رهبری آن زمانی خارج خواست نمود که جمع بندی همه جانبه از جانب اینان انجام گیرد. امریکه البته هیچگاه انجام نگرفت. بدانعلت که این جمع بندی را در اختیار ندارم و از جمله اسنادی است که پس از مطالعه میبایستی پس داده میشد، (و معلوم نکردند چرا) مراجعه به آن امکان پذیر نیست. از آنجائیکه شخصا در هیچ برخورد یا تماس و آشنائی تشکیلاتی در مدت فعالیتیم در "ساخت" با لاشائی مرتد در نیامده بودم لذا قادر به بررسی ضعف های مشخص آن عنصر نیز نیستم. ذکر دو سه مورد از ضعف های شخصی آن عنصر خائن که توسط یکی از کادرهای نسبتا آشنا به روحیات و خصوصیات و ضعف های او بیان میگردد. البته در سطح کاملا محدود و دو سه نفری و به گون سایر کادرها، اعضا، و طرفداران "ساخت" هیچگاه نرسید. با اینکه گویای همه جانبه ضعف های گوناگون آن عنصر کثیف و خائن نمی تواند باشد، لیکن بنوبه خود نشان دهند، برخی از ضعف های شخصی اوست که نشانه های از دل بستگی او به زندگی بورژوائی و خود خواهی فراوان در آنها نهفته است.

نمونه اول؛ لاشائی خائن تحت عنوان ضرورت تماس داشتن با انسانهای متفاوت، وقت خود را در موارد متعددی صرف تفریحات بورژوائی میکرد. شاید منطقی سیاسی آنزما نمی اش حکم میکرد که "بخاطر حرکت از سطح تو ده ها" بدان تفریحات بپردازد و در واقع امر زیر نام تو ده ها، لذت زندگی بورژوائی را برای خود محفوظ نگهدارد، بهر صورت

"ساحت" مجبور گردیدند که در طرد خیانت و وادادگی نظر دهند، تا بزعم گردانندگان "ساحت" از آنها بازخواست شده باشد که چرا خیانت پارسا نژاد میبایستی محکوم گردد. و به این ترتیب بود که باصطلاح "جنبش تودهای طرد و انتقاد تسلیم طلبی" و "مبارزه ایدئولوژیک وسیعی برای طرد و انتقاد تسلیم طلبی" (ستاره سرخ شماره ۳) پدید آمد. و بالاخره کسانی که در نزدیکی فشرده با پارسا نژاد قرار داشتند، روشن ساختند که چه ضعفهایی سیاسی، تئوریک و شخصی سبب خیانت آن عنصر گردیدند و بالاخره انحرافات او در زمان عضویتش در رهبری "ساحت" چه بودند. آن باصطلاح "جنبش تودهای طرد . . ." آنروزی تماما بدان خاطر بود که گردانندگان "ساحت" از پاسخوئی به علل و زمینه های خیانت پارسا نژاد فرارکنند. هنوز چند سالی نگذشته بود که لاشائی مرتد یکی دیگر از رهبران "ساحت" به منجلا ب خیانت در غلتید. گردانندگان "ساحت" باز هم از اعضا و هواداران آن سازمان خواستند که در تقبیح خیانت و وادادگی نظر خود را ابراز دارند. لاشائی خائن در زمان فعالیتش در "ساحت" در فشرده ترین ارتباط با برخی از کادرهای آن سازمان قرار گرفته بود و ضروری ترین اقدامی که در طرد تسلیم طلبی و آموزش از نمونه منفی می توانست انجام گیرد، همانا جمع بندی این افراد از کلبه ضعف های گوناگون این عنصر خائن بود*. باز هم چنین اقدامی نگردید. اگر بهنگام خیانت پارسا نژاد نظریات اعضا و هواداران "ساحت" در باره تقبیح خیانت و وادادگسی در سطح "ستاره سرخ" بچاپ رسیده، اینبار این عمل هم انجام نشد. تنها دو مقاله عام گوئی در "ستاره سرخ" آورده شد با اینکه در آن موقع اصرار بر آن داشتیم که در این مقالات میبایستی ضعف های سیاسی، تئوریک، تشکیلاتی، سبک کاری و اخلاقی و غیره لاشائی

* در حدود دو سال پیش ورقهای بی نام و نشان پخش گردیده است که ادعای چاپ بخشنامه "ساحت" را در مورد لاشائی خائن داشت. از آنجائیکه بخشنامه "ساحت" در باره لاشائی خائن را در یافت نکرده و بخواند هام، زیرا در آنهنگام بعلت عازم ایران بودن ارتباط حوزه ای. نداشتیم و بعدا نیز که بعلت اطلاع آن خائن از مشخصات من گردانندگان "ساحت" دستور تشکیلاتی ماندن در خارج را بمن دادند، و مجددا در این دیار ادامه کار سازمانی داده شد، آن بخشنامه در اختیارم قرار نگرفت و در نتیجه راجع به صحت یا کذب آن بخشنامه هیچ اظهار نظری نمیتوانیم کنیم.

"ساحت و خائنین"

تا زمانیکه مبارزه طبقاتی وجود دارد، همیشه یافت خواهند شد عناصریکه به امر انقلاب و خلق خیانت کرده و راه ارتداد را در پیش گیرند. لیکن به صرف امکان یافت شدن چنین عناصری نمیتوان و بهنیچوجه جایز نیست که از شکافتن علل و ریشه های بروز این یا آن خیانت و ارتداد و آنهم نه فقط در عام کوئی بلکه بصورت مشخص ابا ورزید. هرگاه در یک تشکل سیاسی خلقی، فردی راه خیانت را در پیش گیرد، ضروری است که در اسرع وقت از نظریات و سیاستها و پیشنهادات این عنصر در زمان پیش از خیانتش ارزیابی دقیق گردد، سبک کار، چگونگی انجام وظایف سیاسی و زندگی و خصوصیات شخصی اش در همان زمان به زیر ذربین کشیده شود. نتیجه چنین بررسی ای را نیز بایستی در اختیار کلیه اعضا و طرفداران آن تشکل و هم چنین سایر مبارزین قرار داد.

اما گردانندگان "ساحت" را با این اصل اساسی برخورد به خائنین و حتی آموختن از این نمونه های منفی، کاری نیست. آنها در هر بار که خائنی از میان شان برخاست تنها با شعار دروغین آموختن از نمونه منفی بمیدان آمدند و بالاخره هم هیچگاه روشن ساختند که از آن نمونه منفی، بصورت مشخص چه میباید آموخت تا حتی با کوچکترین ضعفهای سیاسی و شخصی نیز بمنظور جلوگیری از رشد آنها و منتهی شدن به خیانت، مبارزه قاطع گردد. استالین میگوید: "هرگز از چیز کوچک چشم نهوشید، چون از خورد است که کلان برمی خیزد". در مورد گردانندگان "ساحت" بایستی گفت که بررسی ضعفهای خرد سیاسی و شخصی واداران پیشکشان آنها حتی به بررسی ضعفهای بزرگ این عناصر و در یک کلام به هیچ ضعفی از آنها برخورد نکردند و هر بار نیز کاملاً طلبکار، هم از اعضا و طرفداران خود و هم از سایر مبارزین، باقی ماندند.

پارسا نژاد از اعضا رهبری "ساحت" به خلق و آن سازمان خیانت کرد، اما هیچگاه کلامی در یکی از نوشته های "ساحت" در مورد ضعفهای سیاسی و شخصی این عنصر نیامد. این خائن در نزدیکی قشرهای با رهبری و کادرهای آنزمان "ساحت" قرار داشت و در نتیجه اینان از ضعفهای متفاوت این عنصر بمراتب بهتر میتوانند جمع بندی کنند و میبایست هم این کار را میکردند که انجام ندادند. در عوض آنچه که انجام گرفت تنها میتوانست کمدی آموختن از نمونه منفی باشد. اعضا و طرفداران

کنفدراسیون صحبت در میان است. هر چند که تفاوتی بین این دو وجود ندارد، چون اگر مجموعه سیاستها ماجراییان باشد، بناچار شی عومی نیز آنچنانست، لیکن بظنور بستن راه فرار بر این جماعت، به نقل قول دیگری از زبان آنها در باره کنفدراسیون توجه کنیم: این سازمان بعلمت خط چپ روانه غالب در آن دست به فعالیتها میزند، که نمی تواند توده های وسیع دانشجویی را در برگیرد (همان ماخذ).

اما چند کلام هم در مورد رهنمود مشترک هر دو جریان به جنبش دانشجویی، همان طوریکه در صفحات قبل آورده شده، برنامه "ساحت" در مورد جنبش دانشجویی عبارت بود از اینکه: "فعالیتهایی از قبیل تشکیل صندوق تعاونی، گروه کلبه تازه واردین، کلاسهای درس، گروههای ورزشی، گروههای سرود و تاتر، ترتیب جشنها، گردشهای دسته جمعی و علمی، تشکیل کتابخانه، بسیج توده ها برای احقاق حقوق صنفی خود در محلهای تحصیلیشان، اشکال مناسبی برای تشکل و فعالیت کشیدن توده ها است." دارودسته کمیته مرکزی حزب توده در جزوه "بازهم ما و کنفدراسیون" برنامه مشابه زیر را میدهد: "باید کوشید اشکال تازه و تازه برای تجمعهای اجتماعی، فرهنگی، هنری، ادبی و ورزشی و نظائر آن پیدا کرد. شرط نخستین اصلی در این زمینه آنست که بتوان بخش بزرگی از توده دانشجویی و سایر ایرانیان خارج از کشور را به این تجمعها جلب کرد." می بینیم که هر دو یک چیز را میگویند. نمونههایی که گردانندگان "ساحت" زده اند در تمام اشکال "تجمعهای" پیشنهادی دارودسته کیانوری - اسکندری می گنجد. این تشابهات بسیار در ضمن نشاندهنده آنست که گردانندگان "ساحت" هر چند که در حرف از فرمیسم و اپورتونیسم تاریخی حزب توده که با وجود تفاوتش با خیانت ملی امروزی دارودسته کمیته مرکزی، ضربات سنگینی بر جنبش ما وارد ساخته و آنرا به شکست کشانید، "انتقاد" میکند ولی در عمل چنان بندهای محکمی آنها را باین فرمیسم و اپورتونیسم تاریخی بسته است که از حد تصور بدور میباشد. و بمصداق شعر: پدرم روزه، رضوان به دو گندم بفروخت - ناخلف باشم اگر من به جوئی نفروشم، نه نیت بریدن از آن بندها را دارند و نه توانائی اش را. برعکس آنچه که بیشتر توجه را جلب میکند آنستکه این بندها، چنان گرهائی گشوده نشدنی را بدور گردن آنها بوجود آورد، هاند که آنانرا بسوی فرجای تاریک و خطرناک - که تشابهات فراوان با فرجام دارودسته کمیته مرکزی دارد - سوق میدهد.

آنکه آنها با سازمانهای سیاسی اشتباه نمود. بنابراین باید با صبر و حوصله به نو سازی کفدراسیون از زیر و آهسته و آرام، بی سرو صدا بپردازیم. برای این تجربه، جمع بندی و رهنمود کادر مذکور نایستی تنها از اینجست که نشانه‌ای از بلاهت و جهالت کامل او از مسایل سیاسی است اهمیت قائل شده، بلکه اساساً از این جهت مورد توجه و اهمیت قرار گیرد که این کادر بر جسته!! سیاست و برنامه گردانندگان "ساحت" را پزبان ساده و فرموله، بیان میکند و از همین رو نیز دیگر تنها يك کادر ساده نیست بلکه ترفیع مقام هم یافته است. تصور می‌رود که مطالب نقل قول فوق آنقدر گویا و روشن باشند که احتیاجی به هیچگونه توضیح ندارد.

۴- بيك مقایسه

دو نقل قول ذیل را با هم مقایسه کنیم: نقل قول اول: "مشى کفدراسیون بعنوان بيك سازمان توده‌ای، چپ روانه و سکتاریستی و ماجراجویانه است. . . این چپ‌پاروی، سکتاریسم و ماجراجویی هم در شکل سازمانی و کار سازمانی و هم در شعارهای سیاسی و عمل سیاسی بروز می‌کند". نقل قول دوم: "سیاستهای ماجراجویانه‌ای که در کفدراسیون اعمال میشود، باعث انفراد فعالین و لورفتن آنها میگردد. . . بعلت سیاستهای ماجراجویانه و سکتاریستی و از بالا، نمیتوان از جنبش توده‌ها در خدمت به انقلاب ایران بهترین بهره را گرفت". این دو نقل قول با وجود ضمون و برداشته یکسان از کفدراسیون از يك منبع نبود بلکه از دو مرجع گوناگون میباشند. اولی از نشریه "باز هم ما و کفدراسیون" متعلق به دارو دسته ارتجاعی کیانوری- اسکندری، این سگان شکاری ابر قدرت روس است و دومی از گردانندگان "ساحت" میباشد که بعنوان "رهنمود کار توده‌ای" به هواداران خود هدیه کرده‌اند. آیا این تشابه ضمون، تشابه برداشته و همچنین تشابه رهنمود میتواند اتفاقی باشد؟ تصور نمی‌رود. هر چند دارو دسته خائن کمیته مرکزی حزب توده بعنوان چویدست تزارهای نوین روس عمل میکند و هرچه لوطی‌اش بگوید انجام میدهد و گردانندگان "ساحت" را بندی تشکیلاتی با بانو د برزنف نیست، ولی این هم نظری آنها میبایستی يك آبخور فکری ضتوک داشته باشد و آنها هم مانند رفرمیسم، راست اندیشی و راست گرائی است. شاید گردانندگان "ساحت" زبان به اعتراض بگشایند که گویا تفاوتی بین نظر آنها و دارو دسته ضد خلقی کمیته مرکزی حزب توده در مورد مشى حاکم بر کفدراسیون در سالهای مورد بحث وجود دارد و آن اینکه در نقل قول اولی از "مشى کفدراسیون" دومی از "سیاستهای

سیستم پوسیده و ارتجاعی کنونی بنا کرد که در آن نه از استثمار و نه ستم و نه امپریالیستها و سلطنت خبری باشد. آنها میخواهند که جمهوری دموکراتیک ایران آینده با تکیه بنیروی لایزال زحمتکشان، میهن ما را به سوی پیشرفت و تعالی رهنمون گردد. اگر هنوز بخش بزرگی از توده های دانشجویی خارج از کشور را می بینیم که تشکل سیاسی نیافته اند، نه بدانعلت است که چون به خواسته های صنفی آنها از جمله آنچه که شمارشمرده های توجهنساز است، بلکه اساساً از آنروست که در جهت سیاسی کردن آنها کمکاری شده است.

باری بنظر گردانندگان "ساحت" کمیت همه چیز است و کیفیت هیچ چیز. بسزعم اینان بدین علت بایستی چنان سیاست و برنامه های تنظیم نمود که کمیته هر چه بیشتر از توده های عقب مانده راه بدون ارتقا، دادن آگاهی آنها، در بر گرفت و برای رسیدن بدین هدف باید کیفیت سیاسی را تماماً فدا نمود و آنها را تا آن حد که اگر گفتند راسیون تا حد یک کتوب رقص و برنامه های فکاهی عقب بنشینند، اشکالی ندارد. کادر "برجسته های" که تا کون از نظریات "گرانمایه" اش در چند مورد استفاده های نمونه وار!! کرد، ما هم در این مورد "تجربیشخصی" خود را "از شهری که در آن بوده" بصورت زیر در اختیار ما میگذارد. بایستی در نظر داشت که مشابه همین تجربه را هم نظرانش نیز در جاهای دیگر داشته اند. و اما جمع بندی این کادر بی همتای!! "ساحت": "در ابتدای فعالیت عده های جوان کوشش کردند که کارها را بدست گیرند و مبارزه را بهتر از قدیمی ها به پیش برند. کوشش آنها با برگردان کردن جلسات وسیع که در آن جای و شیرینی مجانی داده میشد، موسیقی ایرانی گذاشته میشد و هر ۱۴ روز یکبار برپا میگردد، با موفقیت روبرو شد. در این جلسات فقط شعری خوانده میشد و بحث کوچکی انجام میگرفت"، "هنگامیکه این جوانان پس از مدتی خسته شدند و تحت تاثیر افکار عمومی آنزمان به سریعتر رشد دادن این جمع در جهت سیاسی کردن آن دست زدند، اکثر افراد پراکنده شدند چون از کارهای سیاسی بالاتر از آگاهی خود میترسیدند". این کادر دانا!! او دورانیش!! سپس چنین نتیجه میگیرد که: "من معتقدم اگر از سطح آگاهی توده ها حرکت شود و قدم بقدم به پیش رویم حتما خواهیم توانست افراد بیشتری را در برگیریم". و برای رسیدن هر چه زودتر به چنین هدفی، این رهنمود دایمانه!! را میدهد: "از این تجربه باید پند گرفت که میتوان و باید جنبش دانشجویی را بشکل صحیح خود هدایت کرد و نه

و حرکت از خواسته‌های عینی و سیعترین توده‌ها چه در جنبش دانشجویی و چه در بین توده‌های نیمه متشکل و غیرمتشکل باید بتواند با تکیه بر توده‌ها در پی حل مسایل و مشکلات خود برآید" (سند کار توده‌های دسامبر ۱۹۷۱). اگر این جملات را "ساحت" آنها بصورت عام‌گویی فوق می‌آورد و برنامه برای چنین سیاستی را ارائه نماید شاید تا حدودی می‌توانست برای افرادی ستوالاتی در مورد منظور "ساحت" از "حرکت از سطح خواسته‌های عینی و سیعترین توده‌ها" و غیره بوجود آورد و در ضمن راه فراری برای تفسیرهای متعدد را باز گذارد. بگذریم از اینکه همان جمله "حرکت از سطح سیعترین توده‌ها" بنوبه خود گویای سیاست رفرمیستی "ساحت" است و باز هم جا-یگرین اصل صحیح "توجه به سطح توده‌ها" شده است. و اما توجه کنیم به برنامه‌های که بمنظور جلب توده‌های دانشجویی در همان سند ارائه می‌دهند: "برنامه بسط و توسعه کلیه اشکال فعالیت که می‌تواند ما را با سیعترین این توده‌ها متحد کرده و این توده عظیم را به فعالیت در جهت تحقق خواسته‌های عادلانه خود بکشاند. تجربه سال گذشته نشان داده است که فعالیتهایی از قبیل تشکیل صندوق تعاونی، گروه کمک به تازه واردین، کلاسهای درسی، گروههای ورزشی، گروههای سرود و تاتر، ترتیب جشنهای گردشهای دسته جمعی و علمی، تشکیل کتابخانه، بسیج توده‌ها برای احقاق حقوق صنفی خود در محلهای تحصیلی شان، اشکال مناسبی برای شکل و به فعالیت کشیدن توده‌هاست". عجباً! تمام اینها "اشکال مناسب" هستند ولسی افشاگریهای همه جانبه سیاسی رژیم سرسپرد محمد رضاشاهی، افشای همه جانبه امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیسم روس، افشای خائنین کمیته مرکزی و ترو-تسکیستها، سازماندهی مبارزات ضد رژیم و شرکت دادن توده‌ها در آنها، پشتیبانی همه جانبه از مبارزات خلق در بیرون کشور، پشتیبانی بی‌شائبه از جنبشهای آزادیبخش و دهها و دهها امکانات مشابه دیگر هیچکدام "اشکال مناسب" نیستند و بنا بر نظر گردانندگان "ساحت" نه "خواسته‌های عینی و سیعترین توده‌ها" میباشند و نه "می‌توانند ما را با سیعترین این توده‌ها متحد" کنند. نه آقایان، خواسته‌های اساسی توده‌های وسیع دانشجویی اینها نیستند که شما بر شمرده‌اید و حاضر هم نیستید که قدمی از آن عقب بنشینید. دانشجویان مبارز میهن ما و همچنین دانشجویان ایرانی خارج از کشور خواست سرنگونی رژیم محمد رضاشاهی و قطع کامل نفوذ امپریالیستها را دارند. آنها میخواهند که ایرانی مستقل و آزاد بر روی خرابه‌های

میکند و ثالثاً با تشدید مبارزه که ضرورت فراوان داشت و هم چنان دارد مخالفت بعضی می آید. می بینیم که چماق تکفیر "چپ روی" را اینبار "بصورت" آکسیونهای ماجرا-جویانه "بر داشته اند تا در زیر علم زنده حمله به آکسیونهای ماجراجویانه و حساب نشده " مخالفت خود را با تشدید مبارزه" جا بیاندازند، که این چنین هم کردند. در اینکه نیاستی به آکسیونهای حساب نشده و ماجراجویانه پناه برد شکی نیست. ولی تحت عنوان حمله به چیزی موهومی تلاش در مخالفت با "تشدید مبارزه" نمودن واقعا وقاحت غیر قابل تصویری می خواهد. بمنظور جلوگیری از طولانی شدن مطلب تنها بد ذکر یک نمونه دیگر اکتفا میشود. یکی از کارهای "برجسته" "ساحت" در مورد فعالیت های ضد رژیم کنفدراسیون در سالهای پیش چنین نظر میدهد: "جنبش توده های خارج از کشور در سالهای اخیر در اثر چپ رویهای زیاد تا حدودی تحلیل رفته است. این چپ رویها بدکل گذاشتن آکسیونهای تمامی و تکراری در عرض مدت کوتاه بدون آمادگی قبلی، تشدید کردن آتش فعالیتها، جلوگیری از تحصیل دانشجو-یان و توجه نکردن بمسائل صنفی آنها بروز کرده است" (اواخر ۱۹۷۳). باز هم چماق تکفیر "چپ روی" مستسکی است برای جلوگیری از رشد مبارزات ضد رژیمی و ضد امپریالیستی کنفدراسیون. بزعم گردانندگان "ساحت" بایستی از تشدید کردن آتش فعالیتها جلوگیری و به تخفیف، مبارزه حتی تا حدود تعطیل کردن آن پرداخت و در عوض "مسائل صنفی" توجه نمود. و بزعم آنان "مسائل صنفی" نیز نه تنها جدا از مبارزه سیاسی هستند، بلکه در سطح "صرف چای و شیرینی مجانی"، شنیدن "موسیقی ایرانی" و "قرائت" فقط شعری، خلاصه میگردد و خیلی هم که بالا گرفته شود "بحث کوچکی" بعنوان نکته جنبی انجام خواهد گرفت (جملات درون گیومه از ادامه نوشته کادر مذکور است).

۳- کیفیت همه چیز، کیفیت هیچ چیز

"غالباً اتفاق می افتد که توده ها از ما جلو می افتند و علاقه شدیدی به پیشروی دارند، حال آنکه رفقای ما، چون نمیتوانند آنها را رهبری کنند، بدنبال برخی از عناصر عقب مانده می روند و نظرات آنها را منعکس میسازند و بالاتر از همه نظرات آنها را اشتباهها بجای نظرات توده های وسیع میگیرند" (مائوسه دون در باره دولت ائتلافی). "بدنبال برخی از عناصر عقب مانده" دیدن سالهاست که به سیاست گردانندگان "ساحت" تبدیل شده است. "سازمان دریافت که با توسعه پیوند توده های از یائین

حاد و رو در رو با رژیم است، و درست این همان چیزی است که فرمان فرار از آنرا تحت عنوان فریبنده «مقب نشینی فعال» یا «مبارزه با چپ روی» صادر میکنند. در همان زمانیکه این آقایان با بینر می تمام این فرمان فرار از مبارزه رو در رو با رژیم شاه را در خارج از کشور صادر میکردند، کارگران رزمنده میهن ما حماسه های کاروانسراسنگی و روشنفکران انقلابی حماسه سیاهکل را در مبارزه رو در رو با رژیم فاشیستی محمد رضا شاهی می آفریدند و دانشجویان رزمنده درون کشور، صحن دانشگاهها را به سنگر مبارزه رو در رو با رژیم منغور پهلوی تبدیل کرده بودند. در خارج از کشور نیز دانشجویان مبارز بر شدت مبارز ضد رژیم و ضد امپریالیستی می افزودند و خارج از اراده گردانندگان «ساحت» بسیاری از طرفداران صادق و مبارزان سازمان دستور عقب نشینی را مراعات نکرده و بمبارزه ضد رژیم ادامه میدادند. آری، در چنان زمانی که هر انسان مبارزی بد رستی به مبارزه قاطع رو در رو با رژیم فاشیستی و سرسپرده محمد رضا شاهی برانگیخته میشد و رژیم شاه چه در داخل و چه در خارج از کشور در مانده تر از پیش میگردد، دستور تحریم «مبارزه سیاسی حاد و رو در رو با رژیم» از جانب گردانندگان «ساحت» صادر میشود. برای این اقدام بیشرمانه چه نامی میتوان نهاد؟ مسلماً خواننده نام مناسبی را برای آن تعیین کرده است.

بهمان اندازه که مقاومت گردانندگان «ساحت» در برابر قاطعتر نمودن مواضع کفدر را سیون در مشور آن افزایش می یابد، بهمان اندازه هم شدت فرمان کناره گیری بسسه طرفدارانشان از مبارزه قاطع ضد رژیم فزونی می یابد. در «سند دانشجویی» نوامبر ۱۹۷۲ مینویسند: «در دفاع از کفدراسیون که با توجه به تشدید فشار رژیم و ارتجاع خارجی در سال آینده، بخش مهمی از فعالیتهای دفاعی را تشکیل خواهد داد باید با تشدید مبارزه و وارد شدن در آکسیونهای ماجراجویانه و حساب نده مخالفتهای کنیم. سیاست ما در این مورد متحد کردن وسیعترین نیروهای داخل و خارج از کفدراسیون برای مبارزه وسیع و یکپارچه علیه ترضیقات موجود است» (تکیه از من). بدین ترتیب اولاً دفاع از مبارزات خلق در درون کشور و مبارزه علیه رژیم در تمام زمینهها بخصوص در مورد جنایات و خیانتها، نسبت به خلق مبارز درون کشور مسئله درجه دوم یا چندم تبدیل میشود، ثانیاً دفاع از کفدراسیون که در سطح عام گویستی بعنوان «بخش مهمی از فعالیتهای دفاعی» ادعا میگردد، در زمان طرح سیاست مشخص بیکباره از دستور کار برداشته شده و به مبارزه «علیه ترضیقات» تخفیف پیدا

۲- چرخش بسراست تحت عنوان مبارزه با "چپ" روی

چرخش به راست روی که گردانندگان "ساحت" از اوایل سالهای ۱۹۷۱ بدان آغاز کردند، تنها به جلوگیری از قاطعتر شدن مواضع کنفدراسیون در سطح منشور آن خلاصه نشد. این راست روی تبلورات روشن و مشخص خود را در سطح فعالیتهای عطنی نیز پیدا نمود. علم ژنده مبارزه با "چپ روی" مستصکی بود در دست گردانندگان "ساحت" برای اینکه بتوانند طرفداران خود را به راست روی وادارند. درست در زمانیکه پس از اعلام غیر قانونی بودن کنفدراسیون توسط رژیم فاشیستی شاه، ضرورت مبارزه عملی هرچه قاطعتر و وسیعتر توده‌های دانشجویی خارج از کشور علیه رژیم محمد رضا شاهی محسوس و لازم بود، گردانندگان "ساحت" چنین رهنمود میدهند: "از اوضاع چنین بر می آید که در سال آینده فشار رژیم و دولتهای خارجی به کنفدراسیون تشدید خواهد یافت. ادامه سیاست ماجراجویانه و فعالیت جدا از توده‌ها، شرایط مقاومت را برای کنفدراسیون نا مساعد خواهد نمود. برای اینکه بتوان در مقابل حملات احتمالی رژیم مقاومت کرد، برای اینکه بتوان کنفدراسیون را استحکام بخشید، بدون شک باید هنوز دست به عقب نشینی فعال زد" (نوامبر ۱۹۷۱).

آری این چنین بود سیاست گردانندگان "ساحت" درست در زمانیکه صفوف کنفدراسیون هرچه وسیعتر میشد و رشد مبارزات خلق در درون کشور تأثیرات مثبت خود را بر خارج از کشور نیز نهاده و جوانان بیشتری به کنفدراسیون روی می آوردند و توطئه‌های رژیم محمد رضاشاهی یکی پس از دیگری نقش بر آب شده و دچار شکست میگردیدند. درست در زمانیکه می بایستی قاطعانه به پیش رفت و سایر توطئه‌های رژیم شاه و امپریالیستها را نیز عقیم نهاد، درست در زمانیکه زمان پیشروی و حمله هرچه کوبنده‌تر بر رژیم بود، آری در چنین زمان گردانندگان "ساحت" فرمان ادامه "عقب نشینسی" باصطلاح فعال خود را صادر میکنند و میخواهند که طرفدارانشان از مبارزه عملی ضد رژیمی یعنی بقول آنها "سیاست ماجراجویانه" دست بردارند. باز در همین مورد در سند دیگری از همانسال میخوانیم: "این سبک کار یعنی آکسیون بخاطر آکسیون و یا آکسیون بخاطر مبارزه سیاسی حاد و رو در رو با رژیم در شرایطی که ما مبارزه میکنیم، سبک درستی نیست". اگر قرار باشد یا قرار میبود که آکسیون بخاطر آکسیون گذارده شود، مسلم است که نتیجه‌ای در بر ندارد، اما مسئله اساسی گردانندگان "ساحت" این نبوده و نیست، بلکه مسئله اساسی آنان "آکسیون بخاطر مبارزه سیاسی

بود که در جلسهای در غیاب نویسنده، تصمیم به حذف این بخش تحت عنوان کمبود جا و موکول نمودن به شماره بعد میگیرند. و پس از آنهم دیگر مقاله‌ای آورده نشد. بهانه اینبار آنها، موکول نمودن درج مقاله در باره کنگره راسیون به خاتمه بحث درزی بود* اما در همان حالیکه بحث درونی محدود و معناورین گوناگون از جمله جمع‌آوری اسناد گذشته سازمانی به تأخیر انداخته میشد، تبلیغ نظریات راست روانه بالا میگرفت. بعنوان نمونه در حالیکه در اکتبر ۱۹۷۵ - پس از یکسال و دو ماه - هنوز بحث محدود درزی قرار گذاشته شده، براه انداخته نشده و ماه بماه به تعویق انداخته میشد، نظریه راست موجود با در دست داشتن قدرت درون سازمانی، بخشنامه بدنیال بخشنامه صادر میکرد که از جمله: "ما بر روی منشور کنگره ۱۶ کلیه انتقادات خود را کماکان داریم و در آینده حق مبارزه جهت تغییر آنرا برای خود حفظ میکنیم."** خواننده توجه دارد که نظر این آقایان مبارزه در جهت تکمیل منشور شانزدهمین کنگره کنگره راسیون بدانصورت که در افواه شایع کرده بودند نیست بلکه "مبارزه شان در جهت تغییر آن" است. بهر صورت این بحث محدود درونی تا زمانیکه در "ساحت" فعالیت داشتیم براه نیفتاد و هنوز "جستجوی" اسناد سازمانی در دستور کار بود. در آن هنگام تنها بخش کمی از آنها در اختیار شرکت کنندگان در بحث قرار گرفته بود و بیشتر آنها که چه بسا میتوانند انحرافات عمیقتر را داشته باشند، در اختیار گذاشته نشده بودند. در اینکه بعداً بر سر این بحث محدود درونی چه آمد اطلاعی ندارم و اهمیتی نیز در بررسی از منی دانشجویی امروزی "ساحت" ندارد. آنچه که روشن است اینکه نه تنها مصوبه اوت ۱۹۷۴ دقیق نشد بلکه منی دانشجویی امروزی "ساحت" حکایت از زیر پا نهادن کامل آن مصوبه و براتب عمیقتر شدن انحرافات گردانندگان آن میکنند.

* - این مقاله از آنجائیکه خلاف مواضع گردانندگان "ساحت" بود، بعداً مشمول سانسور آنها شد و در جزوه "هفت سال ستاره سرخ" آورده نشده است در حالیکه مقالات با نظریات کاملاً راست رونه در مورد جنبش دانشجویی، از جمله مقاله مورد بحث "ستاره سرخ" شماره ۱۶ زینت بخش آن جزوه شده اند.

** - در تنظیم این سند شرکت داشتیم. با نظر فوق نیز که اختلافی قدیمی و طولانی و زیر پا نهادن مصوبه اوت ۱۹۷۴ بود، مسلم است که نمیتوانستیم توافق داشته باشیم.

روانه از جمله در زمینه پائین آوردن سطح سیاسی جنبش دموکراتیک در بخش خارج^۱ بوده‌اند. * اما این باصطلاح انتقاد از خود همانند انتقاد از خود کمیته مرکزی حزب توده در پلنوم چهارم آن حزب بود که هیچگونه صدیقی در آن وجود نداشت. تکوین بعدی نظریات گردانندگان "ساحت" از انحرافات آنروزی به مناسبت بغایت ارتجاعی امروزی‌شان و نگاهی به چگونگی پیشرفت مبارزه درونی بر روی مواضع جنبش دانشجویی مبین این گفته است.

در اواسط سال ۱۹۷۲ زمانیکه همکاری مجدد با "ساحت" آغاز گردید، یکی از موارد اختلاف بر روی مواضع گردانندگان آن در مورد جنبش دانشجویی خارج از کشور بودن اشتباهات تصور میکردم که این اختلاف در مباحث درونی حل خواهد شد. سیر بعدی اتفاقات درونی و رشد انحرافات آنها نشان داد که اختلاف بمراتب عمیقتر از آنچه چیزی است که در ابتدا تصور میشد. با اینکه قرار گردیده بود بحث بر روی مواضع در مورد جنبش دانشجویی به بحثی عموم سازمانی تبدیل گردد، به انواع حیل از انجام آن جلوگیری میکردند. تا اینکه بالاخره پس از دو سال، در زمانیکه بر اثر فشارهای زیاد درونی و بیرونی مجبور شدند بپذیرند که دچار "برخی نظرات راست‌روانه از جمله در زمینه پائین آوردن سطح سیاسی جنبش دموکراتیک در بخش خارج" (اوت ۱۹۷۴) بوده‌اند، حاضر به تبدیل این اختلافات به بحثی در سطحی محدود شدند. هدف از این بحث پس از مصوبه فوق، یافتن جنبه‌های دیگر راست روی و توافق بمنظور تصحیح در آنها بود، که هم بحث درونی محدود و هم هدف از آنها، بدست "فراموشی" اسپردند. همزمان با مصوبه بالا که در یکی از بالاترین ارگانهای سازمانی مجبور به تن دادن بدان شده بود، قرار گردید مقاله‌ای در سطح نشریاتی آورده شود و وظیفه نوشتن آن بر عهده نویسنده گذارده شد. نتیجه، مقاله‌ای است که در شماره ۹ ستاره سرخ (اکتبر ۱۹۷۴) تحت عنوان "در باره جنبش روشنفکران" درج گردید. در بخشی از مقاله تهیه شده، به کفدراسیون و ضرورت دقیقتر نمودن منشور آن در مواردی از جمله برخورد قاطع به حاکمیت طبقات ارتجاعی و امپریالیسم و محوری قرار دادن سرنگونی رژیم وابسته و فاشیستی کنونی در فعالیتها و تبلیغات کفدراسیونی، اشاره شده

* - این مصوبه با اکثریت آراء و نه به اتفاق آراء^۲ گذرانده شد. پیشنهاد این مصوبه از جانب نویسنده در آن نشست داد شده بود که با تغییراتی بصورت فوق‌ترتیب^۳ رسید.

شدن مواضع کنفد راسیون میگردیدند؛ گردانندگان "ساحت" بجای اینکه بتوانند در راس جنبش قرار گرفته و با حرکت در پیشاپیش توده‌ها، آنها را رهبری صحیح نمایند باز هم به دودن در پی آنها و با سر و دست از آنها انتقاد کردن ادامه داده و باز هم در سندی دیگر بتاريخ نوامبر ۱۹۷۲ مدعی میشوند که بایستی "آنها را بنزوم حفظ محتوی منشور فعلی . . . قانع نمائیم؛" می بینیم باز هم گردانندگان "ساحت" نقش ترمز کننده را در قاطعتر نمودن مواضع جنبش دانشجویی خارجیه بر عهده دارند . مبارزه علیه نظرات راست روانه در مورد جنبش دانشجویی در درون "ساحت" نیز بالا میگیرد ولی به نتیجه‌ای نمیرسد . در نوامبر ۱۹۷۳ رهنمود دانشجویی باز هم توصیه مشابه سالهای قبل را میکند و آن اینکه: "در رابطه با مسئله منشور و سر-نگونی شرایط خاصی حکمفرماست . ما مخالف آوردن فرمول سرنگونی در منشور هستیم؛" مبارزه توده دانشجویی برای قاطعتر نمودن مواضع کنفد راسیون در منشور آن شدیدی به پیش می‌رود * * * همزمان با رشد مبارزه نیروهای خلق علیه نظرات راست روانه "ساحت" در مورد جنبش دانشجویی، در درون این سازمان نیز مبارزه علیه راست رویهای گذشته و بمنظور تصحیح اشتباهات و کج رویها شدت می‌یابد و بالاخره راست روان درون "ساحت" در اوت ۱۹۷۴ مجبور شدند بپذیرند که دارای "نظرات راست

* - در تنظیم این سند شرکت نداشتم . اختلاف بر روی موضع اتخاذ شده در این نقل قول از همان اوان فعالیت مجدد در "ساحت" با گردانندگان آن وجود داشت . * * - در تنظیم این سند شرکت داشتم . لیکن مخالفت نویسنده با نظریه راست روانه فوق نتوانست مانع تصویب آن گردد .

* * * - با وجودیکه در سطح جنبش دانشجویی برخی عناصر جاه طلب تروتسکیست و ماهیتا راست رو با ماسکی دروغین بر چهره منظور فریب بخشی از توده‌های خواهان تغییرات در منشور کنفد راسیون و سوء استفاده از آنها برای رسیدن به اهداف پلیدشان در آیند - از جمله نقاشی چهره سوسیال امپریالیسم و پروس و دارو دسته خیانتکار کمیته مرکزی حزب توده - خود را بدروغ برای مدت زمان کوتاهی مدافع تغییرات در منشور کنفد راسیون نشان می‌دهند و قادر میگردند این بخش از توده‌ها را فریب داده و رهبریت آنها را برای چند صباحی در دست گیرند؛ لیکن مبارزه توده دانشجویی علیرغم سوء استفاده‌های این عناصر، مبارزه‌ای بحق و برای پیشروی

این عقب ماندگی و وا همه خود را نیز تحت عنوان کاذب مبارزه با "چپ رویپهای گذشته" مثبت ارزیابی کردند. بزعم اینان "چپ رویپهای گذشته"، کوشش دانشجویان مبارز در قاطعتر نمودن مواضع کفدر راسیون، محوری قرار دادن سرنگونی رژیم شاه در تبلیغات و فعالیت‌های کفدر راسیون و تشدید مبارزه ضد رژیم کفدر راسیون بود که به مذاق گردانندگان "ساحت" خوش نمی آمد.

پس از تخفیف در مواضع کفدر راسیون در سطح منشور آن، مبارزه برای قاطع نمودن آن قطع نشد. لیکن گردانندگان "ساحت" همیشه نقش ترمز کننده را در پیشبرد این مبارزه ایفا میکردند. و به هنگام تشکیل کنگره سیزدهم کفدر راسیون اعلام داشتند که: "در صورت طرح منشور کفدر راسیون، سیاست ما دفاع از مفاد فعلی آنست" (رهنمود دانشجویی نوامبر ۱۹۷۱). یعنی دفاع از همان مفادی که در آن‌ها اشاره‌ای به ضرورت مبارزه در جهت سرنگونی رژیم سرسپرده محمد رضاشاهی نباشد. همزمان با این "رهنمود" درونی در "ستاره سرخ" مدعی شدند که "بر خورد واقع‌بینانه" به جنبش دانشجویی خارج از کشور یعنی "تغییر رجعت بسط" مبارزه صنفی کفدر راسیون (شماره ۱۶). واقعا خیلی وقاحت می‌خواهد که کسی در یکی از ضروریترین زمان بسط و تشدید مبارزه سیاسی علیه رژیم محمد رضاشاهی، خواهان تخفیف آن و "تغییر رجعت بسط" مبارزه صنفی گردند. برای اینکه خواننده تصور نکند که این جملات در هیئت‌ها و ادراثر چرخش غیر ارادی قلم گردانندگان "ساحت" بر روی کاغذ آمد هاند ضروری است که بجمع‌بندی این آقایان از چگونگی پیشبرد "تغییر رجعت بسط" مبارزه صنفی "توجه کنیم. در ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۱ در سند کار توده‌های چنین مینویسند: "توسعه فعالیت‌های هنری، ورزشی و تعاونی و کوشش در جلوگیری از برنامه‌های ماجر اجویانه موفقیت‌های رفقای ما در سال گذشته بود". عجب موفقیت‌های بی‌نونه‌ای!! که با بیستی در تاریخ برای همیشه ثبت گردند!! درست در زمانیکه توده‌های دانشجویی در بسیاری از واحدهای کفدر راسیون بمنظور درهم شکستن تهاجم گسترده آن‌زمانی رژیم سرسپرده محمد رضاشاهی مصمانه تریبا خاسته و در مبارزه‌ای سیاسی، توطئه‌های رژیم فاشیستی شاه را عقیم نموده و موفقیت‌های سیاسی بدست می‌آورند این جماعت بدنبال موفقیت در زمینه‌های "هنری، ورزشی و تعاونی" میدویدند و تلاش ناموفقشان را در جلوگیری از پیشبرد مبارزه قاطع سیاسی بعنوان "جلوگیری از برنامه‌های ماجر اجویانه" به خورد طرفداران خود میدادند.

آری در همان حالیکه توده‌های وسیعی از دانشجویان خارج از کشور خواهان قاطعتر

که تصور می‌رود احتیاجی چندان به توضیح نداشته باشد. لیکن از آنجائیکه چگونگی برخورد باین جنبش یکی از اختلافات نویسنده با گردانندگان "ساحت" در تمام دوره فعالیت مجدد در آن سازمان بود، ضروری است که بچند گوشه‌ای از آن اشاره گردد.

۱- جلوگیری از قاطع تر شدن مواضع

از زمانیکه جنبش دانشجویی خارج از کشور مورد حمله‌ی شدیدتر رژیم دست‌نشانده محمد رضاشاهی قرار گرفت و ارتجاع حاکم بر ایران برنامه‌ی تهاجم گسترده‌ای را بر کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی ریخت، گردانندگان "ساحت" به تکیه بر افتاده و بجای تکیه بر قاطعیت مبارزه علیه رژیم فاشیستی شاه به برنامه‌ریزی برای عقب‌نشینی پرداخته و نه تنها در پی جلوگیری از قاطع‌تر شدن مواضع کنفدراسیون برآمدند بلکه حتی بسیاری از تشکلهای نیز در جهت پائین آوردن سطح آن انجام دادند. یکی از این اقدامات جلوگیری از دقیق‌تر و قاطع‌تر شدن مواضع کنفدراسیون جهانی در منشور آن بود. هنوز چند مدتی از اتمام کنگره دوازدهم کنفدراسیون - کنگره‌ای که در آن تخفیف در مشی کنفدراسیون بوجود آمد - نگذشته بود که گردانندگان "ساحت" اعلام داشتند: "کنگره قرار داشت با تنظیم منشور، محتسوی مبارزات کنونی جنبش را در شکل و جملات مناسبی که با واقعیت کنونی تطابق دارد در آورد، این خود مبارزه‌ای بود با 'چپ' رویهای گذشته در این زمینه" (سند دانشجویی مارس ۱۹۷۱) و باز در همانجا "جریان کنگره دوازدهم بیش از پیش صحت رهنمود کار دانشجویی سازمان را نشان می‌دهد".

"واقعیت کنونی" چه بود که رهنمود گردانندگان "ساحت" تطابق با آنرا میخواست و "چپ رویهای گذشته در این زمینه" چه بودند که صادر کنندگان همان "رهنمود" پرچمدار مبارزه با آن میشوند. "واقعیت کنونی"، اعلام غیر قانونی بودن کنفدراسیون و حمله‌ی گسترده رژیم سرسپرده و فاشیستی شاه به کنفدراسیون بود که هر فرد و گروهی سیاسی در چگونگی برخورد به آن آزمایش‌پس میداد. کسانی از این آزمایش چنان شرمسار و رنگ باخته بیرون آمدند که برنامه‌های آشکار و پنهانی آنها برای همیشه بعنوان نمونه‌های منفی ثبت خواهد ماند. گردانندگان "ساحت" از اینجمله بودند. در آن زمان که ضرورت هر چه قاطع‌تر مبارزه کردن نطلبدیده میشد و هر چه برآتر نمودن مواضع کنفدراسیون ضروری میبود، گردانندگان "ساحت" از پرچمداران پائین آوردن سطح مبارزات و مواضع جنبش دانشجویی شدند و حتی با بشیرمی تمام

موجود، فرامین و سنتهای اجتماعی بالا نبردن، سود جستن یعنی اینکه در هر یک از فعالیت‌هایمان در تشکلهای توده‌ای، مبارزات روزمره اقتصادی و سیاسی، تنه‌ها معیار سنجش موفقیت و جمع‌آوری نیرو می‌باشد" (سند در مورد کار مخفی و علنی سپتامبر ۱۹۷۵). آیا تاکتیک مبارزه خلق میهن ما و از جمله کمونیستهای ایران با رژیم فاشیستی و سرسپرده محمد رضاشاهی میبایست یا میتواند چنین باشد؟ بهیچوجه. این تنها تاکتیک کسانی است که از مبارزه ضد رژیمی روی برتافته‌اند ولی هنوز جسارت اعلام‌علنی و روشن آنرا ندارند. این تنها تاکتیک کسانی است که در حفظ مناسبات موجود استثماری و حفظ حاکمیت رژیم کنونی منافع می‌بینند و بالاخره تاکتیک کسانی است که در انتظار رسیدن بوکالت و وزارت صبرشان بسر آمده است و تلاش دارند توده‌های هر چه بیشتری را وجه‌المعامله توافقاتی باحکومت کنونی قرار دهند. این جماعت زالت را تا بدانجا می‌رسانند که حق داشتن خلق برای مبارزه علیه حکومت و سیاست مشت در مقابل مشت را بحق داشتن ارتجاع حاکم در مجبور نمودن خلق به اطاعت از قوانین و فرامین‌اش و باصطلاح قول او در "تحقق" خواستها و تمایلات توده‌ها "در این چارچوب تغییر میدهد. این جماعت بی‌شرمی را تا بدانجا می‌رسانند که از خلق میخواهند پارا از دایره قوانین موجود و فرامین حکومتی فراتر نگذارد و برحقانیت این حکومت صحه گذارد. این جماعت پشت پا زدن به منافع خلق را تا بدانجا می‌رسانند که از انقلابیون میهن ما میخواهند فقط بصاییل روزمره و اصلاحات در چارچوب قوانین و فرامین حکومتی بیاندیشند و آگاه، بسیج و متشکل نمودن خلق را برای امر مقدس انقلاب، سرنگون ساختن سیستم اجتماعی و پوسیده کنونی و ایجاد جمهوری توده‌ای ایران آینده بدست فراموشی ابدی بسپارند. برای اینکه بفایده ارتجائی بودن این اراجیف گردانندگان "ساحت" روشنتر گردد خواننده را بقایسه تفاسیر این جماعت از حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن با نقل قولهای آورده شده از مائوتسده و رجوع میدهیم و قضاوت بیشتر در مورد راهی را که این جماعت در پیش گرفته، زیرکانه توصیه کرده و تلاش دارند توده‌های را نیز به آنجا بکشانند، به آینده واگذار میکنیم.

"ساحت" و جنبش دانشجویی خارج از کشور

راستروی "ساحت" در جنبش دانشجویی خارج از کشور تا بدان حد رسوا شده است

خواه در زمینه‌تئوریک، خواه در زمینه سیاسی و خواه در زمینه نظامی، موضع ما اصولاً باید عبارت باشد از مقاومت قاطع و مبارزه قاطع در برابر کلیه قوانین و فرمان‌های تبلیغاتی و اعتراض‌های سرسختان ضد کمونیست‌گومندان که هدف آنها جلوگیری از فعالیت حزب کمونیست، متحدید حزب کمونیست و مبارزه باحزب کمونیست است. این مبارزه ما باید از این اصول الهام‌گیرد: حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن یعنی اصول دفاع از خود، پیروزی و متارکه، عبارت دیگر در زمان حاضر هر یک از مصادفای مشخص باید خصمت دفاعی، محدود و موقتی داشته باشد. ما باید در برابر کلیه قوانین و فرمان‌ها، تبلیغات و اعتراض‌های ارتجاعی سرسختان ضد کمونیست با اتخاذ تاکتیک مشت در مقابل مشت بمبارزه برخیزیم" (نیروهای ضد ژاپنی را جسورانه گستر دهید - تکیه از من) . می بینیم که رفیق مائوتسه درون بروشنی تمام خلق را حتی در زمان موجودیت جبهه واحد ضد ژاپنی بهنگامیکه مرتجعین گومندان سیاست‌جلوگیری از فعالیت حزب کمونیست، متحدید حزب کمونیست و مبارزه با حزب کمونیست را لجوجانه به پیش میبرند و هدف بر هم زدن جبهه واحد ضد ژاپنی را دارند "بنه مقاومت و مبارزه قاطع در برابر کلیه قوانین و فرمان‌ها، تبلیغات و اعتراض‌های سرسختان ضد کمونیست گومندان" فرامیخواند. اما در زمانیکه در درون ایران نه حزب کمونیست موجود است نه وحدت کارگران و دهقانان بوجود آمده، نه مناطق آزاد شده و وجود دارد، نه ارتش توده‌ای بوجود آمده است، نه وحدتی مشابه با جبهه ضد ژاپنی وجود دارد و نمیتواند هم بوجود آید، در زمانیکه حکومت دست‌نشانده و فاشیستی محمد رضاشاهی هر حرکت مبارزاتی و آزاد یخواهی خلق را با گلوله و زندان پاسخ میدهد، کمونیست‌های میهن را هر روزه اعدام کرده‌اند در زیر شکنجه و زندان بشهادت میرساند و یا بسپاه‌های قرون وسطایی می افکند، آری درست در چنین هنگامی گردانندگان "ساحت" کمونیست‌ها و سایر انقلابیون میهن ما را به اطاعت از قوانین و فرمان حکومتی فرا میخوانند و بمنظور "موجه" جلوه دادن این حکم و فرمان ارتجاعی‌شان، نه تنها پیروی از اصول حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن را که در شرایط کنونی جامعه ما قابل انطباق نیست تبلیغ میکنند، بلکه مضمون آنها را نیز بصورت زیر دگرگون جلوه میدهند: "حق داشتن یعنی اینکه خواستها و تمایلات توده‌ها را در چارچوب و دایره قوانین موجود و فرامین و سنتها بعمل درآوردن. اندازه نگه داشتن یعنی اینکه مبارزه سیاسی و اقتصادی را از حد دایره قوانین

ضد ژاپنی - تکیه از من) . ضروری بود که نقل قوت بالا با وجود طولانی بودن آن آورده
 میشد تا روشن گردد که اتخاذ آن سیاست توسط حزب کمونیست چین مربوط بدوره‌ای
 است که بهیچوجه با اوضاع کنونی ایران در تشابه نیست. مگر اینکه گردانندگان
 "ساحت" آنچیزی را که خود پذیرفته‌اند، برای دیگران ثابت کنند که اوضاع کنونی ایران
 مشابه زمان تشکیل جبهه واحد ضد ژاپنی با گومیندان در چین میباشد. آیا در
 ایران جبهه واحدی بین سازمانهای خلقی با ارتجاع حاکم یا بخشی از آن موجود
 است؟ بهیچوجه. در آلمان در چین بعلمت شرایط خاص جهانی و شرایط خاص چین
 وحدتی موقتی بین حزب کمونیست و گومیندان در تحت رهبری چیانگ کایشک علیهمه
 تجاوزگران ژاپنی بوجود آمده بود. آیا در ایران چنین جبهه واحدی بین کمونیستها
 و محمد رضا شاه خائن، این سنگ زنجیری امپریالیسم امریکا موجود ویا در شرف تشکیل
 است و یا اساسا میتواند مورد نظر باشد؟ بهیچوجه. آیا اوضاع جهانی کنونی و
 اوضاع ایران در تشابه کامل با اوضاع جهانی آنروز و اوضاع چین آنروز است؟ بهیچوجه
 آیا در ایران حزب کمونیست با ارتش توده‌های و مناطق آزاد شده وجود دارد؟ باز هم
 نه. می‌بینیم که پاسخ به تمامی اینها و دهها سؤال دیگر در زمینه قیاس اوضاع
 امروزی ایران و آنروزی چین منفی است. بنابراین روشن است که تجویز سیاست جبهه
 واحد ضد ژاپنی در ایران بهیچوجه مجاز نیست و تبعیت از آن در اوضاع ایران
 مفهومی جز آماده نمودن زمینه برای سازش با ارتجاع حاکم را ندارد. بدتر اینکه
 گردانندگان "ساحت" مضمون اساسی سه اصل حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن
 را نیز کاملا تغییر داده و فرمانبرداری بدون چون و چرا از قوانین و فرامین محمد رضا
 شاهی را از آن درک میکنند. مائوتسهدون بروشنی تمام خاطرنشان میسازد: "هر بار
 که سرسختان به حملات نظامی دست زنند باید آنها را با قاطعیت از بیخ و بن نابود
 سازیم" یعنی اینکه حزب کمونیست چین خود را نفعتها فرمانبردار قوانین و فرامین
 گومیندان نمیکرد، بلکه در زمان حمله ارتجاعیون گومیندان و تلاش در برهم زدن جبهه
 واحد ضد ژاپنی، با سیاست مشت در مقابل مشت به آنها پاسخ میداد. مائوتسهدون
 در این باره باز هم میگوید: "اینک که سرسختان ضد کمونیست گومیندان عنودانه به
 اجرای سیاست جلوگیری از فعالیت حزب کمونیست، تحدید حزب کمونیست و مبارزه با
 حزب کمونیست مشغولند و باین طریق برای تسلیم در برابر ژاپن زمینه میچینند، ما باید
 بر مبارزه تکیه کنیم و نه بر توصیه عمل کردن غیر از این خطای فاحشی است. از اینجهت

اینکه تفسیری فلابی و ضد انقلابی از خود ساخته‌ای را بر آن بگذارند. رفیق مائو -
 تسه دون برای سه اصل در زمانی و آنهم برای انقلاب چین تکیه میکند که جبهه متحد
 ضد ژاپنی در چین تشکیل شده و حتی "قشر فوقانی آن بسیاری از نمایندگان طبقات
 حاکم را دربر میگیرد" (در باره مکرسی نوین). یکی از مطالباتی که حزب کمونیست چین
 در برابر گومیندان بمنظور تشکیل جبهه ضد ژاپنی در شرایط خاص آزمون جهانی
 و چین قرار میداد عبارت بود از: "تحقق بخشیدن به سه اصل خلق" (سه مطالبه
 از گومیندان) و این سه اصل نیز عبارت بودند از اتحاد با شوروی، همکاری با حزب
 کمونیست و پشتیبانی از کارگران و دهقانان. اما در صفوف گومیندان بخشی از
 مترجمین که مجبور به شرکت در جبهه واحد شده بودند، از هر فرصتی برای حمله به
 کمونیستها و در هم شکستن جبهه واحد استفاده میکردند. حزب کمونیست چین
 در اینباره سیاست زیرین را اتخاذ میکند: "در مورد سرسختان ضد کمونیست نباید
 سیاست انقلابی دوگانه بکار برد؛ متحد شدن با آنها تا آنجا که حاضر بمقاومت در
 برابر ژاپن انده منفرد ساختن آنها در هر موقع که در مبارزه با حزب کمونیست لجاج
 میورزند" (در باره سیاست). و روشنتر اینکه: "در دوران جبهه متحد ضد ژاپنی
 در مبارزه با سرسختان باید اصول زیرین را مراعات کرد. اول اصل دفاع از خود تا
 زمانیکه دیگران بما حمله نکنند، ما بد دیگران حمله نمیکنیم، چنانکه دیگران بما حمله کنند
 ما مسلماً به آنها پاسخ خواهیم داد. این بدان معنی است که هیچوجه نباید بدون
 دلیل در حمله پیشقدم شده، اما در عین حال هیچ ضربه‌ای را نباید بدون جواب
 گذاشت. اینست خصلت دفاعی مبارزه ما. هر بار که سرسختان بحملات نظامی
 دست زنند باید آنها را با قاطعیت از بیخ بن نابود سازیم. دوم اصل پیروزی. بسا
 نباید نبرد کرد، یا اگر نبرد کردیم باید پیروز شویم. در هیچ حالی نباید نسنجیده
 بدون تدارک و بدون اطمینان به پیروزی به نبرد رفت. ما باید بتوانیم از تضادهای
 میان سرسختان استفاده کنیم. ما باید در درجه اول مترجمترین آنها را بگویم نه
 همه آنها را با هم. اینست خصلت محدودیت نبردهای ما با دشمن. سوم اصل
 متارکه. در دوره معین و قتیکه تعرض سرسختان در هم شکسته شده است و هنوز
 به تعرض جدیدی مبادرت نکرده‌اند، ما باید بموقع متوقف شویم و به آن نبرد مشخص
 خاتمه دهیم. . . این سه اصل را میتوان بعبارت دیگر در سه کلمه بیان کرد: 'حق
 داشتن، سودجستن و اندازه نگه داشتن'. (مسائل تاکتیک کنونی در جبهه متحد

و برنامه کادتهای ایرانی است. لنین سپس نیت انحلال طلبان روسی را بدینصورت افشاء میکند: آنها در باره علنی کردن حزب سکوت میکنند. لیکن آنها علنی کردن کام بیگام حزب را تبلیغ میکنند. و گردانندگان "ساحت" نیز همچنین. رهنمودی که لنین در همین مقاله راجع به فعالیت کومنیستها میدهد صدو هشتاد درجه باسیست و برنامه انحلال طلبان روسی و گردانندگان "ساحت" تفاوت دارد. او میگوید: "حزب سوسیال دمکرات هم در مجموع و هم در هر هسته و آنچه که اساسی ترین است، در مجموعه محتوی کارش که انقلاب را تبلیغ میکند و تدارک می بیند، مخفی است". ولسی گردانندگان "ساحت" را با این رهنمود کاری نیست. آنها بهر حال معتقدند که بایستی "اکثریت فعالیتهای انقلاب را علنی سازمان" داد و بزبان ساده تر یعنی میباید از دستور کار خارج کرد و توده ها را با آن مسائلی سرگرم نمود که در چارچوب علنی و قوانین حکومتی امکان دارد و از جانب حکومت نیز تحمل میگردد.

۷ - محدود کردن مبارزه در چارچوب قوانین حکومت

نتیجه منطقی اگونومیسم ریشه دار "ساحت" از دستور کار خارج کردن فعالیت های انقلابی و پرسه زدن در محدوده های است که حکومت اجازه میدهد. گردانندگان "ساحت" با تحریف کامل از نظریه رفیق مائوتسه دون چنین ادعا میکنند که: "تاکتیک مبارزه با ارتجاع بر اساس اصول حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن و در دایره های که قوانین و سنتهای اجتماعی مجاز میسر قرار دارد" (توده ۲۲). این اظهارات مربوط بزمانی است که اگونومیسم بروز کرده در "ساحت" در جوار نظریه نارود نیکی اش و نظریه "ایجاد حزب در روستا آغاز به حیات کرده است. در اینکه بیان این مسئله حتی بدینصورت سر بسته اش و در جوار نظریات غیر مارکسیستی دیگر، کاملاً انحرافی میباشد، شکی نیست. در اینجا "ساحت" منظورش را از اصول سفگانسه حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن روشن ساخته و برای خواننده میتواند جای دهمها نوع تفسیر را بگذارد. لیکن محدود کردن مبارزه با ارتجاع در چارچوب قوانین، انحرافی بس عمیق و نابخشودنی است. گردانندگان "ساحت" تلاش فراوان دارند که با اقتباس جملات "حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن" از رفیق مائوتسه دون اولاً طرح این مسئله توسط رفیق مائوتسه دون را از مقطع زمانی و مکانی آن خارج کرده، ثانیاً از ارتباط بیان شده در انقلاب چین جدا نموده و به تاکتیک مبارزه با ارتجاع در تمام جوامع و در تمام مراحل مبارزه تعمیم داده و ثالثاً و مهمتر

بطور علنی سازمان میدهند". صدور این فرمان یعنی اینکه تشکل دهی اتحادیه‌ای
 توده‌ها بایستی باز هم علنی باشد و چون امکان موجودیت اتحادیه‌های موقتی علنی
 در شرایط فاشیستی نیست پس توده‌ها بزعم "ساحت" بایستی تشویق به شرکت در
 اتحادیه‌های زیر نظر حکومت و آنهم برای استغاثه از حکومت گردند. صدور این فرمان
 مانع یعنی اینکه بایستی جبهه واحد بصورت علنی تشکیل گردد و چون جبهه واحد
 بمعنای واقعی و با ماهیت خلقی آن نمیتواند در شرایط فاشیستی، از جانب حکومت
 تحمل گردد پس بایستی یا آنرا از دستور کار خارج کرد و یا اینکه به تبعیت از دستور
 دسته خائن ویلار در پرتقال به تشکیل "جبهه واحد" با مرتجعین در حکومت - که
 بزعم مدافعین تئوری رویزیونیستی و ارتجاعی "سه دنیا" وظیفه حیاتی امروزی استند
 اقدام نمود. و بالاخره صدور این فرمان یعنی اینکه حزب کمونیست را بایستی علنی
 سازمان داد و چون حکومت فاشیستی نمیتواند آنرا تحمل کند، پس بایستی یا از دستور
 کار خارج گردد یا با "آموزش" از دستور دسته ویلار، اقدامات این دستور را بر شرایط
 فاشیستی ایران انطباق داد و الی آخر. لنین در مقاله "حزب مخفی و کار علنی" می‌آورد
 "حزب سوسیال دموکراسی موظف است امروزه از آنجائیکه سازمانش در مجموع مجبور
 شده بشکل مخفی باشد، کوشش کند بخشهایی از فعالیتهای حزب را در حالیکه
 برای آنها سازمانهای مناسب را بوجود می‌آورد بطور علنی انجام دهد". این نظریه
 با نظر "ساحت" تنها یک تفاوت دارد و آن اینکه نقل قول آورده شده از مقاله لنین
 توصیه میکند که ضروری است "بخشهایی از فعالیتهای" را بطور علنی سازماندهی کرد
 در حالیکه "ساحت" معتقد است که "اکثریت فعالیتهای" را میبایست بطور علنی سازمان
 و انجام داد. یعنی اینکه "ساحت" از آن نظریه حتی چند گام نیز جلوتر رفته
 است. اما خوب است بدانیم که این نظریه مربوط به لنین نیست بلکه نظریه انحلال
 طلبان روسی بود که توسط لنین به زیر شلاق انتقاد و افشا کشیده شد. لنین در
 مقاله نامبرده پس از ذکر نقل قول فوق از انحلال طلبان نتیجه‌گیری میکند: "ما
 نشان دادیم که این از اولین تا آخرین کلمه یک عکس برگردان نعل به نعل از حزب
 کادتها است. و لغت سوسیال دموکراسی در اینجا بيمورد جا گرفته است. . . این
 از اساس اشتباه است، این تفکر سیاست کارگری لیبرال است، پس بيمورد نخواهد
 بود اگر گفته شود که لغت "سازمان کمونیستی" در نقل قول آورده شده از "ساحت"
 نیز بيمورد جا گرفته است و سیاست و برنامه مشخصانه او حتی "جلوتر" از سیاست

گردانندگان "ساحت" چیزیز دیگری است و تلاش آنها برای متهم ساختن مخالفین تقسویت موقعیت اتحادیه‌های زرد بد عدم قبول ضرورت استفاده از امکانات علنی و قانونی و سنسن موجود در جامعه، در واقع امر چیزیز جز فرار به پیش و منحرف نمودن مسئله مورد بحث نیست. بزعم این جماعت بایستی از این مجامع و سازمانهای قانونی و علنی نه بعنوان يك وسیله برای نزدیکی با توده‌ها و کوشش در آگاه ساختن آنها استفاده نمود بلکه بایستی به حفظ موجودیت و موقعیت آنها بعنوان يك هدف برخورد کرد و از تشکل کارگران در اتحادیه‌های مخفی که در شرایط میهن ما بعلمت عبیدم امکان وجود اتحادیه‌های علنی کارگری مدافع خواسته‌های کارگران ضرورت فراوان دارند، اکیدا خودداری نمود. از آنجائیکه برنامه‌های گردانندگان "ساحت" بر اساس چنین سیاستی پایه‌ریزی میشود، در نتیجه آنها کم‌کم از "فعالیت مستمر و با برنامه مخفی که سیمای حزب را معین میسازد" (لنین) کاسته، آنرا از دستور کار خارج نموده و بر-انجام کارهائیکه در چارچوب قوانین حکومت میتوانند انجام پذیرند و از جانب حکومت تحمل گردند، می‌افزایند. و درست در همین ارتباط است که در "ستاره سرخ" شماره ۲۹-۲۸ میخوانیم: "سازمان کمونیستی باید کار مخفی را بعد اقل تغلیل دهد، در حالیکه کار علنی را (استفاده از تمام وسایلی که قانون، سنتها و اجتماع امکان میدهد) تا حد ممکن بسط و توسعه دهد". تا حال در هیچ کجای دنیا از نقطه نظر مارکسیستی - لنینیستی چنین برداشتی نمیشد که "استفاده از تمام وسایلی که قانون، سنتها و اجتماع امکان میدهد" یعنی "کار مخفی را به حد اقل تغلیل" دادن. چنین توصیه‌ای صد و هشتاد درجه با مارکسیسم - لنینیسم مغایر است. در اینکه بایستی بدور هسته‌های مخفی کمونیستی حاله‌های ارتشکل‌های علنی بوجود آورد و آنها را توسعه نیز داد و هسته‌های کمونیستی بایستی از کلیه امکانات علنی و قانونی و سنتها استفاده کنند، شکی موجود نیست. ولی نتیجه‌گیری اینکه پس "سازمان کمونیستی باید کار مخفی را بعد اقل تغلیل دهد" تنها میتواند از چنته کسانی بیرون آید که بضرورت کار مخفی کمونیستی ایمانی ندارند و در آرزوی انجام تنها آن فعالیت‌هایی هستند که در چار-چوب قوانین حکومتی انجام پذیر است. چنین سیاست و برنامه‌ای تنها میتواند سیاست و برنامه منتظرالوکاله‌ها باشد و هیچگونه قرابتی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد. در همان جزوه‌ای که "ساحت" در پاسخگویی به "سازمان انقلابین کمونیست" انتشار داده است چنین میخوانیم: "هنگامیکه شرایط فاشیستی موجود است سازمان کمونیستی چگونه عمل میکند؟ ... در چنین شرایطی باز هم کمونیستها اکثریت فعالیت‌های انقلاب را

براین مبنی تمیز داده نشود که بلشویسم کار در اتحادیه یا شرکت‌های تعاونی و انواعهم را نفی میکند بلکه بر این اساس که او یک منشی دیگری را در کار ترویج و تبلیغی و هم چنین سازماندهی طبقه کارگر دنبال میکند. امروزه فعالیت در اتحادیه‌ها بدون شک اهمیت بزرگی یافته است. برخلاف سیاست بیطرفی منشویکها، ما بایستی این فعالیت را در جهت نزدیکی اتحادیه‌ها به حزب، در جهت رشد آگاهی و درک سوسیالیستی برای وظایف انقلابی پرولتاریا توسعه دهیم (پیشگفتار بر جزوه وای‌نف در باره مناسبات حزب و اتحادیه‌ها). و در مقاله‌ای دیگر خاطر نشان میکند: "آنگون تمام حزب ما دریافت است که کار در اتحادیه‌ها نه با دید بیطرفانه نگه‌داشتن آنها بلکه با دید نزدیکی هرچه بیشتر آنها به حزب سوسیال د مکراسی می باید انجام گیرد. همچنین مورد قبول است که جانبگیری اتحادیه‌ها تنها از طریق کار سوسیال د مکرانها در اتحادیه میبایستی حاصل گردد. سوسیال د مکرانها بایستی هسته‌های محکم در اتحادیه‌ها بوجود آورند و اگر امکان ایجاد اتحادیه‌های علمی نیست اتحادیه‌های مخفی بنا نهند" (بیطرفی اتحادیه‌ها). این نظریه لنین مربوط به دوره سیاه استولینینی در روسیه است و بعلمت حاکمیت آن شرایط سیاه طرح میشود که بمنظور نزدیکی اتحادیه‌ها با سوسیال د مکراسی، در صورت عدم امکان ایجاد اتحادیه‌های علمی که چنان سمت‌گیری‌ای را داشته باشند، بایستی با ایجاد اتحادیه‌های مخفی اقدام نمود. اما گردانندگان "ساخت" که بهیچ یک از اصول لنینی‌ایمان ندارند بجای راه‌یابی برای تلفیق نظریه لنین بر شرایط ایران، ایده ایجاد اتحادیه‌های مخفی در ایران را "تلفیق مسخره آن شرایط خاص ایران" قلمداد کرد و خود علاقه وافر به حفظ اتحادیه‌های تحت کنترل حکومت نشان میدهند. خواننده توجه دارد که توصیه "ساخت" در اینجا در باره ضرورت استفاده از شرایط سازمانهای علمی و قانونی بخاطر پیش بردن مبارزه ضد حکومت نیست بلکه حفظ اتحادیه‌های ارتجاعی را خواهان است. این امری کاملاً بدیهی است که کمونیستها میبایستی از کلیه امکانات برای پیش بردن مبارزه استفاده نموده و حتی در صورت وجود سازمانهای قانونی و علمی توده‌ای که تحت نظر حکومت کار میکنند، از آنها نیز با حفظ کلیه اصول مخفی کاری برای نزدیکی باتوده‌های فریب‌خورده مجتمع در آنها و کوشش در بالا بردن سطح آگاهی این توده‌ها و افشای برنامه‌ها و اعمال حکومتی استفاده کنند. امری که در شرایط کنونی ایران بداهت که چنین سازمانهایی موجود نیست و آنچه هم که تحت نام اتحادیه متوسط رژیم علم شده اند مورد تنفر کارگران میباشد قابل اجرا نیست. اما منظور

جزوهای که "ساحت" در پاسخ گوئی به "سازمان انقلابین کمونیست" در شهریور ۱۳۵۵ انتشار داده است نظریه ایجاد اتحادیه‌های مخفی کارگری را در ایران که امری ضروری میباشد و میتواند در بسیج و تشکل‌دهی کارگران نقشی مهم بازی کند مردود دانسته و تلاش دارد این نظریه را که برای اولین بار توسط لنین در روسیه طرح گردید بعنوان "تلفیق مسخره آن [یعنی نظریه لنین - نویسنده] بشرایط خاص ایران" به خورد خواننده خود بدهد. از کسیکه تمام دیدش محدود به شرکت در اتحادیه‌های زرد حکومتی و تلاش در حفظ موقعیت آنها میگردد انتظار دیگری جز این داشتن واقعا بی‌مورد و ابلهانه است، لنین میگوید: "علاقه طبقاتی به بورژوازی این تلاش اجتناب ناپذیر او را سبب میگردد که اتحادیه‌ها را در حصار تنگ انجام کارهای جزئی در زمینه نظم موجود محدود کند و آنها را از هر ارتباطی با سوسیالیسم بدور نگهدارد و تئوری بیطرفی، قبای ایدئولوژیکی این تلاش بورژوازی است" (بیطرفی اتحادیه‌ها). و حال گردانندگان "ساحت" نه تنها ضرورتاً اینجا اتحادیه‌های مخفی و دموکراتیک و ضد رژیم را رد میکنند بلکه بعراقت بدتر از بورژوازی لیبرال، تز "بیطرفی" اتحادیه‌ها را نیز ضروری ندانسته و خواهان باقی ماندن آنها در زیر سیطره ارتجاع حاکم میباشند. طرح این آقایان چقدر شباهت زیاد بطرح دارو دسته خائن کمیته مرکزی حزب توده، این سگان شکاری ابرقدرت روس دارد که کارگران میهن ما را دعوت به شرکت در اتحادیه‌های زرد و محدود نمودن مبارزه در چارچوب آنها میکنند. عناد اینان با مخالفین تقویت موقعیت اتحادیه‌های ارتجاعی نیز بی‌تشابه با عناد دارو دسته مزبور نیست. در همان سند مربوط به سپتامبر ۱۹۷۵ میخوانیم "هم اکنون در مجموعه نیروهای چپ یک جریان اپورتونیستی 'چپ' موجود است که در برخورد در مسئله تاکتیک دارای انعطاف پذیری نبوده و باصطلاح یک خطی هستند. این جریان اپورتونیستی 'چپ' معتقد به عقب نشینی ضروری نیست، با استفاده از امکانات قانونی و فرامین و شرایط اجتماعی توسط سازمان مخفی مخالفت میورزد، دائما تلاش دارد سازمانهای توده‌ای را باصطلاح 'سرخ' نماید و بدین طریق آنها را از توده‌های وسیع جدا سازد". بایستی گفت که اینان الحق چه خوب شروع به نشخوار پس ماند ه‌های دارو دسته کمیته مرکزی حزب توده کرده‌اند و آماده پذیرش هر نوع اپورتونیسم کهنه و نو در موارد گوناگون شده‌اند. مقایسه کنیم سیاست اینها را با نظری که منشویکهای روسی داشتند، بنابراین گفته لنین "بلشویسم از منشویسم

تودهای سازمانهای کمونیستی بوجود آورد تا این سازمانها از رژیم حاکم درخواست ایجاد اتحادیه‌های مستقل را بکنند تا از این طریق یعنی از طریق همین اتحادیه‌های علنی، حاکمیت رژیم کنونی بزیر سؤال کشیده شود. از آنجائیکه کاملاً واضح است که اولاً در شرایط فاشیستی حاکم بر ایران اتحادیه‌های علنی امکان حتی طرح شعارهای ضد رژیمی را ندارند و ثانیاً چنین تشکیلاتی صغی و علنی بعلمت چارچوب تنگشان قادر به زیر سؤال کشیدن حاکمیت طبقات ارتجاعی حاکم نیستند، روشن می‌گردد که جمله بندی "با درگیری در مبارزات وسیعتر کل رژیم شاه و حاکمیت طبقات استثمارگر و استثمار را بزیر سؤال قرار دهند" تنها بعنوان چاشنی مسئله برای عوام مغربی آمده است و اساساً چنین امری مورد نظر طراحان این مسئله نمیشد. این مطلب را در اسناد دیگری روشنتر ابراز میدارند. از جمله در سندی* مربوط به سپتامبر ۱۹۷۵ در مورد شرکت در اتحادیه‌های زرد چنین میخوانیم: "هدف این نیست (در درجه اول) که این سازمانها تغییر ماهیت دهند و سازمانهای دمکراتیک تبدیل شوند بلکه هدف آنست که موقعیت قانونی آنها حفظ گردد" (سند در مورد کار مخفی و علنی) بدین ترتیب مسئله روشنتر میگردد و آن اینکه اولاد و فریاد در مورد "درخواست ایجاد اتحادیه‌های مستقل" فقط جنبه تبلیغاتی بیرونی داشته و نیت اصلی بمراتب از آن بدتر است یعنی فرمان شرکت عمومی در اتحادیه‌های زرد میباشد، ثانیاً دست برداشتن از هر کوششی در تغییر ماهیت ارتجاعی آنها را تحت عنوان حفظ موقعیت قانونی آنها توصیه میکند و ثالثاً در هرگونه کوشش در به وجود آوردن اتحادیه‌های مخفی مترقی در شرایط ایران را در نظر ندارد.

* - با اینکه در تنظیم این سند شرکت نداشتم، در باره آن برهبری بخش خبارج نوشتم: "راجع به سند کار مخفی و علنی در یک کلام بایستی بگویم که اگر از موارد مهم گویی و حواشی و برخی مطالب درست آن بگذریم و اصل مسئله را مورد بررسی قرار دهیم یعنی صفحات ۷-۸ را، چیزی جز یک سند رویزیونیستی نیست. . . . این سند نشان میدهد که انحرافات اکونومیستی و نظریه دنیاالمروی از بورژوازی چگونه میتوانند رشد کنند و از جمله بصدور فرمان شرکت در اتحادیه‌های زرد و تلاش در حفظ موقعیت و چارچوب این سازمانها، تقویت آنها، دعوت به اطاعت از قوانین ارتجاعی حکومت وابسته شاه و قس علیهذا بیانجامند" (۲۹ اکتبر ۱۹۷۵).

میخوانیم: "باید با شرکت در مبارزات توده‌های کنونی بتوده‌ها کمک کرد تا متشکل شوند، مبارزات اعتراضی و اقتصادی خود را سازمان دهند، آنها را بجلو سوق داده در-خواست اتحاد به‌های مستقل رانموده و با درگیری در مبارزات وسیع‌تر رژیم شاه و حاکمیت طبقات استثمارگر و ستمرگر را زیر سؤال قرار دهند." آیا در شرایط کنونی درخواست ایجاد اتحادیه‌های مستقل را^۹ که علنی هم هستند چون از رژیم حاکم^{۱۰} درخواست میشوند - مشکل‌گشای جنبش کارگری ما نیستن جنایتکارانه نیست! مسلماً چرا. در شرایطی که جنبش کارگری میهن‌ما قیل از هر چیز احتیاج به تشکل کمونیستی دارد و میبایستی تمامی فعالیتها در خدمت ایجاد حزب کمونیست قرار گیرد ارائه این ترهات "ساحت" چیزی جز پشت‌پازدن به منافع جنبش کمونیستی و کارگری نیست. چقدر ابلهانسه خواهد بود اگر کسی بپندارد که با گذار از ایجاد اتحادیه‌های مستقل کارگری است که میتوان "رژیم شاه" و حاکمیت طبقات استثمارگر و ستمرگر را بزیر سؤال کشید. چارچوب چنین تشکیلاتی علنی و اقتصادی بسیار محدودتر از آنست که قادر باشد کارگران را به ضرورت سرنگونی طبقات ارتجاعی و برقراری سیستمی نو آگاه گرداند. این "شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مدار مناسباً کارگران با کارفرمایان میتوان برای کارگر آورد" (لنین). برنامه گردانندگان "ساحت" نشاندهنده آنست که دید آنان نه تنها در مورد وظایف سیاسی بلکه منتج از آن در مورد وظایف تشکیلاتی نیز تنگ است. آیا اینان درک نمیکنند که دانشه و چگونگی مبارزه هر سازمانی را مضمون فعالیت آن سازمان تعیین میکند و مضمون فعالیت اتحادیه‌های علنی با مضمون فعالیت سازمانهای کمونیستی و حزب کمونیست متفاوت است و لذا مبارزه اتحادیه‌های نمیتواند کارگران را به شعور طبقاتی مسلح گرداند؟ چرا. آنها بدین امر آگاهند و با وجود آگاهی بدان است که باز هم ایجاد چنان سازمانهای علنی را بعنوان وظیفه اولیهدر مقابل جنبش کارگری پیشنهاد میکنند و علت آنها روشن است. زیرا آنها خواهان پائین نگه داشتن سطح مبارزات کارگران، محدود نمودن خواست آنان در چارچوب قوانین ارتجاع حاکم و آماده ساختن اش برای سازش با بورژوازی هستند. جالب‌تر اینکه گردانندگان "ساحت" برای انجام چنین کاری توصیه میکنند که: "انجام این کار بدون ایجاد سازمان کمونیستی در قلب مبارزات توده‌های امکان پذیر نیست" (همانجا). این دیگر واقعاً یا اوج بلاهت سیاسی یا نهایت عوام‌فریبی است. بر طبق این نظریه میبایست در قلب مبارزات

شماره ۲۲ آورده شده به وضوح کامل تبلیغ این نظریه نادرست را کرده است و بعضی از نکاتی نیز که در مقاله پیوند* آورده شده این نادرستی را در خود دارد (از نامه برهبری خارج اکتبر ۱۹۷۴). در این زمان مینداشتم که "ساحت" در برابر اکونومیسم موضع دارد و درج نظرات اکونومیستی آورده شده در مقالات نه نتیجه یک سیستم فکری بلکه نتیجه اشتباهاتی در این یان موارد است. با اینکه در موقع تصویب مقاله "پیش بسوی پیوند با جنبشهای توده‌های" (شماره ۲۹-۲۸ ستاره سرخ) بدرج آن بعلمت داشتن نظرات اکونومیستی رای مخالف داده بودم، لیکن اشتباهها هنوز بموجودیت و ادامه حیات آن بعنوان یک جریان فکری سیستم یافته‌ها پی نبرده بودم. برخوردها و مباحث متعددی که در درون "ساحت" پیش می‌آمد، در مارس ۱۹۷۵ مرا باین نتیجه رسانید که "در درون سازمان ما متأسفانه یک جریان اکونومیستی غالب شده است که هر چند در تمامی موارد نمیتواند بروز کند ولی بالاخره اگر برخورد فوری و اصولی بدان نشود سازمان را بسوی انحرافی عمیق و انحطاط خواهد آشناید" در نتیجه ضروری است که رهبری هرچه زودتر بحث عمومی بر روی مواضع بیان شده را چه در مورد "سمت روستا" و چه در مورد چگونگی پیوند با جنبشهای توده‌های باز کند (نامه برهبری خارج). هر دو نامه بدون برخورد باقی ماند و کلیه مباحث نیز برای باز کردن بحثی درونی بصورت عمومی بعلمت بهانه "کثرت کارهای جاری" به نتیجه نرسید و جریان امر بدانصورت پیش رفت که گاه این نظر و گاه نظری مغایر در "ستاره سرخ" درج میشد که ضمیمه "ستاره سرخ" شماره ۴۱ و مقالاتی دیگر از آنجمله اند.

۶- خیزش به فعالیت علنی و کاهش از فعالیت مخفی

خیزش بفعالیت علنی و توجیه‌گرایی در مورد ضرورت کاهش از فعالیت مخفی نتیجه منطقی پیروی از اکونومیسم است. ایجاد اتحادیه‌های علنی را امری مهتر از ایجاد هسته‌های مخفی کمونیستی در بین کارگران تلقی کردن، بخصوص در شرایط حساس کنونی که ضرورت تشکل کمونیستی بیش از هر زمان دیگر در درون کارگران میهن‌ما لازم میباشد، چیزی نخواهد بود جز همان تقدیس خودروئی و دعوت به مبارزه در چارچوب قوانین ارتجائی حاکم. در این مورد در "ستاره سرخ" شماره ۲۹-۲۸ چنین

*- منظور مقاله "پیش بسوی پیوند با جنبشهای توده‌های" ستاره سرخ ۲۸ و ۲۹ است.

کرد، سپس در شماره ۴۶ "ستاره سرخ" بخشی از "انتقاد" کادر مذکور بیرون کشیده شده و "پاسخی" در مورد آن آمده است که مقایسه آن با نامه و انتقادات کادر مورد بحث گویای آنستکه گردانندگان "ساحت" چگونه مضمون اساسی مسئله را مسکوت گذارده و با طرح مسئله‌ای دیگر به شیوه از در عقب وارد شدن به بیان نظریه اکونومیستی خود با شیوه‌ای کاملاً زیرکانه پرداخته‌اند. آنها در حالیکه، به روشنی از عدم ضرورت ارجحیت کار سیاسی و تشکیک دهی سخنی نگفته‌اند ولی با طرح اینکه "توجه به ناموزونی سطح آگاهی توده‌ها دست به کار سازماندهی در میان آنها" باید زد باز هم از اهمیت درجه اول بودن کار سیاسی و تشکیک سیاسی کاسته و آنرا هم سطح با تشکیک‌هایی از قبیل "باشگاه یا اتحادیه" مورد نظر کادر منقد و برجسته "ساحت" قرار دادند.

نظریه اکونومیستی "ساحت" نظریه‌ای سیستم یافته است. اگر نظریه "ایجاد حزب در روستا" گذرا بوده و برای مدتی نیز در التقاط با نظریه اکونومیستی درآمده بود ولی نظریه دومی بسرعت جنبه‌ی غالب یافته و اساس شش‌سی ارتجاعی و بمراتب خطرناک‌تر امروزی "ساحت" را بوجود آورده است. با اینکه نظریه "ایجاد حزب در روستا" در ظاهر امر نظری "چپ‌نما" مینمود ولی هسته اساسی آن کاملاً راست بوده و از همین رو نیز براهتی میدان را کاملاً برای غالب شدن نظریه اکونومیستی و بالمآل شش‌سی ارتجاعی امروزی "ساحت" خالی کرد. لیکن در آن دوره گذرا نویسنده در ابتدا دچار این اشتباه بود که این دو نظریه نمیتوانند در ادغام هم و در کنار هم وجود داشته باشند. پس در نتیجه بایستی نظریه "ایجاد حزب در روستا" جنبه غالب را داشته و نظریه اکونومیستی بصورت ناروشنی‌هایی در بیان موضوع طرح گردیده باشد که رشد این نظریه و اختلافات درونی، نادرستی این برداشت را روشن ساخت. در مباحث درونی آنروزی مدافعین اکونومیسم از پذیرفتن هر انتقادی حتی در مورد موجود بودن ناروشنی‌هایی سر باز زده و فقط بذر "ما اکونومیست نیستیم" کفایت میکردند (همانطوریکه امروز هم برای توده فریسی ادامه میدهند) و از پرداختن بموارد مورد بحث و انتقاد طفره میرفتند. سپس از مباحثاتی چند در سطح کارکنان "ستاره سرخ" و رهبری خارج در مورد وجود نکته نظرات اکونومیستی در نشریات "ساحت" خواهان آن شدم که "مطالعه دقیق آنچه باید کرد را در دستور کار قرار دهیم" زیرا "متأسفانه آنچه که در بخشی از توده

یا سازمانهای دیکراتیک که این نیز میتواند در سطوح مختلف با خواستههای مختلف
 و با محدوده کار مختلف باشد. اما آنچه که در مرحله اول، اهمیت درجه اول کسب
 میکند، این است که با چه هدفی آغاز سازماندهی کرده و آنرا چگونه دنبال میکنیم
 . . . بر جسته نمودن اهمیت تشکل سیاسی بهیچوجه بدین معنی نیست و نخواهد
 بود که از سازماندهی تودهها در سطوح دیگر حال چه تیم فوتبال و باشگاه و چه
 اتحادیه و غیره باشد چشم پوشی کرده و آنرا از نظر دور بداریم . . . هیچگاه
 چگونگی تشکل و کوشش در جهت تشکلدهی تودهها را بدون مشخص نمودن چسبه
 میباید به چه چیزی خدمت کند دنبال نباید کرد و همه را یکسان و در یک سطح
 قرار نداد و نادرست خواهد بود اگر بگوئیم برای تشکل کردن تودهها، ممکن است
 تیم فوتبال و باشگاه درست کنیم، اتحادیه درست کنیم و یا افراد پیشرو را به سازمان
 کمونیستی جلب کنیم. این یکسان قرار دادن عدم درک صحیح از وظیفه مرکزی مار-
 کسیست - لنینیستها و از خدمت لازم در جهت انجام موفقیت آمیز آن است. صحیح
 اینست که بگوئیم مارکسیست - لنینیستها میباید در تشکل نمودن تودهها تمام کوشش
 و هم خود را بکار برند که هسته مرکزی این تشکلدهی را تشکلدهی کمونیستی
 تشکیل میدهد و در زمان حاضر بیش از هر تشکلدهی دیگری ضروری است و بانجام
 وظیفه مرکزی خدمت خواهد کرد. در مورد ارجحیت کار سیاسی ضرورت مطالعه
 دقیق و عمیق چه باید کرد، لنین کبیر را توصیه میکنیم. این امری کاملاً بدیهی است
 که بدون ارجحیت دادن بکار سیاسی، قادر بایجاد حزب کمونیست و آگاه یا بسیج و
 تشکل ساختن تودهها بمنظور سرنگونی رژیم کنونی و تغییر سیستم موجود نخواهیم
 شد و کار اقتصادی و صنفی، چنین ضرورتی را برای تودهها باثبات نخواهد رسانید.
 ما در آینده در طی مقاله‌ای، در این مورد بیشتر توضیح خواهیم داد.

این پاسخ به کادر "ساحت" میبایستی در ستون "ستاره سرخ و خوانندگان" تحت
 پاسخ به خواننده‌ای آورده میشد. لیکن بدان علت ظاهری که گویا به پلمیک با
 "خواننده" برخاسته است و با انتقاد از مواضع اتخاذ شده در ضمیمه "ستاره سرخ"
 شماره ۱۴ نبرد اخته است تصویب نگردید و مجدداً قرار شد که "تصحیح نامه" مواضع
 آن شماره توسط رهبری خارج انجام گیرد. امری که باز هم انجام نگرفت. علت این‌ها
 اساساً بایستی در ناتوانی موضع گیری صریح علنی در آن اوضاعی که مبر اکونومیسم
 بودن از جانب بسیاری از نیروهای خلقی به حق به "ساحت" زده میشد، جستجو

نوشتن چنین تصحیح نامه‌ای را پس از اینکه خود برای شماره بعدی آماده نکردند، بر عهده نویسنده بر مبنای پاسخگویی به نوشته یکی از کارها و در ضمن آن پاسخ - گوئی پس گرفتن نکات طرح شده در ضمیمه ستاره سرخ شماره ۱۴۱، نهادند. انتقاد " کار مذکور چنین بود: " در چند جا که صحبت از تشکل توده میشود تشکل سیاسی می‌آید. در میان توده‌ها و نوع کار باید کرد: کار کمونیستی و کار دموکراتیک. و کار دموکراتیک را نمیتوان با کار کمونیستی قاطی کرد چه در این صورت از توده‌ها جدا خواهیم شد. [تا اینجا درست] ما در میان توده‌ها کار میکنیم، به آگاه، بسیج و تشکل کردن آنها در سطوح مختلف میپردازیم. حال ممکن است تیم فوتبال و باشگاه درست کنیم، اتحادیه درست کنیم و یا افراد پیشرو را با سازمان کمونیستی جلب کنیم و روشن است که هدف ما از کار در میان توده‌ها در شرایط کنونی خدمت به وظیفه مرکزی است. بنابراین گفتن این که باید تشکل سیاسی بوجود آورد و ارجحیت را بکار سیاسی و سازماندهی سیاسی داد نادرست و یکجانبه است و این باعث جدا ماندن ما از توده‌ها خواهد شد.

در پاسخ باین کار اگونیست که در ارتباط نزدیک با رهبری خارج نظریات خود و اکثریت آنها را فرموله کرده و بعنوان "انتقاد" ارائه داده بود از جمله چنین آورد شده بود: " در آنچه از نامه تو آوردیم و مقوله جدا از یکدیگر مورد بحث قرار گرفته است. اول مسئله چگونگی کار دموکراتیک و کار کمونیستی که در این مورد با تو هم عقیده‌ایم و می باید تأکید نمود که با وجود ارتباط لاینفک بین این دو کار نباید این دو را با هم قاطی کرد و فقط احیاناً بکار دموکراتیک صرف یا فقط بکار کمونیستی پرداخت. در این مورد لازم باشماره است که از کار دموکراتیک نیز نباید تصور فقط تبلیغ برای خواستهای صنفی را درک کرد، چه مفهوم کار دموکراتیک بسیار وسیعتر از این است و کل مسائل انقلاب دموکراتیک نوین را شامل میگردد یعنی هم زمینه خواستهای فوری صنفی و هم زمینه مسایل سیاسی را تا سرنگونی رژیم و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق. در مورد نکته دیگر یعنی تشکل سیاسی توده‌ها باید یاد آور شویم که تأکید ما در مورد تشکل سیاسی کاملاً بجاست و بینهایت نیز ضروری می باشد. . . . زمانیکه در میان توده‌ها کار میکنیم در مقابل ما از لحاظ سازماندهی در میان توده‌ها دو کار قرار دارد، یکی تشکل نمودن پیشروترین، انقلابی‌ترین، وفادارترین و پیگیرترین آنها در سازمان کمونیستی و دیگری تشکل نمودن وسیعترین توده‌ها در سازمان

چهارم کاملاً مخالف بوده و هستند. «توافق» آنها با نکته اول تنها بدان خاطر است که از ضرورت شرکت در مبارزات کنونی زحمتکشان بصورت عام صحبت می‌شود و بطور مشخص به اهمیتها اشاره نمی‌گردد. لذا آنها میتوانند بر این گفته عمام سیاست مشخص خود یعنی «باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد» «هر حرف و عطلی که از سطح توده‌ها دور باشد برای توده‌ها بیگانه است» «باید» بخاطر حرکت از سطح توده‌ها «در مبارزات شرکت جست، برای «مبارزه در راه معیشت و دمکراسی...» اهمیت بیشتری «فائل شد و انواعهم را پیاده کنند. لیکن در آن نوشته، چهار نکته بر شمرده شده در ارتباط لاینفک با یکدیگر آورده شده بود و جز این نیز نمی‌تواند باشد. آنها در ابتدا با نکته دوم مخالفت نمودند چون تبلیغ‌شان بر این پایه قرار داشت که از اکنون بایستی نیروی عمده را در روستاها و فعالیت عمده را در میان دهقانان متمرکز ساخت زیرا که حزب کمونیست در روستا ایجاد می‌گردد!!! (رجوع شود به بحث «ساحت» و «حزب»). با نکته سوم آنها مخالفت کردند، زیرا اهمیت درجه اول را به کار سیاسی، بسیج و تشنگ سیاسی و مبارزه سیاسی نمی‌دهند، با نکته چهارم مخالفت نمودند، زیرا اولاً فعالیت، بسیج و تشنگ سیاسی را در درجه اول اهمیت ندانسته بلکه فعالیت در زمینه اقتصادی و توسعه و تشنگ مبارزات اقتصادی را وظیفه مهم انقلابیون میدانند، ثانیاً ارجحیت کار کمونیستی و تشنگ دمی مخفی کمونیستی را در حال حاضر قبول ندانسته و مبلغ و پیرو توسعه کار علنی و سندیکالیستی هستند و ثالثاً ضرورت تشکیل اتحادیه‌های مخفی را که بنا بر شرایط فاشیستی حاکم بر ایران هم ضروریست و هم از محدودی تنگ اقتصادی در چارچوب قوانین فراتر رفته و تا سطح مبارزه برای خواسته‌های سیاسی در محدوده انقلاب دمکراتیک نوین نیز خواهند رسید و در نتیجه علاوه بر صنفی بودن، خصالتی سیاسی نیز میگیرند، قبول ندارند.

هنوز چند روزی از پختن این شماره نگذشته بود که سیل نامه‌های اعتراضی اکونومیست‌های کارگشته روان شد و فرصت طلبانی هم که با مقالات این شماره توافق کامل خود را قبلاً اعلام داشته بودند به ضجه درآمدند و بالاخره رهبری بخش خارج صوبه را گذرانید که قبلاً بدان اشاره رفت (رجوع شود به صفحه ۳۶). با اینکه در آن صوبه قرارگزارده شده بود که در شماره بعدی «ستاره سرخ» توضیحات مورد نظر شما را انجام گیرد ولی این عمل هیچگاه انجام نپذیرفت. جریان امر نیز بدینقرار بود که

آقایان، عقب نشینی اجباری فرصت طلبانه‌ای بود برای جمع آوری نیرو و حمله بعدی به شان. در مقاله مذکور از جمله چنین میخوانیم: "باین وظیفه یعنی شرکت در مبارزات توده‌ها و بسیج و تشکل سیاسی آنها بخصوص در زمان فعلی که هر روزه مبارزات کارگران، دهقانان و روشنفکران در سطح گوناگون رشد و گسترش یافته و نا رضایتی افزایش روزافزون مییابد، می باید با حساسیت بمراتب بیشتر از گذشته برخورد نمود. از اینرو ضروریست که مارکسیست - لنینیستهای ایران بیش از پیش میان کلبه طبقات و انتشار خلقی بخصوص کارگران و دهقانان رفته و در راه بسیج و تشکل سیاسی آنها فعالانه کار کنند و در شرایط کنونی جنبش اهمیت خاصی را به بسیج و تشکل کارگران بدهند. اما هیچگاه نباید بدین علت از اهمیت و ضرورت کار در میان سایر طبقات و انتشار بخصوص دهقانان کاسته شود. در شرایط کنونی ایران می باید عمدتاً و در درجه اول از طریق شرکت مستقیم در مبارزات کارگران، دهقانان، روشنفکران و سایر اقشار و طبقات خلقی و در تماس نزدیک با آنها به بردن آگاهی سیاسی به درون آنها و بسیج و تشکل سیاسی آنها در دو سطح کمونیستی و دمکراتیک - با توجه به ارجحیت کار کمونیستی و تشکل دهی مخفی کمونیستی در حال حاضر - پرداخت".

در این چند سطر کوشش باین بود که چند نکته اساسی بازگو گردد، نکاتی که در زمان کنونی نیز صحیح میباشند. یکم اینکه: باید در مبارزات کارگران و دهقانان چه در زمان کنونی و چه در مواقع فروکش آنها شرکت نمود و بمنظور بسیج و تشکل آنها در تماس نزدیک با آنها درآمد. دوم اینکه: در زمان کنونی جنبش ما که محروم از حزب کمونیست است باید اهمیت خاص را از فعالیت در بین طبقات و اقشار خلقی، به بسیج و تشکل کارگران داد. سوم اینکه: بایستی به بردن آگاهی سیاسی بدرون توده‌ها - و در زمان کنونی بخصوص کارگران - ارتقاء آگاهی سیاسی آنها، بسیج و تشکل آنها توجه درجه اول و عمده را نمود و مبارزات اقتصادی بایستی در خدمت رشد مبارزه سیاسی گرفته شود. چهارم اینکه: بسیج و تشکل سیاسی توده‌ها منی - بایستی در دو سطح کمونیستی و دمکراتیک (ناشی از مرحله انقلاب ایران) انجام گیرد که در زمان حاضر بعلمت نبودن حزب کمونیست، ارجحیت به کار کمونیستی است و میبایستی بسیج و تشکل سیاسی توده‌ها در سطح دمکراتیک به بسیج و تشکل آنها در سطح کمونیستی خدمت کند و نه بالعکس.

گردانندگان "ساحت" با نکته اول موافق داشته و دارند ولی با نکات دوم، سوم و

در خدمت انقلاب تبدیل نخواهد شد. باز برای چندمین بار بایستی تکرار کرد که وظیفه يك کمونیست، وظیفه يك گروه یا سازمان کمونیستی و وظیفه حزب کمونیست در این نیست که تبلیغات اقتصادی را در اهمیت درجه اول قرار دهد و برای تبلیغات و فعالیت‌های سیاسی، اهمیت درجه چندم قائل شود. کمونیستها در ضمن این که میبایستی در مبارزات اقتصادی توده‌ها شرکت کنند و میبایستی مبارزات اقتصادی توده‌ها را تبلیغ نمایند ولی هیچگاه مجاز نیستند که اهمیت درجه اول را برای آن قائل شوند، هیچگاه مجاز نیستند چنان وانمود کنند که اهمیت مبارزات اقتصادی پیش از مبارزات سیاسی است و هیچگاه مجاز نیستند بپندارند و این پندار واهی را نیز بدیگران سرایت دهند که گویا احتیاجات و مسایل مشخص مبارزه اقتصادی و سیاسی روز (بزعم "ساحت" موکراسی) پایه وظیفه انقلابی میبایستی باشد. این الفبای مارکسیسم است و هر آنکس که این را نفی کند، مارکسیسم - لنینیسم را نفی کرده است. آیا گردانندگان "ساحت" از این الفبای اطلاع بی اطلاعند؟ مسلماً نه. ولی با وجود این اطلاع آنرا نفی میکنند. لنین میگوید: "سوسیال دموکراسی انقلابی مبارزه برای اصلاحات را مانند جزئی در مقابل کل، تابع مبارزه انقلابی در راه آزادی و سوسیالیسم مینماید" (چه باید کرد). اما "ساحت" بما اندرز میدهد که به رهنمودهای لنین گوش فرادهیم و مبارزه برای اصلاحات در زمینه "معیشت و دموکراسی" را بعنوان مبارزه‌ای که "اهمیت بیشتر" دارد بدانیم و "پایه وظیفه" خود قرار دهیم - و این اندرزهای "ساحت" هیچگونه قرابتی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد.

ه - تجربه با "ساحت"

ذکر یکی دو مورد از برخورد های متعدد ی که درباره نظریات اکونومیستی "ساحت" بهنگام فعالیت در آن سازمان ما بین نویسندگان و گردانندگان "ساحت" بوجود آمد، بمنظور آشنا شدن خواننده به عمق انحرافات این جماعت ضروری بنظر میرسد. همانطور که در قبل آورده شد، نوشتن مقالات ضمیمه "ستاره سرخ" {۱} بسرعه نویسنده نگذارد شده بود. مقاله نوشته شده بحثهای طولانی را بدنبال داشت. این بحثها چه در زمان تصویب مقاله و چه پس از آن دوام یافت و در واقع امر ادامه بحثی بود که از قبل به پیش آمده بود. فرصت طلبان شرکت کننده در آن جلسه کارکنان "ستاره سرخ" بالاخره توافق مصلحتی خود را با چاپ مقاله اعلام داشتند و مقاله به اتفاق آراء به تصویب رسید. بعدها معلوم شد این اقدام و توافق ظاهری

اجرای قانون اساسی و آزادیهای بورژوازی است زیرا که ارتباط لاینفک دموکراسی با استقلال کشور یعنی سرنگونی رژیم و بیرون راندن امپریالیستها قطع گردیده است (اهمیت بیشتر دارد و بایستی مورد تاکید قرار گیرد، در حالیکه مبارزه برای استقلال کشور و سرنگونی رژیم منفور و خائن پهلوی در درجه اهمیت بعدی میباشد. برای اینان تبلیغ در مورد معیشت و دموکراسی اهمیت بیشتر دارد ولی تلاش خستگی ناپذیر و پیگیر برای بردن آگاهی سیاسی بدرون توده‌ها یعنی افشاگریهای همه جانبه سیاسی در سطح انتشاراتی و بطور شفاهی، یا ترویج ایده خصومت نسبت به رژیم طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم، تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، توضیح ضرورت سازماندهی سیاسی، انقلاب مسلحانه و... اهمیت کمتر مییابند. باین نظر چه میتوان گفت؟ مگر این همان تئوری مارتینفی نیست که میخواست توده‌ها را با وعده نتایج محسوس به سازش با بورژوازی بکشاند؟ مسخره - تر اینکه "ساحت" معتقد است "تامین منافع زحمتکشان" از طریق "مبارزه در راه معیشت و دموکراسی" حاصل میگردد و این اراجیف را نیز تحت نام مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون بخورد اعضا' و هواداران خود میدهد. این چیزی نیست جز بی حیثیت کردن مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون. هر آنکس بیندارد که گویا "تامین منافع زحمتکشان" از طریق "مبارزه در راه معیشت و دموکراسی" به دست خواهد آمده یک کونیست نیست بلکه یک اکونومیست تمام عیار و رفرمیست لیبرال است. تا حال در کجای دنیا اتفاق افتاده که منافع زحمتکشان از این طریق تامین شده باشد. مگر در آنها اتحادیه کارگری در زیر کنترل بورژوازی لیبرال، تحت این عنوان زحمتکشان را باین بیراهه نکشید هاند و این تصور واهی را تعمیرکنند که گویا منافع - شان از این طریق تامین خواهد شد؟ حتما "ساحت" فرور نمره بر خواهد کشید که آنان نیت بد دارند در حالیکه اینان "خوش نیت" هستند. آقایان آنچه که تعیین کننده است نیت انسانها نیست، بقول معروف دوزخ هم با نیت خوب بر پا شد. نیت تعیین کننده سیاست و عمل است نه نیت. سیاستی که شما پیشنهاد میکنید و طریقی که برگزیده‌اید معیار تعیین کننده است. و این چیزی نیست جز همان غرق ساختن توده‌ها در یک مبارزه اقتصادی بی انتها در تحت عناوین گوناگون از جمله مراحل سه گانه. مبارزه و حرکت از سطح توده‌ها، پایه قرار دادن مسایل مشخص روز و انواعهم. مبارزه‌ایکه شما پیشنهاد میکنید، علیرغم ادعاهای دروغینتان هیچگاه به مبارزه سیاسی

مبارزه برای از میان برداشتن آنها یعنی تغییر سیستم موجود آگاه نمود. ولی اگر بمانند "ساحت" بخواهیم تنها مبارزه در محدوده مسایل و احتیاجات مشخص روز را پایه وظیفه انقلابی قرار دهیم، روشن است که با مفهوم لغت انقلابی را نمیدانیم یا اینکه برای فریب و سوءاستفاده آنها بکار بردن ما. اگر چنین محدود ساختن مبارزه بتواند پایه وظیفه‌ای باشد، مسلماً پایه هر وظیفه‌ای تواند بود جز وظیفه انقلابی، اما "ساحت" که بر اکنومیسیم ریشمندی امید است چیزی جز تکرار ابلهانته‌هاست مارتنیفا در جمله بندیها و الفاظی دیگر برای گفتن ندارد. او معتقد است که "توده‌ها ابتدا برای خواسته‌های مشخص و قابل لمس و تا اندازه‌ای محدود، حاضر به مبارزه‌اند" (توده ۲۲) و این خواسته‌های مشخص و قابل لمس و تا اندازه‌ای محدود "احتیاجات و مسایل مشخص سیاسی و اقتصادی روز" آنها هستند که بایستی انقلابیون "بر پایه آن بوظیفه انقلابی خود عمل کنند" و روشنتر اینکه باید "وضع موجود مبارزه را در نظر گرفت و از آنجا حرکت کرد" (ستار سرخ شماره ۱۳). مارتنیفا روسی این پدر معنوی اگو-نومیستهای امروزی ایرانی نیز چیزی جز اینها نمی‌گفت. او مدعی بود که: "اینگونه خواسته‌ها باندگ توخالی نخواهد بود زیرا که وعده نتایج معین محسوسی را میدهد و ممکن است از طرف توده کارگر جدا پشتیبانی شود" (نقل توسط لنین در "چگونه باید کرد")، می بینیم که اگر مارتنیفا معتقد بود این خواسته‌ها بعلت نتایج محسوسشان ممکن است مورد پشتیبانی توده کارگر قرار گیرد، "ساحت" حتی نظریات او را تکامل هم داده و حکم صادر میکند که توده‌ها برای این خواسته‌ها "حاضر مبارزه‌اند" و انقلابیون نیز بعلت "قابل لمس و تا اندازه‌ای محدود بودن این خواسته‌ها" بستی "از آنجا حرکت کنند و قس علیهذا" در سندی* از نیمه دوم سال ۱۹۷۳ چنین میخوانیم: "در تبلیغ مبارزات خلقها باید باین مسئله توجه کنیم که مردم مسالین درازی است در چهار زمینه (مبارزه برای معیشت، د مکراسی، استقلال، ترقی و پیشرفت) مبارزه میکنند. در اوضاع کنونی مبارزه در راه معیشت و د مکراسی بخاطر تأمین منافع زحمتکشان برای ما اهمیت بیشتری داشته و در تبلیغات بایستی مورد تأکید قرار گیرد". برای "ساحت" مبارزه در راه معیشت و د مکراسی (منظور "ساحت")

* در تنظیم این سند شرکت داشتیم. مخالفت من با سیاست فوق و برخی نکات دیگر در آن سند نتوانست مانع تصویب آنها گردد. اینموارد با اکثریت آراء تصویب رسیدند.

در اینکه روشنفکران انقلابی بایستی این احتیاجات و مسایل را بشناسند هیچ‌شکی نیست ولی اگر بخواهند این احتیاجات و مسایل مشخص‌روز را پایه انجام وظیفه خود بدانند، این هر چیزی می‌تواند باشد جز وظیفه انقلابی. شاید برای کسیکه هنوز بعق اکونومیسم "ساحت" پی نبرده است تعجب‌آور باشد که چرا در زمانی که او از احتیاجات و مسایل مشخص‌سیاسی سخن می‌گوید فوراً بدنبال آن تأکید میکند که حتماً بایستی مربوطه "روز" باشند و انقلابیون اجازه ندارند در زمینه سیاسی نیز پا را از این حد فراتر نهند. همین تکیه بر روی قرار دادن مسایل و احتیاجات مشخص‌روز - حتی اگر سیاسی هم باشند - بعنوان پایه انجام وظیفه انقلابی، نشان‌دهنده‌ی عمق اکونومیسم "ساحت" است. لنین می‌گوید: "تئوریون‌نیسم، چنانچه بعضی‌ها گمان می‌کنند، بهیچوجه ناسخ و نافی هرگونه سیاست نیست، تئوریون‌نیون‌ها همیشه تا درجه معینی تبلیغات سیاسی و مبارزه سیاسی (لیکن نه مبارزه سوسیال‌دمکراتیک) نموده‌اند" (چه باید کرد). "ساحت" هم بصایل و احتیاجات سیاسی که بایستی پایه فعالیت انقلابیون قرار گیرد اشاره میکند لیکن در این میان دچار یک اشتباه بسیار بسیار کوچک!! میشود و آن اینکه فوراً خاطر نشان می‌سازد بایستی در محدوده خواست‌روز باشد و بزعم "ساحت" روشنتر یعنی اینکه در چارچوب قوانین حکومتی باشد تا اصول حق داشتن، سودجستن و اندازه نگه داشتن مراعات گردد (در صفحات بعد در این مورد اشاره خواهد شد). اما درست برعکس تصورات "ساحت" طبقه کارگر اساساً احتیاج به آن دانش سیاسی دارد که در ارتباط با تجربه شخصی و در مناسبات اقتصادی بدان آگاهی نمی‌یابد. بنابراین وظیفه یک انقلابی کونیست این نیست که مسایل مشخص سیاسی و اقتصادی روز طبقه کارگر را پایه کار خود قرار دهد بلکه برعکس وظیفه او اینست که در ضمن توضیح و پیشبرد ترکیب‌جدائی‌ناپذیر مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی، تربیت سیاسی توده‌ها از طریق بردن آگاهی سیاسی ب مفهوم کونیستی آن بدرون آنها و افشاگری‌های سیاسی بمنظور انجام وظیفه انقلابی در قبال کارگران یعنی بسیج و تشکک سیاسی آنها را پایه کار خود قرار دهد. اگر می‌پذیریم که چنین فعالیتی باید پایه فعالیت در بین توده‌ها باشد بنا بر این روشن است که میبایستی احتیاجات و مسایل مشخص روز توده‌ها را شناخت و در این زمینه نیز به افشاگری‌های همه جانبه سیاسی دست زد و توده‌ها را بعلل محرومیت‌ها و سیروزی‌های اجتماعی - سیاسی و اقتصادی‌شان و ضرورت

می‌رزمند. از اینروست که آنها میتوانند بدون کوچکترین شکایتی هرگونه سختی و دشواری مبارزات تلخ را تحمل کنند" (مبارزات در کوهستان چین گان). می‌بینیم که این آگاهی طبقاتی در پرتو تربیت سیاسی بدست آمده‌است و "پروسه طبیعی رشد" در جریان تجربه‌اندوزی توسط خود توده‌ها" و "... عامل ارتقاء آگاهی سیاسی و مبارزه نبوده‌اند. کمونیست‌های ایرانی نیز بر خلاف اراجیف "ساحت" موظفند که تربیت سیاسی توده را یعنی بردن آگاهی سیاسی بدرون توده‌ها و ارتقاء آگاهی سیاسی آنها را بعنوان مسئله‌ای کلیدی در دست بگیرند. بگذار "ساحت" فریاد بزنند که بدین ترتیب "عامل خارجی تحمیل می‌شود" "پروسه طبیعی رشد تضادها قطع میشود" و بدین ترتیب توده‌ها مجبور به انتخابی میشوند که "ناشی از رشد سیاسی درونی آنها نیست" و کمونیست‌های ایرانی را سرزنش کند که به توده‌ها ایمان ندارند، لیکن بدون توجه به نیشهای "ساحت" بایستی آموزش زبرین از لنین را همیشه در نظر داشت که: "شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مدار مناسبات کارگران با کار فرمایان میتوان برای کارگر آورد" (چه باید کرد). این آموزش بهیچوجه بمعنای پائین آوردن نقش توده‌ها نیست بلکه بیان این واقعیت است که کارگران و دهقانان در مبارزه اقتصادی خود بعلت تنگی چارچوب این مبارزه به آگاهی کمونیستی و ضرورت انقلاب و استقرار سوسیالیسم کمونیسم پی نخواهند برد. این آگاهی را تنها میتوان از بیرون این مبارزه برای آنها آورد و درست در همین جا و با موضع‌گیری صحیح یا ناصحیح در این مورد است که معلوم میگردد آیا ما میخواهیم توده‌ها را آگاه کرده و با بسیج و تشکل سیاسی آنها ایده انقلابی را به مادیت تبدیل کنیم یا اینکه میخواهیم دنباله‌روی از جریان خود بخویا بپردازیم و زحمتکشان را در یوغ بندگی بورژوازی نگه داریم.

۴ - محدودیت مبارزه در چارچوب مسایل مشخص روز

محدود ساختن مبارزه در چارچوب مسایل مشخص روزمره مبارزات اقتصادی و صنفی که نتایج محسوس نیز در بر دارند، تبلور دیگر اکونومیسم "ساحت" و یا طرح "حرکت از سطح توده‌ها" از زاویه دیگری است. در "ستاره سرخ" شماره ۱۸ میخوانیم: "اگر درست است که توده‌های مردم در ارتباط با احتیاجات و مسایل مشخص سیاسی و اقتصادی روز خود شروع بمبارزه کنند، پسر ضروری است که روشنفکران انقلابی این احتیاجات و مسایل را بشناسند و بر پایه آن بوظیفه انقلابی خود عمل کنند" (تکیه از من).

گفته شود که: کارگران و دهقانان، این پابرهنگان شهر و ده هستند که انقلاب را به پیش می‌برند و بدون شرکت آنها در انقلاب، پیروزی بهیچوجه حاصل نتواند شد. اگر کمونیستها نتوانند وسیعترین توده‌های خلق را آگاه، بسیج و متشکل کنند هیچگاه نیز نخواهند توانست انقلاب را بسر انجام پیروزمندش رهنمون گردند. برای نیل باین منظور می‌باید بدون توده‌ها رفت، در مبارزات آنها شرکت کرد، در کار تولیدی با آنها همراه بود، با آنها زندگی کرد، نیازمندیهای آنها را یافته و آنها را در حل آنها یاری رسانید و مهمتر از همه بایستی بشابه شاگردی متواضع از توده‌ها آموخت و تلاش پرثمر در ارتقاء آگاهی سیاسی آنها نمود.

اپورتونیستهای راست از توده‌ها بسیار دم می‌زنند و تلاشهای بسیار نیز برای ارتباط با توده‌ها بخرج میدهند. اما اینان بمنظور خدمت به توده‌ها و امر انقلاب نیست که خواهان ارتباط توده‌های هستند. بلکه نیت اینان در به انحراف گسائیدن توده‌ها است، در عقب نگه داشتن مبارزات توده‌های است، در پائین نگه داشتن سطح توده‌هاست و بالاخره سوء استفاده از جنبش توده‌ها برای معامله‌گری با طبقات حاکم است. اپورتونیستهای راست و از آنجمله اکونومیستها بجای ترغیب توده‌ها به پیشروی و تلاش خستگی‌ناپذیر در ارتقاء آگاهی سیاسی و مبارزات توده‌ها، آنها را به لنگان لنگان رفتن دعوت میکنند. اینان عوامفریبانه میکوشند که عقب ماندگی خود را بعنوان قانونی نضدی حرکت توده‌ها جا بزنند و از اینجهت برای مبارزه توده‌ها قانونمندی مسخره یک مرحله مبارزه اقتصادی، یک مرحله مبارزه سیاسی منتج از رشد طبیعی مبارزه اقتصادی و یک مرحله مبارزه قهرآمیز سرهم‌بندی میکنند تا توده‌ها را برای همیشه در همان مرحله اول از تئوری مراحلشان نگهدارند. اینان بخوبی میدانند که کارگران و دهقانان در مبارزه اقتصادی خود "بتدریج خودشان" و "در جریان تجربه‌اندوختن توسط خود" (توده ۲۲) بدون آنکه آگاهی سیاسی بمفهوم کمونیستی بدون آنها برده شود، بضرورت مبارزه سیاسی قاطع و پیگیر دست نخواهند یافت. آری اینان به این مسئله آشنائی دارند و لذا آنچه که سبب میگردد به ارائه تزه‌های اکونومیستی به-پردازند، ضعف معرفتی‌شان نیست بلکه موضعگیری سیاسی‌شان است.

رفیق مائوتسه دون میگوید: "سربازان ارتش سرخ در پرتو تربیت سیاسی، همگی آگاهی طبقاتی یافته‌اند و ضرورت تقسیم اراضی، استقرار قدرت سیاسی، تسلیح کارگران و دهقانان را درک کرده‌اند و میدانند که بخاطر خود، بخاطر کارگران و دهقانان

دهند. استالین کبیر در کتاب "در باره ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی" پس از ذکر این نقل قول از مارکس که: "تئوری همیشه در توده‌ها نفوذ کند خود یک نیروی مادی میشود" میگوید: "بنابراین حزب پرولتاریا برای اینکه بتواند در شرایط مادی زندگی جامعه تاثیر کرده، تکامل و بهبودی جامعه را تسریع نماید، باید نظریات اجتماعی خود را به آن ایده اجتماعی متکی سازد که صحیحاً مابین حوائج تکامل حیات مادی جامعه باشد تا بتواند توده‌های عظیم مردم را به جنبش آورد، مجتهدان کند و آنها را در سپاه عظیم پرولتاریائی که آماده در هم شکستن نیروهای ارتجاعی و باز کردن راه برای قوای پیشرو جامعه میباشند متشکل سازد. یکی از علل مغلوبیت اکو-نومیستها و منشویکها این بوده که آنها از رل تشویق کنند، سازمان دهند و تبدیل کنند تئوری پیشرو و ایده مترقی غافل بوده، مجدوب ماتریالیسم افواهی عامیانه شد و بودند و بهمین جهت زلشان تقریباً به صفر رسیده و حزبشان به بطالت و رکود محکوم گشت".

"ساحت" نیز همانند اکونومیستها ی روسی در توجیه فلسفی "نظریات اکونومیستی اش این را از خواننده میخواهد که توده‌ها زمانی قادر به انتخاب هستند که این انتخاب ناشی از رشد سیاسی درونی "باشد"، عامل خارجی "نبایستی نقش بازی کند یا به بیان "ساحت" تحصیل "شود چونکه" پروسه طبیعی رشد تضادها قطع میشود. نتیجه اینکه شعور سیاسی طبقاتی را نبایستی بدرون پرولتاریا بردن نقش عناصر آگاه فقط در آن خلاصه میگردد که "بخاطر حرکت از سطح توده‌ها خود رابسه مبارزه توده‌های بیاندازند"، چنین توصیه‌هایی هیچ چیز نیست جز پائین آوردن نقش عنصر آگاه، جز صدور فرمان به دنبالروی از جنبش خود بخودی و جز تلاش در محدود نگاه داشتن مبارزات توده‌های. لنین در مجادله با اکونومیستهای روسی میگفت: "هر گونه سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود بخودی کارگری، هرگونه کوچک کردن نقش عنصر آگاه یعنی نقش سوسیال دمکراسی، در عین حال معنایش اعم از اینکه کوچک کننده بخوهد یا نخواهد - تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است". و "ساحت" درست انجام همین عملی را که لنین تقبیح میکرد بر عهده گرفته است.

بمنظور جلوگیری از توجیه‌گریهای "ساحت" در مورد مشی اکونومیستی اش که همیشه تلاش داشته و باز هم تلاش خواهد کرد با پرچم درونین "توده‌خواهی" چماق تکفیر ضد توده‌ها بودن را علیه هر منقد اکونومیسم بردارد، با وجود توضیح واضحات باید

راپروسه‌های طبیعی است و رشد آنها تنها در صورت طی نمودن این پروسه طبیعی
 و بدون دخالت عامل خارجی بایستی باشد. بررسی مسایل اجتماعی با چنین سر
 داشتی از قانون تضاد ناچارا بدانجا خواهد انجامید که "رشد سیاسی درونی"
 نیز بایستی پروسه طبیعی خود را طی نماید و بالاخره اینکه بدون دخالت عامل
 خارجی بایستی مراحل مبارزه اقتصادی، منتج از آن سیاسی و سپس قهرآمیز طی
 گردد و بزبان ساده یعنی اینکه بایستی از تئوری مراحل پیروی کرد و گرنه "پروسه
 طبیعی رشد تضادها قطع میشود". و جالبتر اینکه چند سطر بعد از این فلسفه
 باقی است که رهنمود مشخصانه‌های را که از او قیلا آورده شد و در اینجا هم ضرورت
 تکرار دارد تحویل خواننده میدهد و آن اینکه؛ "هنگامیکه می‌گوئیم پروسه طبیعی
 رشد مبارزه بسط قهرآمیز از مراحل مبارزه اقتصادی و سیاسی غیر قهرآمیز
 میگذرد درست باین علت است که توده‌ها، ابتدا برای خواسته‌های مشخص و قابل
 لمس و تا اندازه‌ای محدود، حاضر بمبارزه‌اند، وقتی قدمی در راه این مبارزه
 بگذارند، بتدریج خودشان در عمل درمی‌یابند که برای رسیدن به آن خواسته‌ها
 باید ابتدا خواسته‌های ریشه‌ای‌تری را مطرح کنند و برای این منظور لازمست که
 بیشتر و عمیقتر مبارزه کنند" و "السخ" می‌بینیم که هسته اساسی انتقاد "ساحت" را
 پیروان مشی چریکی، این مسئله تشکیل میدهد که چرا این مبارزین از جنبش خود-
 بخودی دنبال‌رو نمیکنند و نصیحت‌آرند که توده‌ها "بتدریج خودشان در عمل"
 در یابند که بایستی "خواسته‌های ریشه‌ای‌تری را مطرح کنند". و اساسا انتقاد
 مبنی بر ضرورت کار سیاسی، بردن آگاهی سیاسی بدرون توده‌ها و درگیر نمودن
 آنها در مبارزه سیاسی ندارند. تمام تلاش "ساحت" در اینجا به‌رحال متوجه
 این است که بزبان بی‌زبانی بخواننده خود بفهماند که تجربه مستقیم توده‌ها همه
 چیز و تئوری انقلابی هیچ چیز، مبارزه‌ای که هست همه چیز و مبارزه‌ای که بایستی
 باشد هیچ چیز، گردانندگان "ساحت" از شنا کردن اینرا میفهمند که بایستی
 بمانند مرده ماهی خود را بدست امواج آب سپرد و تنها حرکت در جریان آب را
 و آنهم بدینسان، پذیرا شد. بزعم اینان نقش کمونیستها در جریان مبارزات
 توده‌ها بایستی چیزی باشد بمانند نقش آن مرده ماهی در جریان حرکت آب. بزعم
 "ساحت" انقلابیون بایستی خود را تنها تابع "پروسه طبیعی رشد تضادها" و
 "رشد سیاسی درونی" نموده و نقش خود را بعنوان "عامل خارجی" به صفر تقلیل

جریان دارد. به این مهم پی بردن است پس چرا باز هم از ضرورت بردن آگاهی سیاسی بدون کارگران سخن گفته میشود. افسوس و صد افسوس که طبقه کارگر میهن ما در اثر کم توجهی مارکسیست-لنینیستها هنوز بدین آگاهی دست نیافته است و بدون فعالیت پیگیر و بدون وقفه کمونیستها در بردن آگاهی سیاسی بدون طبقه، خود شخصا در تجربه مبارزه اقتصادی بدان دست نخواهد یافت. لیکن "ساحت" قصد دارد در زیر پرچم دروغین "توده خواهی" چنان وانمود سازد که گویا توده کارگری "در جریان تجربه اندوزی توسط خود" (توده ۲۲) از مبارزه اقتصادی و صنفی به دانش مارکسیستی - لنینیستی آگاهی خواهد یافت و در نتیجه بردن تئوری انقلابی بدون کارگران ضرورتی حیاتی ندارد. گردانندگان "ساحت" برای توجیه این نظریه اکتونومیستی شان به فلسفه بافی خند آوری نیز دست میزنند. آنها مدعی اند: "هنگامیکه یک گروه مسلح در یک منطقه روستائی مستقر میشود، خواه نا خواه با ارتش ارتجاعی درگیری بوجود میآید، قبل از اینکه رشد تضادهای طبقاتی در محل غالبترین شکل مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه را در آن محل اجتنابنا پذیر کرده باشد، این شکل بطور مصنوعی و توسط عامل خارجی نسبت به مردم محل، به آن تحمیل میشود. نتیجه اینکه پروسه طبیعی رشد تضادها قطع میشود و فرصت امکانات رشد سیاسی توده های محل که بعلمت شرایط محیطنا چارایا باید پروسه های تدریجی و طولانی باشد، از بین میروند. توده های دهقانی و کارگری با جنگی روبرو میشوند که خود را در آن شریک و سهیم نمی بینند و قبل از اینکه بسطح آگاهی لازم رسید باشند که مایل و مصمم بشرکت در آن باشند، در مقابلشان یک انتخاب سخت و اجباری قرار میگیرد؛ باید اجبارا بین گروه شورشی و نیروی دولتی یکی را انتخاب کنند. در حالیکه این انتخاب ناشی از رشد سیاسی درونی آنها نیست، بلکه در اثر جبر وقایع محیط است". (توده ۲۲ - تکیه از من). ضروری بود که این نقل قول بلند بالا آورده شود تا روشن گردد که "ساحت" چگونه برای "مبارزه" با مشی مسلحانه جدا از توده به فلسفه بافی - ونه توضیح فلسفی - متوسل شده و خود بانحراف راست و بینهایت خطرناکی میافتد. آنچه که "ساحت" هرگز نفهمیده و آنطور هم که پیدا است هرگز نخواهد فهمید، ماتریالیسم دیالکتیک و قانون تضاد - هاست. در بخش "ساحت و حزب" دیدیم که قانون مسخره ای را بنام قانون تضاد جا میزنند. اینجا هم باز دست به فلسفه بافی میزند تا "ثابت" کند که تضادها

این ایده راه‌سلما بدان شرط که مبلغ یا مروج وارد باشد بدانسان با او برخورد کند که این ایده را در دسترس او قرار دهد و قادر باشد آنرا بزبان قابل فهم و با اکتفا بواقعیات آشنا برای او در زندگی روزمره توضیح دهد، درک خواهد کرد. این شرط همچنین برای توضیح شرایط مبارزه اقتصادی نیز لازم است. در این عرصه نیز یک کارگر ساده از اقتدار پائین یا میانه هم در موقعیتی نیست که ایده عام مبارزه اقتصادی را خوب کسب کند. این ایده را تعداد کم کارگران متفکر کسب میکنند که توده‌ها بحکم غریزه و خواسته‌های بلاواسطه و نزدیک از آنها پیروی مینمایند. و همینطور در عرصه سیاست: ایده عام مبارزه سیاسی را سلما فقط یک کارگر متفکر کسب خواهد کرد و توده از او پیروی میکند، زیرا توده بخوبی فقدان آزادی سیاسی خود را حس میکند، زیرا خواسته‌های بلاواسطه روزانه بطور مداوم او را با لگنه اشکال ممکنه ظهور انقیاد سیاسی متصادم میسازد. در هیچ جنبش سیاسی یا اجتماعی و در هیچ کشوری هرگز هیچگونه رابطه دیگری بین توده‌ی طبقه مربوطه یا خلق با معدود کم‌نمایندگان متفکر طبقه یا خلق وجود نداشته و نمیتوانسته داشته باشد بجز این یکی که: رهبران یک طبقه معین، همیشه و همجا پیشروترین و آگاه‌ترین نمایندگان آن هستند. در جنبش کارگری روسیه نیز بجز این نمیتواند باشد. و بهمین جهت از نظر رد داشتن تعدد خواسته‌ها و احتیاجات این قشر پیشرو کارگران و کوشش برای پائین آوردن سطح فهم آنها بحد اقتدار پائینی (بجای بالا بردن منظم آگاهی سیاسی کارگران بسطح بالاتر) بطور اجتنابناپذیر زبان آووترین اثر را داشته و زمینه را برای آن مناسب میکند که تمام ایده‌های ممکنه غیر سوسیالیستی و غیر انقلابی بعیان کارگران راه یابد. "بمناسبت" پروفسیون د فوی". و گردانندگان "ساحت" در چنتشان از این نوع ایده‌ها بسیار دارند.

۳- فسریب توده در زیر پرچم تجربه توده

"طبقه کارگر ایران به تجربه آموخته است که برای پیروزی نهائی باید حزب پیشقراول خود را که منزله از ایورتونیسیم و رویزونیسیم باشد بوجود آورد" (ستارسخ شماره ۱۱). "او در تجربه آموخته است که احتیاج بیک حزب واقعا انقلابی دارد. او هم چنین آموخته است که نمیتواند انقلاب را به تنهایی به پیروزی برساند" (ستیاره سرخ شماره ۱۲). معلوم نیست اگر طبقه کارگر ایران در تجربه مبارزاتی خود - چه داشته باشیم که مبارزه طبقه کارگر میهن ما امروزه اساسا در سطح اقتصادی و صنفی

اکنون میستی و تبلیغ آن با ضمیمه نمودن این یا آن لفظ بمنظور باز نهادن راه فرار، نشانه‌ی عدم صداقت انقلابی و نشانه‌ی عوام‌فریبی کامل است. این جماعت می‌خواهد عوام‌فریبی کند که گویا با افزودن لغات "قدم بقدم ارتقاء" سطح "به مضمون سیاسی حرکت از سطح توده‌ها" که بنا بر اقرار خودش "در سطح اقتصادی و صنفی جاری است" (ستاره‌سرخ شماره ۶۷) مسئله حل خواهد شد. در حالیکه بهیچوجه اینچنین نیست. زیرا اولاً چارچوب مبارزه اقتصادی و صنفی تنگ است و با حرکت از این سطح هیچگاه شعور سیاسی توده‌ها (تا حدود شعور سیاسی کمونیستی) ارتقاء نخواهد یافت و ثانیاً ادعای اینکه گویا "هر حرف یا علی که از سطح توده‌ها دور باشد، برای توده‌ها بیگانه است" و لذا بایستی "از سطح آنها حرکت کرد" نه تنها یاری رسانیدن به توده‌ها برای ارتقاء به سطح پیشروان نبوده بلکه فراخواندن پیشروان به تنزل تا سطح عقب مانده‌هاست. بمنظور روشن‌تر شدن مسئله ضروریست نقل قولی نسبتاً طولانی از لنین آورده شود تا مشت این ریاکاران سیاسی بازگرد که چگونه با بازی با الفاظ قصد اغفال توده‌ها را دارند: "اینکه بما گفته میشود: ایده آزادی سیاسی را باید بتدریج بدرون توده‌ها برد، فقط میتواند بمعنوان بی تفاوتی و کوتاه نظری بحساب آورده شود. بنا بر این ما تا بحال زیاد شتاب نموده‌ایم که این ایده‌ها را بدرون توده‌ها ببریم، بایستی بما دهنه زد و مانعتمان نمود ۱۱ شاید باز بما ایراد گرفته شود که توده‌های کارگری هنوز ایده‌ی مبارزه سیاسی را درک نمیکنند، ایده‌ای که فقط برای کارگران معدود پیشرفته قابل درک است. باین اعتراض که اغلب آنرا از سوسیال دموکراتهای 'جوان' روسی میشتویم پاسخ میدهیم که: اولاً سوسیال دموکراسی همیشه و همه جا نماینده کارگران آگاه بوده و نه ناآگاه و چیر جز این نیز نمیتواند باشد، و اینکه چیزی خطرناکتر و جنایتکارانه‌تر از کرشمه‌گریهای عوام‌فریبانه با کمبود پیشرفت کارگران نمیتواند یافت شود. اگر ما بخواهیم آن چیزی را معیار فعالیتیمان قرار دهیم که برای وسیعترین توده‌ها بصورت فوری، بلاواسطه و بعد اعلا قابل درک باشد، بایستی آنتی سمیتیسم را موعظه کنیم و یا بگوئیم: در زمینه مراسله‌ای جهت یو حنا، پدر روحانی از تاج شهر دست به تبلیغ بزئیم.

این وظیفه سوسیال دموکراسی است که آگاهی سیاسی توده‌ها را توسعه دهد و نه اینکه بدنبال توده‌های محروم از حقوق سیاسی بیورتمه برود. ثانیاً- و این نکته عمده است- نادرست است که توده‌ها ایده مبارزه سیاسی را نمی‌فهمند. حتی ساده‌ترین کارگران

نظریه "ساحت" ضروریست به نمونه‌ای از جمع‌بندی گردانندگان آن در مورد چگونگی پیاده نمودن این نظریه که خود بعنوان "نمونه کار خوب" میدانند اشاره کرد. در سندی از دسامبر ۱۹۷۱ می‌خوانیم: "در آنجا که رفقا توانستند سطح درخواست توده‌ها را دریابند و متحداً جهت تحقق این خواستها مبارزه کنند با صرف نیروی براتب کمتر کارشان بازه براتب بیشتری داشته است و در حین این فعالیت شناخته هم نشده‌اند. مثلاً در ... توده‌ها با برنامه سرودی که دیگران پیشنها میکردند مخالف بودند و میخواستند سرود دیگری را که کمتر سیاسی بود در ... بخوانند. رفقا با دریافتن خواست و تصمیم توده‌ها با آنها متحد شده و مشترکاً برای تحقق این خواست مبارزه کرده‌اند و در نتیجه توانستند حدود ... نفر را برای خواندن سرود بسیج کرده و برنامه را بدیگران بقبولانند. این یک نمونه خوب کار توده‌ای و حرکت از سطح توده‌ها و تشکل آنهاست. همه باید از این نمونه کار خوب بیاموزیم". تصور می‌رود که این شاهکار آقایان دیگر احتیاجی به توضیح نداشته و شخص‌کننده آن است که چگونه طرح "حرکت از سطح توده‌ها" تنزل برای دنبال‌روی از آنهائی را که دنبال فعالیت "کتر سیاسی" هستند همراه دارد. مقایسه ۳ این نمونه کار خوب آقایان با نقل قول آورده شده در بالا از رفیق مائوتسه دون نشاندهنده آنست که اینان چقدر از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دونی بدور افتاده‌اند و در مقایسه با نقل قول از "چه باید کرد" مبین آنست که چگونه میراث اکتونومیستهای روسی را حفظ کرده و حتی بسط داده‌اند.

در نشریات جدید "ساحت" تبلیغ این سیاست شکل زیرکانه‌تری بخود گرفته است. اینان درحالیکه همچنان فرمان "حرکت از سطح توده‌ها" را (بعنوان نمونه در جزوه جوابیه به "سازمان انقلابیون کمونیست" و ستاره سرخ شماره ۶۷) صادر میکنند، بهرآن ضرورت "قدم بقدم ارتقا سطح مبارزات اقتصادی کارگران نیز بعنوان چاشنی مسئله اشاره‌های میکنند. اشاره باین امر تنها بعنوان چاشنی مسئله آورده می‌شود تا اول اینکه بنا بر تصور باطلشان جلوه‌ها را مخالفین اکتونومیسم گرفته شود و لغت "ارتقا سطح" را به هنگام ضروری برخ بکشند و دوم اینکه با طرح موزیانه "قدم بقدم" با زهم از رشد ضروری توده‌ها جلوگیری کنند. آیا این جماعت نمی‌فهمد که با افزودن این یا آن لغت بطلب، در حالیکه محتوی آن کاملاً حفظ شده است در مسئله تغییر می‌وجود نمی‌آید؟ مسلماً چرا. چنین طفره رفتن از برخورد اصولی برپیشه انحرافات

"توجه بسطح توده‌ها" تنها در بیان الفاظ نیست بلکه اختلافی اصولی و مبین دو سیاست است. نظر اولی میگوید: بایستی بسطح توده‌های عقب مانده تنزل کرده و چون "هر حرف یا عملی که از سطح توده‌ها دور باشد، برای توده‌ها بیگانه است و بهیچوجه نمیتواند آنها را جلب کند و یا مورد تأیید آنها قرار گیرد" (ستار سرخ شماره ۱۳) پس بایستی در همان سطح باقی ماند تا روزی روزگاری "قدم بقدم در جریان این مبارزه صنفی" (توده ۲۲) آگاهی سیاسی و تشکل سیاسی حاصل گردد، زیرا در زمان کنونی "گفتن اینکه باید تشکل سیاسی بوجود آورد نادرست و یکجانبه است و این باعث جدا ماندن ما از توده‌ها خواهد شد" (نامه اعتراضی از یک کادر "ساحت" در باره مقاله مندرجه در ضمیمه ستار سرخ ۴۱). نظر دومی بر-عکس اعلام میدارد که: "توده‌ها بطور کلی در همه جا از سه قسمت تشکیل میشوند:

بخش نسبتاً فعال، بخش میانه رو و بخش عقب مانده. بدینجهت رهبران باید با مهارت عناصر قلیل فعال را نگهدارند و با تکیه به آنها سطح آگاهی سیاسی عناصر میانه رو را بالا برند و عناصر عقب مانده را بسوی خود جلب نمایند" (ماتو-تسه دون - در باره بعضی از سنایل مربوط به شیوه‌های رهبری). می بینیم که بین این دو نظر تفاوت صد و هشتاد درجه موجود است.

لنین کبیر "سخنانی از قبیل اینکه باید کارگر متوسط یا کارگر عادی در مورد نظر قرار گیرد نه سرگل، کارگران" (چه باید کرد) را که نظریه‌ای اکونومیستی بود زیر شلاق انتقاد گرفته، افشا نموده و خاطر نشان میساخت که "دقت و توجه عمده باید بدان معطوف گردد که کارگران را تا سطح انقلابیون ارتقاء دهیم، نه اینکه آنطور که اکونومیستها مایلند، خودمان حتماً تا سطح توده کارگر و یا آنطور که سوا بود میخواستند تا سطح کارگران میانه حال تنزل نمائیم" (همانجا). لنین مبارزه‌ای قاطع را علیه این نظریه اکونومیستها که مدام با ماسک دروغین توده‌خواهی به "سطح توده کارگر" یا "کارگر متوسط" و انواعهم استناد میکردند، به پیش برده و پیرزندانسه به پایان رسانید.

آیا تفاوتی بین نظریه "ساحت" و اکونومیستهای روسی در این مورد موجود است؟ بهیچوجه. اکونومیستهای روسی همیشه کارگر عادی یا در نهایت حد کارگر متوسط را در نظر داشتند و "ساحت" هم همان نظریه را تحت عنوان "حرکت از سطح توده‌ها" و نه حرکت از سطح سرگل توده‌ها طرح میکند. برای روشنتر شدن این

پذیر نخواهد بود مگر از طریق بردن آگاهی سیاسی بدرون کارگران، تربیت سیاسی آنها، بسیج و تشکک سیاسی آنها و دامن زدن ورهبری مبارزات سیاسی آنها. ولی "ساحت" را با این مسایل کاری نیست، او معتقد است که "باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد" و چون مبارزات کنونی کارگران میهن ما اقتصادی است پس وظیفه هوسر عنصر آگاهی هم در این خلاصه میگردد که از این سطح حرکت کند، یعنی وظایف سیاسی خود را بدست فراموشی بسپرد.

مدافعی نظریه اکونومیستی در درون "ساحت" در تمام موارد شعار خود یعنی "حرکت از سطح توده ها" را بجای شعار صحیح "توجه بسطح توده ها" تبلیغ نموده و اساس برنامه ریزی قرار داده و بالاخره بر آن سازمان نیز کاملاً غالب گردانیده اند. طرح این شعار و سپس برنامه ریزی بر اساس آن با زیرکی خاصی و گام به گام به پیش برده و غالب شد. بر خلاف تصورات اشتباه آمیز گذشته ی نویسندگانی که نظریه اکونومیستی "ساحت" و شعار اکونومیستی و عوامفریبانه "حرکت از سطح توده ها"، گویا از زمان انتشار "ستاره سرخ" شماره ۲۹-۲۸ نطفه بندی گردیده اند، واقعیت ها و مطالعه مجدد نشریات برونی و اسناد برونی "ساحت" - در همان زمان که در "ساحت" اختلاف در این زمینه با گردانندگان آن بالا میگرفت - نشان دادند که این نطفه بندی به مراتب قدیمی تر بوده و مربوط به سالهای پیش از آن میباشد. نقل قولی که از "ستاره سرخ" شماره ۱۳ آورده شد گویای این امر است. گردانندگان "ساحت" نیت خود را از طرح این مطلب در نوشته های برونی صریحتر اجسراز میدارند. بعنوان نمونه در نوشته های مربوط به دسامبر ۱۹۷۱ میخوانیم: "در مجموع تجربه سازمان نشان داده است که تنها با حرکت از سطح توده ها میتوانیم موفق به بسیج و تشکک آنها شویم و استعدادها و امکانات خلاق آنها را رشد دهیم". و درست این همان چیزی است که نمیتواند استعدادها و امکانات خلاق توده ها را رشد دهد. وظیفه یک کمونیست این نیست که بسطح توده های عقب مانده ویا میانه تنزل کند تا امکان حرکت از آن سطح را بوجود آورد بلکه درست برعکس وظیفه بر اینست که با آگاهی به ضرورت بالا بردن سطح سیاسی توده های میانی آنها رفته و با توجه بسطح موجود توده ها آنها را بیدار کند و آگاهی سیاسی آنها را بالا برد، بتوده ها کمک کند که داوطلباندر رفته رفته متشکل شوند ("مائوتسه دون در باره دولت ائتلافی). اختلاف بین مفاهیم "حرکت از سطح توده ها" و

لازمست بخاطر بردن آگاهی سیاسی و تشکل دهی سیاسی، رفتن بمیان توده‌های کارگری را بصورت کاملاً جدی و با برنامه در دستور کار قرار داده "ساحت" فرمان رفتن بمیان توده‌ها را نه بدین خاطر و برای انجام این مهم، بلکه "بخاطر حرکت از سطح توده‌ها" سر میدهد. او بجای اینکه برنامه‌های ارائه دهد که ارتقاء سطح توده‌های کارگری را تا سطح پیشروان جنبش در بر داشته باشد، از پیشروان میخواهد که آنها سطح مبارزاتی خود را "بخاطر حرکت از سطح توده‌ها" پائین بیاورند، یعنی اینکه مبارزه خود را در چارچوب اقتصادی محصور کنند. استدلال مسخره او هم اینست که باید "وضع موجود مبارزه را در نظر گرفت و از آنجا حرکت کرد" یعنی آن مبارزه‌ای که جریان دارد مطلوب است و اقدام در جهت برآوردن آن مبارزه‌ایکه میبایستی جریان داشته باشد، باطل است زیرا بزعم او "هر حرف یا عملی که از سطح توده‌ها دور باشد برای توده‌ها بیگانه است". اگر وظیفه کمونیستها در این خلاصه میشد که خود بسطح توده‌های عقب مانده یا میانی که در زمان کنونی بمبارزه سیاهی پیگیر جلب نشده‌اند تنزل کرده و کوشش بحرکت از این سطح بکنند، هیچگاه جنبش کارگری نمیتوانست با جنبش کمونیستی پیوند یابد. نقش عنصر آگاه در هیچ کجای دنیا عبارت از تنزل بسطح توده‌های غیر سیاسی بخاطر حرکت از سطح آنها نبوده و نمیتواند هم باشد، بلکه همیشه و همه جا نقش عنصر آگاه عبارت است از در صاف اول مبارزه قرار گرفتن و کوشش پیگیر در ارتقاء آگاهی سیاسی توده‌ها بسطح پیشروان جنبش نمودن. تلاش "بخاطر حرکت از سطح توده‌ها"، ایمان به توده‌ها و نقش آنها نیست بلکه فریاد دروغین توده‌خواهی بمنظور توده فریبی است. کسیکه عنصر آگاه را دعوت به "حرکت از سطح توده‌ها" میکند و با و خاطر نشان نمیسازد که تو برعکس میبایستی توده‌ها را بسطح خود ارتقاء دهی کمونیست نیست. این کس در نهایت حد خود یک اکونومیست فرومایه است، یک عقب مانده است و میخواهد حرکت حلزونی وار خود را ناشی از این عقب ماندگی اش بعنوان قانونمندی حرکت توده‌ها جا بزند. امروزه جنبش کارگری میهن ما بدون آنکه عناصر آگاه باین توصیه اکونومیستی "ساحت" عمل کرده باشند گسترش یافته ولی نتوانسته تنگنای اقتصادی را شکسته و از این محدوده آنطور که بایسته است به بیرون آید و بنابر "پروسه طبیعی رشد" خود بسا "رشد طبیعی پروسه" نیز نتواند باین امر موفق گردد. در زمان کنونی وظیفه در برابر این جنبش، کوشش مداوم و پرتیر در شکستن این حصار است و این نیز امکان

باین شکل [یعنی اقتصادی - نویسنده] دیگر ممکن نیست (توده ۲۵ صفحه ۵۵)
 مبارزه سیاسی را در خدمت پیشرفت مبارزه اقتصادی قرار دهیم و نه بالعکس .
 استالین کبیر در رد لاطائلاتی که همین هدف محصور کردن مبارزه را در چار-
 چوب اقتصادی بر مبنای تئوری مراحل داشتند اظهار میداشت: " وظیفه ماست،
 وظیفه سوسیال د مکرسی، که جنبش خود بخودی کارگران را از راههای ترد یونیو-
 نیستی منحرف نموده و براه سوسیال د مکرسی سوق دهیم . وظیفه ماست که در این
 جنبش آگاهی سوسیالیستی را برده و نیروهای پیشرو طبقه کارگر را در یک حزب واحد
 متحد گردانیم . وظیفه ماست که همیشه در پیشاپیش جنبش حرکت کرده و بطور خستگی
 ناپذیر با تمام کسانی که از تحقق این وظایف جلو میگیرند - چه دشمن و چه دوست -
 مبارزه کنیم " (ترسیم مختصری از اختلاف نظری در حزب) . و مبارزه با " ساحت "
 نیز از اینجهت کاملاً ضروری است .

۲- حرکت از سطح توده ها ، یا توجه به سطح توده ها

کسیکه پیرو تئوری مراحل باشد، دنباله روی از جنبش خود بخودی را توصیه کند و از
 اهمیت تئوری بگذرد، چاره‌ای ندارد جز آنکه از ما بخواهد: " باید سطح آگاهی
 دهقانان و وضع موجود مبارزه را در نظر گرفت و از آنجا حرکت کرد " (توده ۲۲)
 " برای پیوند با جنبش توده‌ای باید با توده‌ها زبان مشترک یافت: از سطح آنها حرکت
 کرد " (ستاره سرخ شماره ۱۳) ، " وظیفه کلیه نیروهای انقلابی است که بسخاطر
حرکت از سطح توده‌ها خود را مبارزه توده‌ای بیاندازند " (ستاره سرخ ۱۵ - ۱۴)
 گونه بخاطر بردن آگاهی سیاسی بمیان توده‌ها !!) . از این نمونه‌ها در
 نوشتجات " ساحت " فراوان است و فعلاً ذکر همین چند مورد کفایت میکند . به
 برهانی که " ساحت " در استدلال این نظر می‌آورد توجه کنیم: " هر حرف یا عملی
 که از سطح توده‌ها دور باشد، برای توده‌ها بیگانه است و بهیچوجه نمیتواند
 آنها را جلب کند یا مورد تأیید آنها قرار گیرد " (ستاره سرخ شماره ۱۳) .
 در زمانیکه مبارزات اقتصادی کارگران مهین ما گسترش بسیاری یافته است و لسی
 بد انعلت که مارکسیست - لنینیستها نتوانسته‌اند در بین توده کارگری نفوذ کرده
 و سازماندهی سیاسی ضروری را انجام دهند و برای بر طرف نمودن این کمبود

تالیفات سوسیال رولوسیونرها که بی پرنسیپ و شایعات ارتجاعی عوامفریبانه را پخش میکنند، مبارزه نمود. " و در نطق خود در کنگره سوم حزب سوسیال د مکررات کارگری روسیه راجع به کار در بین دهقانان چنین گفت: "وظیفه مبرم عبارتست از بردن آگاهی سیاسی بدرون جنبش دهقانی. دهقانان کمابیش به محرومیت‌های خود آشنا هستند، اما آگاه به ارتباط خواستها و تقاضاهای خود با مجموعه نظام سیاسی نیستند. باین علت میتوانند بسادگی توسط شیادان سیاسی که مسئله دگرگونی سیاسی را بسطح "بهبود" اقتصادی تنزل میدهند، چیزیکه در واقع امر بدون دگرگونی سیاسی امکان ناپذیر است، فریب داده شوند. ازاینجهت تشکیل کمیته‌های انقلابی دهقانی یگانه راه حل صحیح است."

خواننده بروشنی میبیند که چه تفاوتی عظیم مابین آنچه که لنین کبیر رهنمود میدهد و آنچه که "ساحت" به جنبش ما پیشنهاد میکند وجود دارد.

در ستاره سرخ شماره ۲۹-۲۸ میخوانیم: "باید با شرکت در مبارزات توده‌های کثرت توده‌ها کمک کرد تا مشکل شوند، مبارزات اعتراضی و اقتصادی خود را سازمان دهند، آنها قدم بقدم بجلسو سوق داده، درخواست ایجاد اتحادیه‌های مستقل را نمایند و با درگیری در مبارزات سیاسی کل رژیم شاه و حاکمیت طبقات استثمارگر و استثمارگر را زیر سؤال قرار دهند." این برنامه عقلی همان تئوری مراحل "ساحت" یعنی "رشد طبیعی پروسه" مبارزه یا "پروسه طبیعی رشد" مبارزه است. یعنی بزم "ساحت" برای اینکه توده‌ها در مبارزات وسیعتری درگیر شده و بتوانند کل رژیم شاه و حاکمیت طبقات استثمارگر و استثمارگر را بزیر سؤال قرار دهند و بزبان ساده‌تر یعنی دست بمبارزه سیاسی آنها تا محدوده بزیر سؤال قرار دادن رژیم بزنند بایستی از گذار مبارزه اقتصادی حتما عبور کرده و در ابتدا بخواست ایجاد اتحادیه‌های مستقل نائل آیند وگرنه "رشد طبیعی پروسه مبارزه" طی نمیکرد. بگذریم ازاینکه معلوم نیست چرا بایستی تا سطح بزیر سؤال قرار دادن پیش رفت و سرنگسوں ساخت. در اینجا باز هم باهمان تئوری خائفانه مراحل روبرو هستیم که قصد دارد این پندار واهی را بپراکنند که اولاً وظیفه کنونی توجه عمده به مبارزه اقتصادی است و ثانیاً گویا از رشد طبیعی همین مبارزه اقتصادی بالاخره روزی روزگاری میسارزه سیاسی سر بر خواهد کشید و ثالثاً اینکه در مقطع کنونی تا "هنگامیکه رشد مبارزه

که اگر کوشش نگردد تا "سیر انقلاب در ایران" ۳۰مین مسیر را انتخاب "کند" فرجامی جز شکست نخواهد داشت. باز با همان مسئله قدیمی روبرو هستیم یعنی تسلاش "ساحت" در نشان دادن جبهات خود بعنوان قانونمندی انقلاب. باز باید تکرار کرد که "وظیفه مردم انقلابیون توسعه جنبشهای خوب خودی نیست بلکه توسعه و رشد جنبش سیاسی و منحرف. نمودن سمت حرکت جنبش خود بخودی بطرف جنبش سیاسی می باشد و از جنبش اقتصادی میبایستی برای رشد جنبش سیاسی استفاده کرد نه اینکه جنبش سیاسی را در خدمت جنبش اقتصادی خود بخودی در آورد. تفلیس وظیفه کمونیستها به سرحد تبعیت و دنباله روی از چیزی که خود بدون اراده آنان و بطور خود جوش بوجود می آید، هیچ چیز نخواهد بود جز نظاره گری صرف حرکت غریزی توده. وظیفه انقلابیون پرولتاریائی بهیچوجه آن نیست که "ساحت" توصیه میکند. توصیه "ساحت" یعنی آنکه، انقلابیون منتظر بمانند و هر آنگاه که توده ها خودشان و بطور خود بخودی در ر اثر تشدید تضادها از جای برخاستند، میان آنها رفته و جنبش را توسعه بخشید، چنین امری یعنی در رقای جنبش سروسپه زدن و نماندن که رؤس آن قرار داشتن. جنبش اقتصاد می نمیتواند آزاد از زحمتگسان را بهار مغان آورد و نمیتواند "سیر انقلاب" این "سیور" را انتخاب کند. و مسلم است اگر چنین مسیری انتخاب شود اساساً نمیتواند سخنی از انقلاب در میان باشد و این "سیر" را نمیتوان بعنوان راه انقلاب جازد که فریاد نگرانی از فرجاض سرداد شود، لنین کبیر بما میاموزد، "تبلیغ در باره میرترین نیازهای بلا واسطه دهقانان تنها در آنهانگاه میتواند به هدف خود - توسعه مبارزه طبقاتی در روستا - برسد که اقتضای این یا آن پلیدی اقتصادی را با تقاضاهای مشخص سیاسی همراه سازد" (حزب کارگری و دهقانان). در اولین سالهای سده کنونی که مبارزات دهقانی در روسیه افزایش می یافت، لنین در وین کنگره حزب سوسیال د مکران روسیه طرح زیرین را ارائه داد: " ضروریست که مجموعه برنامه سوسیال د مکرانی را به دهقانان (و بخصوص پرولتاریای روستا) توضیح داد و در این رابطه اهمیت برنامه ارضی را بعنوان اولین و میرترین خواست در نظم اجتماعی موجود خاطر نشان نمود. ضروریست که در جهت تشکیل گروههای متحد سوسیال د مکرانی از دهقانان آگاه و کارگران روستائی آگاه که این گروهها در ارتباط نزدیک همیشگی با کمیته حزبی قرار داشته باشند کوشش کرد. ضروریست در میان دهقانان علییه

و این خود مشتی از خروار است.

در "ستاره سرخ" شماره ۲۰ میخوانیم: "مبارزه دهقانان ساروق و گردکان گویای جریان رشد یابنده در روستای ایران، یعنی بسط مقاومتها و مبارزات خود بخودی دهقانی است، وظیفه مبرم انقلابیون می باشد که با شرکت در زندگی و مبارزه روستا - ثیان زحمتکش این جریان را توسعه بخشیده و قدم مقدم در سمت تشکل دادن بدان حرکت کنند. سیر انقلاب در ایران اگر این مسیر را انتخاب ننماید و اگر اکثریت دهقانان را در خود شرکت ندهد و تشکل نسازد، فرجامی جز شکست ندارد" (تکیه از من). در اینکه مقاومتها و مبارزات خود بخودی و دلاورانه میهن ما میبایستی مورد پشتیبانی هر انقلابی صادقی باشد و میبایستی با شرکت در زندگی و مبارزه روستا - ثیان در سمت تشکل دادن باین مبارزات فعالیت نمود و بدون بسیج و تشکل دهقانان انقلاب ایران بیپروزی نخواهد رسید، هیچ شک و شبهه ای نمیتواند و نمیاید باشد. اما وظیفه شرکت در این مبارزات خود بخودی و تشکل آنها را که "سیرا انقلاب در ایران" نیز بایستی "این مسیر را انتخاب نماید!!" بعنوان وظیفه مبرم معین کردن، چیزی جز همان تئوری مراحل و اتخاذ تاکتیک بر مبنای پروسه رشد یا بنا بر فرمولبندی "سازش" (توده ۲۲ صفحه ۵۰) یا "پروسه طبیعی رشد" (همانجا صفحه ۵۶) نیست یعنی همانا گام برداشتن در دنبال جنبش خود بخودی، و پیروی از قانونمندی جنبش خود بخودی را بعنوان قانونمندی انقلاب نشان دادن. در اینجا باین مسئله که دوباره فیل "ساحت" یاد هندوستان کرده و در شرایط کنونی جنبش ما فرمان کوچ کردن بروستاها را بمنظور توسعه جنبش خود بخودی دهقانان و در پروسه رشد آن حزب را ایجاد کردن، صادر میکند کاری نداریم. در اینجا اکنون میسوم "ساحت" به نظریه نارود نیکی اش کاملاً سایه افکنده و از اینجهت بررسی این یکی ضرورت میباید. در "ستاره سرخ" شماره ۲۰ مقاله ای دو ستونی در مورد دهقانان نوشته شده و تمام رهنمود "ساحت" به چند سطری که آورده شد خلاصه میگردد. میبینیم که از ضرورت ارتقاء آگاهی سیاسی دهقانان، ضرورت مبارزه سیاسی، ضرورت سازماندهی سیاسی که میبایستی اهمیت درجه اول را دارا باشند و بعنوان وظیفه مبرم در روستا نیز تلقی گردند نه تنها سخنی بمیان آورده نشده بلکه رهنمود شعشعانه "ساحت" باین محدود میگردد که وظیفه مبرم انقلابیون توسعه بخشیدن باین جریان یعنی جنبش خود بخودی دهقانان است و بدتر اینکه با انقلاب بیون ایران نیز همدارمیدهد

اقتصادی را قبول دارد و آنرا نفی نمی‌کند. و در مورد دوم اینکه: اکنومیستهای روسی نیز تجربه‌اندوزی توسط خود توده‌ها و کار پرحوصله در بین آنها را نفی نمی‌کردند آنها حتی بکرات بدان اشاره می‌کردند. بنابراین آنچه که نتیجه می‌شود تشابه کامل این دو نقل قول هم از لحاظ مضمون و حتی تا حدی بسیار نیز از لحاظ جمله بندی است. اکنومیستهای روسی می‌گفتند: "مبارزه اقتصادی وسیله‌ای است که برای جلب توده‌ها مبارزه فعالانه سیاسی از همه وسیعتر قابل استفاده است" (آورد شده توسط لنین در "چه باید کرد") و "ساحت" می‌گوید: "برای بسیج توده‌ها باید به خواستهای مبرم اقتصادی آنها توجه جدی نمود، یعنی باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد".

باز هم می‌بینیم که هر دو یک سیاست را دنبال می‌کنند. بحث "ساحت" در این باره نیست که مواردی به پیش خواهد آمد که در آن موارد می‌باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد بلکه او حکمی عمومی برای همیشه همه موارد و در همه جا می‌دهد. این حکم از اساس نادرست و در واقع همان تئوری معلوم الحال مراحل است. صدها و صدها موارد از پیگرد های سیاسی و بیدارگریهای بیشمار رژیم خائن و وابسته پهلوی و سازما- نه‌های پلیسی اش، تجاوزاتش شاه مزدور به ظفاره تبلیغ و رواج شدید فساد توسط رژیم، چپاول ثروت‌های ملی ما توسط امپریالیست‌ها، عدم وجود هرگونه آزادی بیان و عقیده، دستگیریها و اعدامهای بیشمار انقلابیون، کشتار عمومی توده‌های خلق و ... موجودند که در خیلی از موارد و مواقع برای جلب توده‌ها بمبارزه موثرتر هستند و دامنه وسیعتری می‌گیرند. و آنوقت اگر کسی بی توجه به تمام این موارد حکمی عمومی صادر کند که "باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد" و منتظر "پروسه طبیعی رشد" آن ماند، آیا یک اکنومیست بیمایه نیست که تئوری خائفانه مراحل را تبلیغ میکند؟ مسلماً چرا.

اگر بررسی تئوری "ساحت" یعنی تئوری مراحل بهمین جا ختم گردد، ممکن است برای خواننده‌های این تصور به پیش آید که امکان کج رفتن قلم نویسندگان نشریه "توده" موجود بوده و شاید این تئوری در همجا تبلیغ نگردیده است. لذا بمنظور روشنتر شدن مسئله برای خواننده‌های که هنوز در باره "ساحت" دچار خوشبینی می‌باشند، ضروریست تا حدی نیز به سایر نوشتجاتش رجوع گردد. آنچه که مسلم است امکان برخورد به یکایک موارد بعلت فراوان بودن آنها و در نتیجه قطور شدن بیش از اندازه این نوشته، موجود نیست و لذا برای طولانی شدن بچند نمونه اکتفا می‌گردد.

مارکسیستی - لنینیستی و در رابطه با مرحله انقلاب میهن نباشد هیچگاه قادر به شکستن چارچوب تنگ خود نخواهد بود. و زمانیکه بدانند "ساحت" سدی بیسن مبارزه اقتصادی و سیاسی بوجود آوریم و یک دوره مبارزه اقتصادی را برای رسیدن به مبارزه سیاسی پیش شرط قرار دهیم - حتی اگر با خیرخواهانترین نیت نیز چنین کنیم - مبارزه را در محدوده ای که برای بورژوازی قابل تحمل است محصور کردیم. و چنین مبارزه‌ای آزادی زحمتکشان را بدنبال نخواهد داشت. همین نظریه "ساحت" را مارتینف روسی موعظه میکرد. او مدعی بود که: "با اینکه سوسیال دموکراسی رهبری مبارزه اقتصادی پرولتاریا را مستقیماً بر عهده خود میگیرد و بدینوسیله (!) آنرا بدل به مبارزه انقلابی مینماید" و یا "اینکه وضعیت دیگری پیش می آید. سوسیال دموکراسی خود را از رهبری مبارزه کنار کشیده و بدینوسیله... پرولتاریا خود را قطع میکند" (آورده شده توسط لنین در چه باید کرد). در مورد فرض اول مارتینف یعنی تبدیل مبارزه اقتصادی به مبارزه انقلابی طبقاتی لنین چنین پاسخ میدهد: "بگذار مارتینف به ما نشان دهد که در کجا دیده شده است که فقط با یک مبارزه حرفه‌ای میتوان نهضت تردیو نیونی را به نهضت انقلابی طبقاتی بدل ساخت؟ آیا او درک نمیکند که برای این تبدیل ما باید فعالانه دست بکار رهبری مستقیم تبلیغات همه جانبه سیاسی بشویم؟" (همانجا) بنابراین "مسکوت نهادن مرتب و مداوم مبارزه سیاسی و وظایف طبقه کارگر روسیه که مثلاً روزنامه‌ها بوجهی میسازند و دیدن فقط میتواند جنایتکارانه و قبیح تلقی گردد" (لنین بمناسبت پروفسیون د فوی). در مورد اکنون - میسهای ایرانی نیز جز این نمیتواند تلقی گردد.

حال مقایسه‌ای بین نظریات اکتونومیستهای روسیه و "ساحت" بکنیم. مارتینف میگفت که بایستی "سوسیال دموکراسی رهبری مبارزه اقتصادی پرولتاریا را مستقیماً بر عهده گرفته" و بدینوسیله آنرا بدل به مبارزه انقلابی طبقاتی نماید. "ساحت" میگوید: "باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد و با کار بر حوصله و آرام ولی پرتلاش در جریان تجربه اندوزی توسط خود توده‌ها مبارزه اقتصادی را مبارزه سیاسی بدل نمود. میبینیم که هر دو یک مسئله را میگویند و آنهم یک دوره مبارزه اقتصادی و سپس تبدیل آن به مبارزه سیاسی. تنها تفاوت ظاهری در آنستکه مارتینف رهبری مبارزه را پیش شرط قرار میدهد و "ساحت" کار بر حوصله و آرام را در جریان تجربه‌اندوزی توسط خود توده‌ها. در مورد اول اینکه: می‌پندیریم که "ساحت" نیز ضرورت رهبری مبارزات

بکشیم باز هم هرگز نخواهیم توانست در چهارچوب این وظیفه، شعور سیاسی کارگرانرا (تا حدود شعور سیاسی سوسیال د مکر اس) توسعه دهیم، چونکه اصولا خود این چهارچوب تنگ است. ارزشی را که ما بفرمول مارتینف میدهیم هرگز به آن علت نیست که این فرمول استعداد مارتینف را در گمراه کردن مجسم میسازد، بلکه به آن علت است که فرمول مذکور اشتباه اصلی همه اکونومیستها، یعنی اعتقاد آنها را باینکه میتوان آگاهی طبقاتی و سیاسی کارگرانرا از درون باصطلاح مبارزه اقتصادی آنها یعنی فقط (یا اقلا بطور عمده) بر مبنای این مبارزه فقط (یا اقلا بطور عمده) با اتکا باین مبارزه توسعه داد، بطور یارزی بیان مینماید، چنین نظریه‌ای از ریشه خطاست (چه باید کرد) . و در مورد "ساحت" خطا تر آنکه این نظریه مارتینف را علاوه بر پذیرفتن در مورد مبارزه اقتصادی کارگری در مورد مبارزه اقتصادی دهقانی نیز صادق میدانند.

اگر "ساحت" در تمام موارد بیکاز نوشتجاتش نمونه آورده شد و پسر از این نیز آورده خواهد شد مدعی میشد که منظورش از تبدیل "این مبارزه اقتصادی" و "این مبارزه صنفی" بسطح سیاسی یا محتوی کمونیستی نیست بلکه سطح سیاسی و مبارزه سیاسی در محدوده قوانین حاکم را در نظر دارد - هر چند که خواست اصلی او نیز همین میباشد - بحث با او مسیر دیگری میباشد زیرا تردیونیونیسیم که "ساحت" بدان مبتلا است هرگونه سیاست و مبارزه سیاسی را نفی نمیکند بلکه حتی بدنبال کسب حقوق سیاسی برای کارگران و دهقانان در محدوده قوانین موجود سیستم استثماری و مبارزه سیاسی کارگران و دهقانان باز هم در محدوده همان قوانین موجود میباشد. لیکن "ساحت" بصورت زیرگانه‌ای تلاش دارد مدعی شود که منظورش از مبارزه سیاسی، مبارزه‌ای با محتوی مارکسیستی-لنینیستی است. ناگفته روشن است که در مورد فردی یا جریانی تنها نمیتوان برحسب اتپکتی که خود بر خویشتن میچسباند و تابلوئی که بالا میبرد قضاوت کرد، بلکه میباید برنامه و سیاست واقعی او را مورد تفحص قرار داد و بررسی کرد که راههای عملی پیشنهادی اش به کجا منتهی میگردد.

راهی که "ساحت" به جنبش ما پیشنهاد میکند جز جولان زدن در چهارچوب تنگ اقتصادی و در نهایت حد خود رسیدن به سطح سیاسی تردیونیونیستی نخواهد بود. زیرا که مبارزه اقتصادی اگر همراه با مبارزه سیاسی و آنهم بفهم سوم،

است. این نوشته‌ها و تجربیات تماما در دسترس "ساحت" قرار دارد و حتی بر روی این مواضع نیز چه در درون و چه در برون "ساحت" مبارزه و مجادله بوده است. بنابراین این بی‌مناسبت نیست اگر گفته شود که نجات این جماعت دیگر بسته به لطف! "گرام‌الکاتبین" است. بزعم "ساحت" آن مبارزه‌ای که جریان دارد امکان‌پذیر است و آن مبارزه‌ای که جنبه غالب‌راند دارد امکان‌پذیر نیست. و درست از همین نظر است که بدان نتیجه مسخره می‌رسد که به آنچه در زمان کنونی است بپردازیم و به آنچه که می‌بایستی باشد خود را مشغول نکنیم، زیرا به‌صرف در نتیجه "رشد طبیعی پروسه" مبارزه موجود و امکان‌پذیر، مرحله بعدی مبارزه نیز بخودی‌خود روزی از روزها فرا خواهد رسید. در توده ۲۲ می‌خوانیم: "اگر در منطقه دهقانان برای خواسته‌های اقتصادی مبارزه میکنند یا آماده چنین مبارزه‌ای هستند باید مبارزه را از این سطح شروع کرد... و قدم بقدم در جریان این مبارزه صنعتی، درجه آگاهی و تشنگی دهقانان را بالا برد و مبارزه را بسطح سیاسی رسانید" (تکیه ازمن). هر خواننده تا حدی آشنا بتاریخ جنبش جهانی کمونیستی فورا خواهد گفت که چنین لاطائلات را مارتینف و شرکا در مورد نهضت کارگری روسیه موعظه میکردند و لنین کبیر نظریات اکونومیستی آنانرا به شلاق انتقاد بی‌پروا گرفت و در افشای آن از هیچ نیروئی فرو گذاری نکرد. اکنون پس از گذشت هفتاد سال، در درون جنبش ایران شاهد اشاعه همان ترهات اکونومیستی و این بار از جانب "ساحت" هستیم. "ساحت" حتی نظرات اکونومیستی جنابان مارتینف و کریچفسکی را بزعم خود تکامل بخشیده و بسه جنبش دهقانان نیز تمهیم داده است. در جنبش خود بخودی دهقانی، حتی شکل جنبشی آگاهی سوسیالیستی موجود نیست آنوقت برکسی جز اکونومیستهای معلوم نیست که چگونه چنین جنبشی خود بخودی که در آن هیچگونه نشانی از آگاهی سوسیالیستی وجود ندارد میتواند در اثر "پروسه طبیعی رشد" خود بسطح مبارزه سیاسی برسد، یعنی اینکه شرکتکنندگان در جریان این مبارزه صنعتی "آگاهی سیاسی بمفهوم سوسیالیستی بیابند. لنین کبیر در مورد لاطائلات مارتینف میگفت: "در اینکه شعور سیاسی طبقه کارگر را باید توسعه داد، همه موافقت، ولی این سؤال پیش می‌آید که اینکار را چگونه باید کرد و برای انجام آن چه لازم است؟ مبارزه اقتصادی فکر کارگرانرا تنها بمسئله رفتار حکومت نسبت به طبقه کارگر سوق میدهد و بنابراین هر قدر هم که ما بر سر وظیفه جنبه سیاسی دادن بهمان مبارزه اقتصادی، زحمت

بدینترتیب در اینجا با دو نظر روبرو هستیم - بهمانسان که در درون "ساحت" دو نظر در مقابل هم قرار گرفته بود - یکی اینکه "باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد" و "مبارزه اقتصادی را به مبارزه سیاسی بدل نمود". دیگری اینکه "طبقه کارگر در مبارزه اقتصادی خود به آگاهی سیاسی طبقاتی دست نخواهد یافت" و این آگاهی را از بیرون مبارزات اقتصادی میتوان برای کارگران آورد". از لنین کبیر یاری بگیریم و در پرتو آموزش از او درستی یا نادرستی نظریه "ساحت" را بررسی کنیم: "تکامل خود بخودی نهضت کارگری منجر به تبعیت این نهضت از ایدئولوژی بورژوازی میشود و جریان آن درست بر طبق برنامه کرد و انجام می یابد زیرا نهضت خود بخودی کارگری همان تردیونیونیسم و همان سندیکالیسم صرف است و تردیونیونیسم هم چیزی نیست جز همان اسارت ایدئولوژی کارگران از طرف بورژوازی (چه باید کرد؟)

اما "ساحت" را با این آموزش کاری نیست. او نمیخواهد درک کند "پروسه طبیعی" رشد "مبارزه اقتصادی نیست که مبارزه سیاسی بمفهوم کونیستی آن خواهد رسید. اگر "ساحت" از قانونمندی مبارزه اقتصادی و قانونمندی مبارزه سیاسی اطلاع داشت یعنی اگر می پذیرفتیم که هیچگونه دسترسی بنوشته های رهبران کبیر سوسیالیسم علمی و آموزش از تجربیات انقلابات پرولتری و جنبش بین المللی کونیستی نداشتند هنوز آنقدر مصیبت بزرگی نبود و میبایستی او را رجوع به آموزش از رهبران کبیر و تجربیات میدادیم و در اینراه نهایت یاری را با او میسراندیم اما مسئله طور دیگری

توافق (البته توافق صلحتی) نمودند. نشانی عیان این توافق صلحتی در آنست که این نوشته بعلمت تفاوت داشتن با مواضع اکونومیستی و هم چنین شبه نارود نیکی "ساحت" در جزوه "هفت سال ستاره سرخ" از نشریات همان جماعت نیامده است، در حالیکه مقالات متعدد با مواضع اکونومیستی زینت بخش!! آن جزوه شده اند. دلیل دیگر اینکه پس از انتشار این ضمیمه، رهبری خارج صوبه زیر را گذرانید که: "رهبری... با توجه به برداشت نادرستی که برخی از جملات تفسیر اخبار ستاره سرخ فوق العاده ۱ سال پنجم از خط مشی سازمان میداده، تصمیم گرفت که این امر در ستاره سرخ ۴۲ و در قسمت ستاره سرخ و خوانندگان تصحیح گردد". امری که البته بعلمی باز هم صلحتی انجام نگرفت.

اقتصادی شروع کرد و با کار پر حوصله و آرام و پرتلاش، در جریان تجربه‌اندوزی توسط خود توده‌ها، مبارزه اقتصادی را به مبارزه سیاسی بدل نمود ("همانجا - تکیه از من") . تمام جوهر اکتونومیسیم در این جملات و برنا مهی مشتعانه "ساحت" نهفته است . آنچه در این گفتار داهیانہ !؛ فعلا مورد بحث است، همان تئوری یکدوره مبارزه اقتصادی و سپس منتج از آن ارتقا^۳ بین مبارزه بسطح مبارزه سیاسی غیر قهرآمیز^۴ و الاخر میباشد .

شرایط تولیدی سرمایه‌داری، طبقه کارگر را بصورت غریزی بمبارزه اقتصادی میکشاند و این مبارزه بصورت خودبخودی آغاز میگردد . این مبارزه‌ای است برای بسببود شرایط کار و زندگی، فروش نیروی کار با شرایط بهتر و اصلاحاتی چند که در صورت طی کردن، رشد طبیعی پروسه خود "یا" پروسه طبیعی رشد " (توده صفحه ۵۶) تحت سیادت ایدئولوژی بورژوازی درخواهد آمد . این مبارزه نخواهد توانست در "پروسه طبیعی رشد" خود-که "ساحت" جنبش کمونیستی میهن مارا به تبعیت از آن دعوت میکند - بسطی برسد که قادر باشد تمام نظام موجود را تحت سؤال قرار داده و در پی برانداختن سیستم جبار حاکم برآید . "این بدانعلت است که طبقه کارگر در مبارزه اقتصادی خود به آگاهی سیاسی طبقاتی دستخواهد یافت زیرا چارچوب تنگ این مبارزات که در مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان محدود میشود، در نهایت درجه خود فقط میتواند اینرا نشان دهد که حکومت پشتیبان کیست، بدون آنکه توانسته باشد مناسبات تمام طبقات و قشرها را با یکدیگر یکسو و مناسبات اینها را با دولت و حکومت از سوی دیگر نشان دهد و آنانرا آگاه بضرورت مبارزه متشکل کمونیستی و دموکراتیک و وحدت با دهقانان بخاطر برانداختن نظام موجود از طریق جنگ توده‌ای و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق و مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم گرداند . این آگاهی را از بیرون مبارزات اقتصادی میتوان برای کارگران آورد و این وظیفه ضروری و میرمی است که کمافی‌السابق در برابر مارکسیست-لنینیستهای ایران قرار دارد و سرپا زدن از آن تحت هر عنوانیکه باشد خطا و نابخشودنی است"^۵

* - "ضمیمه ستاره‌سرخ" شماره ۱ - نوشتن مقالات این ضمیمه برعهده من واگذار شده بود و دیگر کارکنان "ستاره‌سرخ" در نتیجه بخشهای طولانی بی‌آن -

انحراف خطرناک دیگری که "ساخت" را گریبان گرفت و با وجود التقاط با انحراف قبلی در در این یا آن موارد، بالاخره بصورت انحراف غالب در آن سازمان در آمده اکنون میسوم است. پس از بی بردن به وجود این انحراف، در ضمن اینکه اختلاف قبلی با "ساخت" حل نشده بود و مبارزه درونی بر روی آن همچنان ادامه داشت، اختلاف در این مورد نیز برد و اختلاف گذشته (چگونگی ایجاد حزب و شی جنبش دانشجویی) افزوده گشت. این اختلاف گاه شدید و گاه خفیف (بعلمت جاد شدن مسائل دیگر) تا زمانیکه بریدن کامل تشکیلاتی از آن جماعت انجام گرفت همچنان وجود داشت و برطرف نشد. و آنچه در این بخش می آید برخوردار مختصری است به این انحراف.

۱ - "ساخت" و تئوری مراحل

"ساخت" میگوید: "مبارزه انقلابی برای آنکه بر اثر رشد طبیعی پروسه خود توجه شود که کلمه خود بمبارزه انقلابی برمیگردد یعنی بزبان ساده رشد طبیعی پروسه مبارزه نویسند، بسطح قهرآمیز برسد، باید مراحل ابتدائی تری را بگذرانند. علی القاعده مبارزه توده ها و طبقه کارگزار مبارزه برای خواسته های اقتصادی آغاز میشود سپس این مبارزه بسطح مبارزه سیاسی غیر قهرآمیز ارتقاء مییابد و آنگاه پراز طی یک دوره مبارزه باین شکل هنگامیکه رشد مبارزه باین شکل دیگر ممکن نیست و برای اکثریت توده ها محرز شد است که این شکل مبارزه کافی نیست و برای مقابله با قهر ارتجائی ناچار باید بقهر متوسل شده مبارزه بصورت قیام مسلحانه یا جنگ پارتیزانی، شکل قهرآمیز بخود میگیرد" (توده ۲ صفحه ۵۵). این تئوری "ساخت" تئوری نوظهوری نیست. تئوری که نشد های است که از دهها سال پیش توسط اکنون میسوم های مارکسیست نما تبلیغ و بدان عمل میگردد. اساس این نظریه عبارتست از سرفرو آوردن در مقابل جریان خود بخودی. بر طبق این نظریه مبارزه انقلابی شامل مراحل است: یکم مرحله اقتصادی، دوم مرحله سیاسی و سوم مرحله قهرآمیز. و برای رسیدن مبارزه انقلابی بسطح قهرآمیز علی القاعده "بایستی" رشد طبیعی پروسه طی گردد. و این "رشد طبیعی پروسه" در هر یک از مراحل اول و دوم زمانی سرخواهد آمد که "رشد مبارزه به این شکل دیگر ممکن نیست". نتیجه اینکه در هر مرحله از این "رشد طبیعی پروسه" بایستی مطابق با حرکت آن گام برداشت و از هر اقدامی که میتواند سبب قطع این "رشد" طبیعی گردد خودداری نمود. با تبعیت از این تئوری و وظایف کمونیست ها در مقابل جنبش کارگران و دهقانان، بنابراین نظر "ساخت" عبارت میشود از اینکه: "برای بسیج توده ها باید بخواسته های مردم اقتصادی آنها توجه جدی نمود. یعنی بساید از مبارزه

میهن، مبارزه طبقاتی را رهبری نمایند". یعنی باز اینکه حزب در رابطه با انجام وظایف انقلاب دمکراتیک نوین ایجاد میشود، یعنی اینکه باز فریاد بزنیم که هر چه زودتر بار و بندیل‌ها را بسته و روانه روستاها گردیم تا حزب را در آنجا ایجاد کنیم. در ستاره سرخ شماره ۴۸، ۴ پناه ۱۳۵۴ در بزرگداشت از مبارزات دهقانان ایران میخوانیم: "همه اینها نشانه رشد جنبش توده‌ای دهقانی و اهمیت آن است [تا اینجا صحیح]. امری که در مقابل تمام انقلابیون، بویژه کمونیستها، در پیش‌گرفتن و بافشاری بروی سمت پیروزمند نفوذ و مبارزه در روستا را بار دیگر یاد آور می‌شود"!! و قبلا هم دیدیم که "ساحت" از "سمت پیروزمند نفوذ و مبارزه در روستا" تعبیر خاص خودش را داشت و آنرا ب مفهوم انتقال فعالیت عده هر سازمان و گروه کمونیستی به روستا منظور ایجاد حزب در آنجا میدید.

لیکن چنین مواردی تظاهرات ته مانده‌ی همان انحراف پیشین در مغز این یا آن نویسنده‌ای است که مقاله‌اش بدون کنترل، گاهی اوقات بجای میرسد. اگر اکنون هم همان انحراف "ایجاد حزب در روستا" مثنی غالب بر "ساحت" بود، مسلم است که بحث بالا بر روی چگونگی ایجاد حزب میبایست هم چنان ادامه می‌یافت. ولی بعلت پیروی او از تئوری روزیونیستی و ارتجاعی "سه دنیا" دیگر بحث با او در مورد چگونگی ایجاد حزب کمونیست نمی‌تواند باشد زیرا او را دیگر باوری به کمونیسم نیست. پس این دفتر مبارزه با "ساحت" دیگر دفتر بسته شده‌ای است. شاید "ساحت" هنوز برای مدتی، شعار دادن در مورد ضرورت ایجاد حزب کمونیست را ادامه دهد. این شعار دهی تعیین کننده ماهیت و تخییر دهنده موضوع نیست. و این گفته لنین کبیر چه خوب در این مورد صدق میکند: "کاتوتسکی از سیاست بورژوا مآبانیوفلیستر منشانه نمونه‌واری پیروی می‌نماید و خیال میکند (و این خیال بوج را هم به توده‌ها تلقین می‌نماید) که گویا با شعار دادن موضوع تخییر میکند. تمام تاریخ دمکراسی بورژوائی این توهم را فاش میسازد: دمکراتهای بورژوا برای فریب خلق همواره هر گونه 'شعاری' را که خواسته باشید داده‌اند و همواره هم خواهند داد. ولی مطلب در این است که صادقانه بودن آنان تحقیق گردد، گفتار با کردار مقابله شود و به عبارت پردازی ایده‌آلیستی یا شاید آنه قناعت نگردد بلکه واقعیت طبقاتی مورد تفحص قرار گیرد" (انقلاب پرولتری و کاتوتسکی مرتد - جملات درون براتنز و تاکیدها از لنین است).

جدا از توده به آن میادرت ورزند، چه تنها ارتباط با توده ضامن پیروزی است و اقدام به عملی جدا از توده، بجای آگاه ساختن او به ضرورت همراهی، که کار سیاسی طولانی و پیگیری را لازم دارد، دوزی از، یا کم توجهی به وظیفه اصلی، خواهد بود. اما اگر توده‌ها مستقل از کوششها و جدیتهای مارکسیست - لنینیستها در تدارک دیدن لازم سیاسی و نظامی، دست به اسلحه برده و آغاز مبارزه مسلحانه کردند، شرکت در این مبارزه، توده‌ای هر چند که حتی آینده موفقیت آمیزی هم بعلمت عدم تدارک کافی نداشته باشد، ضروری و واجب است و عدم شرکت در آن بمعنای روی بر تافتن از مبارزه خواهد بود.

* * *

ممکن است برای خواننده‌ای این سؤال پیش آید که آیا "ساحت" هنوز هم آن احکام حکیمانانه اش را قبول دارد یا به نادرستی آنها پی برده ولی بنا بر خصایل غیر پرولتری خود عاجز از انتقاد از خود صادقانه و رک و روشن میاشد؟ با وجود اینکه هنوز هم در اینجا و آنجا گاهی از موارد به ضرورت "ایجاد حزب در روستا" اشاره میشود، ولی آنچه که امروزه تعیین کننده حرکت سیاسی "ساحت" است، این اشکالات نبود، بلکه مشی جدید بغایت انحرافی تری است که در نتیجه پیروی از تئوری رویزیونیستی و ارتجاعی "سه دنیا" بر او غالب شده است.

در پافشاری بر انحراف دیرین یعنی همانا "ایجاد حزب در روستا" از جمله در "ستاره سرخ" شماره ۵* مراد ۱۳۵۴ میخوانیم؛ "انجام این وظیفه مرکزی در صورتی امکان پذیر است که تشکلهای مارکسیستی - لنینیستی روی مشی ایدئولوژیک سیاسی صحیح پرولتری پافشاری نموده و طبق قانونمندی مرحله‌ی کنونی انقلاب

* - با اینکه مخالفت خود را با مضمون این جمله بندی که چیزی جز همان مسئله بغایت نادرست ضرورت "ایجاد حزب در روستا" منتهی کمی زبرکانه تر نمیباشد، در جلسه هیئت تحریریه "ستاره سرخ" اعلام داشتم، لیکن بعلمت سایر مواضع موجود در مقاله، یا آن در مجموع اعلام موافقت نمودم. از آن پس بعلمت رشد بیشتر اختلافات و تمرکز آنها در بین هیئت تحریریه، که هر گونه امکانی برای حل آنها بسته بنظر میآمد، از هیئت تحریریه استعفا کردم و در تهیه، تنظیم و تصویب هیچیک از مقالات بعدی شرکت نداشتم.

یعنی مسلحانه نباشد، متوسل میشوند. آنها بدرستی با دلاوری، رزمندگی و ایستادگی تحسین آمیز و آموزنده‌ای در برابر قدرت ارتجاع مسلح، با مشت‌های گره کرده، داس، چکش، بیل و هر آن ابزاری که در اختیار دارند بمقاومت و مقابله بر می‌خیزند. مبارزه مسلحانه نیز قهر است و شکل عالی آن، کوشش مارکسیست-لنینیستها می‌باید بر آن باشد که مبارزه مسلحانه بعنوان شکل عمده مبارزاتی روزانه، پس از تدارک سیاسی و نظامی کافی که ایجاد حزب کمونیست، عاجلترین و مبرمترین وظیفه کنونی می‌باشد، انجام پذیرد. اما اگر مستقل از این، موجی توده‌ای برخاست و آغاز مبارزه مسلحانه کرد، مارکسیست-لنینیستها نه تنها می‌بایستی از آن پشتیبانی کنند بلکه موظف بشرکت در آن بمنظور بالا بردن آگاهی سیاسی توده‌ها، متشکل ساختن آنها و جهت سیاسی صحیح دادن به آن هستند. لنین کبیر در مورد حماسه کمون پاریس می‌نویسد: "میدانیم که چند ماه قبل از کمون، در بائیز سال ۱۸۷۰، مارکس با اثبات اینکه اقدام به سرنگون ساختن دولت، سفاهت ناشی از نومیدی است، کارگران پاریس را از این کار بر حذر می‌داشت. ولی هنگامیکه در ماه مارس سال ۱۸۷۱ نبرد قطعی را به کارگران تحمیل کردند و آنها هم آنرا پذیرفتند، هنگامیکه قبلم، دیگر عمل انجام شده‌ای گردید، مارکس انقلاب پروولتاریائی را، با آنکه عاقبت خوشی برای آن نمیدید، با وجود و شغف فراوانی استقبال کرد. مارکس در تقبیح این جنبش 'نا بهنگام' با خشکی عناد نورزید، یعنی مانند بلخانف، اپن مرتد روسی از مارکسیسم عمل نکرد که دارای شهرت نامیهونی است و در نوامبر ۱۹۰۵ مطالبی در تشویق و ترغیب کارگران و دهقانان نوشت ولی پس از دسامبر ۱۹۰۵ لیرال منشانه فریاد بر آورد که 'نمی‌بایست دست به اسلحه برد' (دولت و انقلاب). خلاصه اینکه جنبش ما در زمان تدارک جنگ انقلابی است. هنوز توده‌های کارگری و دهقانی آگاه، بسیج و متشکل نشده و به ضرورت مبارزه مسلحانه بمنظور بر انداختن مستقیم کمونی و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق برای رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم پی نبرده‌اند و لذا در مبارزه‌ای نیز کبها همیت و ضرورت آن آگاهی نیافته باشند. شرکت نخواهند کرد. تا زمانیکه مارکسیست-لنینیستها نتوانند توده‌ها را به ضرورت مبارزه مسلحانه آگاه گردانیده و به‌مراه آنان آغاز به این مبارزه و از طریق حزب کمونیست اقدام به رهبری و هدایت صحیح آن کنند، خود نمی‌بایستی

میتوانند بر بورژوازی و طبقه مالکان ارضی مسلح پیروز گردند" (مائو تسه دون - مسایل جنگ و استراتژی) ، هم چنین مارکسیسم - لنینیسم بیا می آموزد که پرولتاریا بدون حزب کمونیست قادر به هدایت مبارزه مسلحانه ، جنگ توده ای و انقلاب نیست . سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی برانگنده و جدا از هم قادر به انجام این وظیفه مهم و پراهمیت حزب نیستند ، این سازمانها و گروهها چه از لحاظ کیفیت و چه از لحاظ کمیت در چنان موقعیتی قرار ندارند و تا زمانیکه نتوانند با یکدیگر وحدت نموده و حزب کمونیست را ایجاد کنند و پایه قدرتمندی را در پهن پرولتاریا بوجود آورند ، در آن موقعیت قرار نخواهند گرفت که قادر به انجام مبارزه مسلحانه دهقانی و جنگ توده ای گردند . رفیق مائو تسه دون میگوید: " برای انقلاب کردن بجزبی انقلابی احتیاج است ، بدون یک حزب انقلابی ای که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی پایه گذاری شده باشد ، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگ های زنجیرش رهبری کرد " (نیروهای انقلابی سراسر جهان متحد شوید ، علیه تجاوز امپریالیستی بیکار کنید) ، رفیق انور خوجه میگوید: " آنچه طبقه کارگر را از حالت یک طبقه بالقوه به یک طبقه بالفعل در میاورد حزب است ، بدیهی است که طبقه ، توده و سایر انقلابیون تجربیات زیادی در مبارزه و فعالیتها بدست میآورند و در این مبارزات آبدیده و سخت میشوند ولی اگر حزب سیاسی با برنامه مشخص و روشن ، با استراتژی و تاکتیک علمی وجود نداشته باشد ، در این صورت مبارزه یادرنیه راه متوقف می شود و یا سیر قهقرائی می بیناید " (گزارش به ششمین گنگره حزب کارآلبانی) .

جنبش ما اکنون در زمان تدارک جنگ انقلابی بسر میبرد نه در زمان بسط و توسعه آن . تا آن زمان که این جنگ آغاز نگردیده ، زمان ، زمان تدارک است که بعنوان نخستین گام ، وحدت آحاد جنبش کمونیستی یعنی ایجاد حزب کمونیست در مرکز وظایف کمونیستها قرار داده در این زمان ، کار سیاسی در درون توده ها بخصوص کارگران اهمیت بسیار و ارجحیت اولین را داراست . اما آیا این بدان معنی خواهد بود که پس هر اقدام بقهر نا درست است ؟ هرگز چنین نیست ، کارگران بوده هقانان میهن ما در بسیاری از مبارزات روزمره و خود بخودی بقهر ، هر چند که در شکل عالی؟

نبود، بلکه بمنظور "جنبه متشکل به آن" دادن و آگاهی سیاسی جنگجویان را بسلا بردن، بوده است.

حزب کمونیست در آلبانی بر خلاف جعل تاریخی "ساحت" بهیچ وجه از درون "مبارزه مسلحانه در روستا" بیرون نیامد بلکه بدنبال فعالیت گروههای کمونیستی در جهت نفوذ در جنبش کارگری، مبارزه ایدئولوژیک با یکدیگر، یافتن زمینه‌های مشترک علی و سازمان دادن مشترک مبارزات ضد فاشیستی و وحدت آنها در این جریان در ۸ نوامبر ۱۹۴۱ ایجاد شد. در تاریخ حزب کار آلبانی میخوانیم: "در ۸ نوامبر ۱۹۴۱ و اوایل ۱۹۴۲ تقریباً در کلیه شهرها دسته‌های پارتیزانی شهری تحت رهبری مستقیم کمیته‌های منطقه‌ای حزب بوجود آمد" و "در اوایل ۱۹۴۲ کمیته مرکزی حزب رهنمود داد که همینکه شرایط لازم فراهم آید و بویژه پایه‌های جنبش در روستا استوار گردد، سازمان دادن دسته‌های پارتیزانی در روستا تدارک شود" و بدین ترتیب باز می‌بینیم که مبارزه مسلحانه بعنوان شکل عده مبارزاتی روزانه نه قبل از ایجاد حزب بلکه پس از آن در دستور کار قرار گرفت و مهمتر اینکه حزب بر خلاف ادعای دروغین "ساحت" بر اساس "مبارزه مسلحانه در روستا" و جنگ پارتیزانی روستائی ایجاد نکردید.

حال بدون توجه به "ساحت" و نظریات انحرافی اش ضروریست به این سؤال پاسخ داده شود که آیا کمونیستها در قبل از ایجاد حزب کمونیست بایستی در مبارزه مسلحانه شرکت کنند؟ مبارزه مسلحانه و جنگ توده‌ای یگانه‌راه پیروزی بسرتا رجحان داخلی و بیرون راندن ارتجاع خارجی است. خلقهای میهن ما بدون توسل بمبارزه مسلحانه هرگز نخواهند توانست به پیروزی نایل آیند. کسانی که مبارزه مسلحانه را به جنبش ما توصیه نکردند، بلکه آگاهانه گزینش راههای مسالمت آمیز را پیشنهاد میکنند خواهان پیروزی انقلاب و واژگون شدن سیستم کمونی نیستند. اینان در نهایت حد خود اگر از خائنین به خلق و پرولتاریا یعنی دست نشاندهگان امپریالیسم و سوسیال-امپریالیسم نباشند، کسانی اند که بدنبال ترمیمات ظاهری و رفع در شکل حکومت بوده و خواهان ابدی شدن سیستم استثنائی هستند. مارکسیسم-لنینیسم بما می-آموزد که "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میاید" و "تجربه مبارزه طبقاتی در عصر امپریالیسم بما میآموزد که طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش فقط به زور تفنگ است که

لنینستی بطور عمده " و بدون در بر گرفتن پیشروترین عناصر طبقه بوجود آمده باشد. چنین جنبشی را تاریخ تا کون بشما نشان نداده است و نشان نخواهد داد. چنین رهنمودی تنها می تواند از ذهن شما بر خیزد و آنهم فقط برای توصیه به دیگران و نه خود در انجام آن کوشیدن.

"ساحت" بمنظور اثبات این نظریه بغایت انحرافی اش، باز هم به جعل تاریخی می پردازد. در جزوه "بیوز باد راه... ص ۲۸ میخوانیم: "در آلبانی گروههای کمونیستی کورچا و تیوانا برهبری رفیق انورخوجه قبل از ایجاد حزب در مبارزه پارتیزانی توده ها علیه مهاجمین فاشیست فعالانه شرکت کردند و در مبارزه شایستگی خود را نشان داده و در رأس آن قرار گرفتند. ما شرکت فعالانه در این مبارزه کمونیستهای آلبانی سرانجام حزب خود را بوجود آوردند" (تکیه از من). آنچه که مورد تکیه قرار گرفته یعنی ایجاد حزب کمونیست در آلبانی از طریق شرکت گروهها در مبارزه پارتیزانی که "ساحت" بمنظور اثبات نظریه انحرافی اش مینویس بر "مبارزه مسلحانه در روستا بطور مشخص زمینه ایجاد حزب" است به خورد خواننده خود میدهد. - تحریفی در تاریخ حزب کار آلبانی و جعلی تاریخی است.

در بهار ۱۹۴۱ء مسلم بزا، یک میهن پرست آلبانی که به تشکیل گروه پارتیزانی سر-داخته بود، دست به عملیات مسلحانه علیه اشغالگران فاشیست یعنی ارتش تجاوزگر موسولینی زد. در "تاریخ حزب کار آلبانی" میخوانیم: "انور خوجه و رفقایش با توجه به اهمیت جنگ پارتیزانی میهن پرستانه بزا تصمیم گرفتند عده ای از کمونیستها را بفرستند تا جنبه متشکل بآن کار بدهند و آگاهی سیاسی جنگجویان را بالا ببرند. پس از ملاقاتها تکیه بین انورخوجه و مسلم بزا روی داد، شخص اخیر با شور و شوق پذیرفت که کمونیستها برای تقویت واحدهای پارتیزانی او بروند" (تکیه از من) با توجه به این نقل قول می بینیم که بر خلاف ادعای دروغین و جعلی "ساحت" او لا گروههای کمونیستی کورچا و تیوانا" با تمام نیروی خود یا بخش عمده آن به مبارزه پارتیزانی آغاز شده از جانب مسلم بزا نبیوستند بلکه فقط عده ای از کمونیستها یعنی عده ای از اعضاء این دو بنا بر تشخیص درست و ضروری رفیق انور خوجه، در آن شرکت کردند و ثانیاً شرکت در این مبارزه بدان علت که "بطور مشخص زمینه ایجاد حزب" میباشد و میبایستی حزب از طریق "شرکت فعالانه در این مبارزه" ایجاد گردد،

وظیفه ما، هر کس که باین وظیفه بی توجهی کند، همه وظایف کوچک و متدهای جداگانه مبارزه را در خدمت آن در نیارود، در راه غلطی گام بر میدارد و جنبش ضرورهای جدی میبوساند " (مبهمترین وظایف جنبش ما). حال ما با کسانی طرف هستیم که بجای توجه درجه اول به کار در میان کارگران بمنظور تکامل سیاسی و تشکیلات سیاسی طبقه کارگر و بجای کوشش در جهت وحدت مارکسیست - لنینیستها و ایجاد حزب کمونیست، فرمان دوری گزیدن از طبقه کارگر و ابدی نمودن پراکندگی را صادر کرده اند. در توده ۲۲ می خوانیم: " اینکه در چه مقطعی از این پروسه (یعنی پروسه در پیش گرفتن سمت روستا از طرف تشکلهای مارکسیستی - لنینیستی، نفوذ در روستا، آگاه، بسیج و متشکل کردن دهقانان، تدارک قیام دهقانی و مبارزه مسلحانه و بالاخره درگیر شدن، جنگ توده‌ای در روستا) حزب تشکیل و اعلام میشود (مثلا در مرحله نفوذ در روستا یا در آستانه قیام توده‌ای) و نیز اینکه تشکیل حزب به چه شکل مشخص خواهد بود (مثلا از رشد یک سازمان پیشروتر و یا از وحدت چند سازمان کم و بیش هم سطح)، مساله‌ای نیست که بتوان در حال حاضر تعیین کرد و لذا این مسئله نیز که کجای پروسه فوق‌الذکر تحت رهبری سازمانهای جداگانه و از کجا به بعد تحت رهبری حزب واحد پیش خواهد رفت، امری غیر قابل تعیین است. از این تز "داهیان" "ساحت" چنین نتیجه میشود، یکم اینکه کلیه سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی بایستی جدا از هم و بدون ارتباط و کمترین نفوذ در درون کارگران روانه روستاها گردند و مبارزه مسلحانه و جنگ توده‌ای را آغاز کنند دوم اینکه معلوم نیست آیا حزب از وحدت مارکسیست - لنینیستها بوجود میاید یا از رشد یک سازمان و سوم اینکه صحنه روستا و مبارزه مسلحانه دهقانی و جنگ توده‌ای "بطور مشخص زمینه ایجاد حزب" هستند. به این ترتیب می بینیم که "ساحت" چگونه بیواه روی را توصیه کرده، پراکندگی را توجیه نموده، روی بر تافتن از مبارزات کارگران را ضروری دانسته و فرمان خشک شدن جویسارهای کوچک جنبش ما را صادر مینمود، از گردانندگان "ساحت" باید پرسید: شما تا کتون کدام جنبش پیروزمندی را می شناسید که حزب کمونیست، این ستاد رهبر کن کند. ما در صحنه روستا و در زمینه مبارزه مسلحانه دهقانی و جنگ توده‌ای و آنها نه از وحدت مارکسیست - لنینیستها بلکه از "رشد یک سازمان مارکسیستی -

چه پرولتاریا رسالت خود را نه توسط افراد مجزا از هم طبقه، نه توسط تک روشنفکر -
 ان متمایلی به کمونیسم ولی جدا از طبقه و حتی نه بوسیله گروهها و سازمانهای
 مارکسیستی - لنینیستی، بلکه از طریق حزب طراز نوین خود یعنی ستاد رهبری
 کنند. اش انجام میدهد. پرولتاریا بدون حزب کمونیست هرگز قادر نخواهد شد که
 دهقانان، این نیروی عمده انقلاب در جوامع نیمه مستعمره - نیمه فئودال را بسخود
 جلب نموده و بر پایه وحدت با آنان استخوان بندی جبهه واحد و ارتش خلق را
 بوجود آورد. مارکس و انگلس به ننگام جمع بندی از تجربیات کمون پاریس خاطر نشان
 کردند: "طبقه کارگر در مبارزه خود علیه قدرت متحد طبقات نروتمند تنها در هنگامی
 میتواند بعنوان یک طبقه فعالیت کند که حزب سیاسی خاصی که در مقابل کلیه
 احزاب کهنه متشکله توسط طبقات نروتمند قرار دارد، تشکیل دهد (قطعنامه های
 کنگره عمومی انجمن کارگران انترناسیونالیستی منعقد در لاهه) و تا زمانیکه طبقه
 کارگر یک کشور قادر نگردد به حزب راستین خود را ایجاد کند، نزد یکترین و مبهم -
 ترین وظیفه ای که در برابر پیروان مکتب پرولتاریا قرار دارد همانا ایجاد حزب
 کمونیست است، حزبی که ستاد رهبری، پیشقراول آگاه و عالیترین شکل سازمانی
 طبقه باشد. زمانیکه فعال ترین، آگاه ترین و مومن ترین افراد طبقه در درون سازمان
 سیاسی واحد خود متشکل نگردیده و گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی
 جدا از هم و با برنامه های گوناگون به مبارزه ادامه میدهند، وحدت اندیشه و وحدت
 سیاست، وحدت عمل، وحدت برنامه و وحدت فرماندهی که لازمه حزب کمونیست است
 وجود ندارد. در زمانیکه جنبش کارگری میهن ما در رشد خود بخودی خود پیش بسرمیبرد
 گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی چون جو بیارهایی کوچک و جدا از هم
 بدون پیوند لازم و ضروری با جنبش طبقه ادامه حرکت میدهند، حرکتی که در صورت
 عدم وحدت با یکدیگر نموده لازم و ضروری را بیار نخواهد آورد، نظاره گر بودن و یا
 بپناه را بجای راه، تحت عنوان راه میان بر، نشان دادن اشتباهی است غیر قابل
 اغماض و گناهی نا بخشودنی. حزب طبقه کارگر ما حاصل پیوند سوسیالیسم است با
 جنبش کارگری. جنبش کارگری در روستاها و در زمینه مبارزه مسلحانه دهقانی جریان
 ندارد بلکه در درون شهرها و کارخانه ها است. لنین کبیر میگوید: "خسواستار
 تکامل سیاسی و تشکیلات سیاسی طبقه کارگر بودن - این است مهمترین و اصولیترین

ما توتسه دون - جلد اول) . با این ترتیب می بینیم که مبارزه بین خط مشی پرولتاری و رفیق ما توتسه دون با اپوتونیسم راست و "چپ" اولاً در دوره قبل از ایجاد حزب کونیست نبوده بلکه چند سال پس از آن است و ثانیاً بر روی ضرورت "ایجاد حزب در روستا" نبوده بلکه در مورد وحدت کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب کونیست می باشد .

پس آیا روزی خواهد رسید که "ساحت" از جعلیات تاریخی و تحریفات دست بردارد؟ مسلماً نه . بر عکس امروز او پیش از هر زمان دیگری در ارتباط با مشی ارتجاعی جدیدش که تبلوری از تئوری رویزیونیستی "سه دنیا" هست ، احتیاج به تحریفات و جعلیات تاریخی دارد .

ه - مبارزه مسلحانه در روستا ، زمینه ایجاد حزب

"ساحت" تنها ضرورت ایجاد حزب در روستا را به جنبش ما توصیه می کرد بلکه حتی مدعی بود که مبارزه مسلحانه در روستا ، زمینه ایجاد حزب بوده و برای هدایت و رهبری مبارزه مسلحانه دهقانی ، حزب کونیست را احتیاجی نیست . در "ستاره سوخ" شماره یک می خوانیم: "جنبش توده های مردم ، مبارزات قهرآمیز دهقانی و مبارزه مسلحانه در روستا بطور مشخص زمینه ایجاد حزب ولی بویژه زمینه رشد حزب در کشور ما می باشد" .

در مباحث قبلی نشان داده شد که چرا مبارزات دهقانی نمیتوانند زمینه ایجاد حزب کونیست باشند بلکه زمینه همانا جنبش کارگری است هر چند هم تعداد کارگران بیش از دهقانان نباشد . اما "ساحت" فلسفه بافی و تئوری بافی خاص خود را دارد و مدعی است که "مبارزه مسلحانه در روستا بطور مشخص زمینه ایجاد حزب" میباشد . چنین نظریه ای از اساس و ریشه با مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون در تضاد است . مارکسیسم - لنینیسم بما می آموزد که پرولتاریا بمناسبت انقلابی ترین ، پیشروترین ، پیگیوترین ، تشکل پذیرترین و با انضباط ترین طبقه مسئولیت رهبری انقلاب را بر عهده دارد و هر جنگ انقلابی که توسط پرولتاریا هدایت و رهبری نگردد دیروز یا زود محکوم به شکست است . پرولتاریا برای اینکه بتواند همزونی خود را در انقلاب اعمال نموده ، آنرا رهنمون پیروزی گردیده و رسالت تاریخی خود را انجام دهد احتیاج به حزب خود یعنی حزب کونیست دارد .

و در هیچ يك از آثار خود و در هیچ دوره‌ای از زندگی مبارزاتی اش، در مورد تأیید این تز قلبی نظر نداده است. علاوه بر این در هیچ دوره‌ای از تاریخ جنبش کمونیستی چین مبارزه‌ای بر سر ضرورت "ایجاد حزب در روستا" وجود نداشته که موافق و مخالف داشته باشد. براتیک رفیق مائو تسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست چین، خود بهترین و روشنترین گواه است بر رد جعلیات "ساحت".

در مطالعه تاریخ جنبش کمونیستی چین قبل از ایجاد حزب کمونیست به محافل و گروه‌های مارکسیستی-لنینیستی که از سال ۱۹۱۸ آغاز بکار کرده بودند بر میخوریم. رفیق مائو تسه دون در این دوره در اشاعه مارکسیسم-لنینیسم، شکل و وحدت مارکسیت لنینیستها و ایجاد حزب کمونیست نقش بس‌ارزنده‌ای داشت. در این دوره، هم رفیق مائو تسه دون و هم یکانگ گروهها و محفلهای مارکسیستی لنینیستی در درون شهرها تمرکز فعالیت داشتند و در بین کارگران و روشنفکران کار میکردند. در تمام این دوره به هیچ محفل و گروهی بر نمیخوریم که ادعای انتقال مرکز نقل مبارزه به روستا را بمنظور ایجاد حزب در آنجا داشته باشد و هیچگاه رفیق مائو تسه دون چنین نظری نداشته که مورد مخالفت قرار گیرد. در ژوئیه ۱۹۲۱ حزب کمونیست چین ایجاد شد که اساسا در شهر و در بین کارگران و روشنفکران پایه داشت. حتی پس از ایجاد حزب کمونیست هم انتقال مرکز نقل مبارزه بفریت بروستا صورت نگرفت بلکه پس از ۶ سال یعنی از سال ۱۹۲۷ آغاز گردید که رفیق مائو تسه دون چند سال اولیه این مرحله از زندگی حزب را مثبت و بر مبنای مشی صحیح ارزیابی میکند*. تنها اواخر مرحله اول زندگی حزب کمونیست چین یعنی از سال ۱۹۲۶ مورد انتقاد رفیق مائو تسه دون قرار میگیرد. در آنزمان دو گرایش انحرافی در حزب کمونیست پدید گشته بود. "طرفداران گرایش اول، بنمایندگی جن دوسیو تمام توجه خود را به همکاری با گومیندان معطوف ساخته و دهقانان را فراموش کرده بودند، این اپورتونیسیم راست بود. طرفداران گرایش دوم، بنمایندگی جان کوتائو توجه خود را فقط به جنبش کارگری معطوف ساخته و دهقانان را از یاد برده بودند، این اپورتونیسیم 'چپ' بود" (باورقی مقاله تحلیل طبقات جامعه چین - منتخب آثار

* - مراجعه شود به مقاله "بمناسبت انتشار اولین شماره مجله کمونیست" - مائو تسه دون - منتخب آثار - جلد دوم

بنابراین کاملاً بدیهی است که محیط دهقانی با محیط کارگری تفاوت ندارد و نمی تواند محیطی با روابط پرولتاریائی باشد. این محیط خود بر عکس منشا افکار خورده بورژوازی نیز هست. دو نقل قول زیر در این مورد از رفیق مائو تسه دون و رفیق ترون شین انتخاب شده اند تا "ساحت" باز نتواند مدعی شود که گویا در جوامع نیمه مستعمره نیمه فئودال، محیط روستا و وابستگی و روابط طبقاتی دهقانان با آنچه که لنین گفته است تفاوت دارد و دیگران را متهم به "بازگشت به لنینسیم" کند. رفیق مائو تسه دون میگوید: "در سازمان حزبی سپاه چهارم ارتش سرخ نظرات غیر پرولتاریائی گوناگون وجود دارند که در راه اجرای مشی صحیح حزب موانع بزرگی ایجاد میکنند... بدیهی است که سرچشمه پیدایش اینگونه نظرات نادرست در سازمان حزبی سپاه چهارم از آنجاست که ترکیب اساسی این سازمان حزبی بطور عمده از دهقانان و سایر عناصر دارای منشا خورده بورژوازی تشکیلی می گردد" (درباره اصلاح نظرات نادرست در حزب - تکیه از من) .

رفیق ترون شین میگوید: "برای تحکیم خصلت طبقاتی حزب، حزبی که تعداد زیادی از اعضای آن دارای منشا طبقاتی دهقانی یا خورده بورژوازی بودند، ما در امر آموزش تئوری مارکسیسم - لنینسیم به کادرها و اعضای حزب بالا بردن آگاهی طبقا - تن شان، القای فضایی و سجایای انقلابی طبقه کارگر به آنها و پیشبرد مبارزه ای بدون وقفه علیه ایدئولوژی غیر پرولتری، سخت کوشیدیم" (چگونه حزب مارکسیسم - لنینسیم را در شرایط ویتنام بکار بست - تکیه از من) .

جعل تاریخی که "ساحت" انجام میدهد چیست و برای چه ؟ "ساحت" حتمی ابائی از اینهم ندارد که در تاریخ حزب کمونیست چین و مبارزات تاریخی رفیق مائو تسه دون جعل کند و نظریات او را تحریف نماید. و اینهمه بالاخره برای اینکه به مبارزین ایرانی بی اطلاع از تاریخ و مبارزات حزب کمونیست چین بقبولاند که در آنجا نیز مبارزه بر روی ضرورت "ایجاد حزب در روستا" بوده و رفیق مائو تسه دون نیز بر این نظر بافشاری میکرده است. و بالاخره گویا حزب کمونیست چین در روستا ایجاد گردید. نتیجه عملی هم آنکه در ایران نیز حزب کمونیست بایستی در روستا ایجاد گردد. چنین جعلیات و تحریفاتی واقعا وقاحت میخواهد. برخلاف جعلیات تاریخی "ساحت"، رفیق مائو تسه دون هیچگاه معتقد به "ایجاد حزب در روستا" نبوده

گرداند. و زمانیکه در این کار موفق گردید و مخاطب مورد نظر "ساحت" ناآگاهانه به دام او افتاد، يك سؤال در برابر مخاطب قرار میگیرد و آن اینکه اگر محیط روستا ئی و روابط دهقانی، خرده بورژوازی نیست پس چه میباشد. بهر حال "ساحت" بمنظورش رسیده است و جواب را از دهان مخاطب ناآگاه و بی خبر از همه جابیهون میکند که محیط روستا، پرولتاریائی است و زمینه مناسب و لازم برای پیوند سوسیال-لیسم با جنبش دهقانی و در نتیجه ایجاد حزب، و شیوه از در عقب وارد شدن. نتیجه مطلوب را میدهد. چرا بین محیط کارگری و محیط دهقانی تفاوت وجود دارد؟ زیرا پرولتاریا با پیشروترین شکل تولید و اقتصاد در ارتباط است و شدیدترین استثمار را که زائیده سرمایه داری است متحمل میشود. زیرا پرولتاریا فاقد هرگونه مالکیت بر وسایل تولید میباشد، تنها از طریق فروش نیروی کار خود زندگی میکند و چیزی جز زنجیروهاش ندارد تا در انقلاب از دست بدهد. زیرا پرولتاریا بنا بر شرایط کارش متمرکز است و انضباط و هبستگی در او به شدیدترین شکل خود وجود دارد. زیرا پرولتاریا با هیچ رشته ای به ارگانهای حکومتی، مقامات عالی و حتمی عمل دولتی وابسته نیست. زیرا پرولتاریا بعنوان طبقه از جهت کمیت هر ساله در حال رشد و از جهت فکری و سیاسی در حال تکامل است و بالاخره ناشی از آنچه بر شمرده شد، پرولتاریا خواهان مالکیت عمومی بر وسایل تولید و بر انداختن هر گونه استثمار انسان از انسان است. از این جهات است که میگوئیم پرولتاریا انقلاب-بن ترین، آگاه ترین، پیشروترین، با انضباط ترین، پیگیری ترین و تشکل پذیرترین طبقه است و "قابلیت بیشتری برای تحلیل ایده های سوسیال دموکراسی دارد" (لنین).

ابا مسئله در مورد دهقانان بصورت دیگری است. دهقانان بعنوان طبقه خواهان برانداختن تملک خصوصی بر وسایل تولید نیستند و اساس مبارزاتشان بمنظور دست یابی بر وسایل تولیدی و تملک بر زمین است و شیوه تولیدی آنان شیوه ای پیشرو نیست. دهقانان با وجود کثرتشان بعلت پراکندگی و عدم ارتباط نزدیک و همیشگی با پیشروترین شکل اقتصاد و تولید، دارای انضباط پذیر و تشکل پذیر نیستند. پرولتاریا نیستند. در حالیکه پرولتاریا خواهان استقرار سوسیالیسم و کمونیسم است. دهقانان بعنوان طبقه، خواهان آن نیستند و تنها در صورت کار مداوم سیاسی پرولتاریا از طریق حزب کمونیست است که دهقانان فقیر و میانه حال سوسیالیسم را خواهند پذیرفت.

و از وحدت مارکسیست - لنینیستها بوجود میاید، چون از فرمان تاریخی "ساحت" سر پیچی کرده است و از زمان فرمان او حاضر به کوچ کردن به روستاها نشده است، پس انقلابی بودن دهقانان فقیر و پرولتاریای ده را نفی میکند. اگر این ادعای "ساحت" می توانست قانونیت مارکسیستی - لنینیستی داشته باشد پس کلبه سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی در چین، آلبانی، ویتنام و... که قبل از ایجاد حزب اساسا بفعالیت در شهرها می برداختند و به روستا کوچ نکردند بایستی این چنین اعتقادی می داشته اند. تاریخ جنبش کشورهای نام برده نشان می دهد که این چنین نبوده است. این ادعای "ساحت" تا بدان حد احمقانه و بی پایه است که احتیاج به شکافتن ندارد و همینقدر کافی است گفته شونده ایمان به نقش انقلابی دهقانان در ایران بهیچوجه بمعنای کوچ نمودن فوری به روستاها برای ایجاد حزب کمونیست در آنجا نیست. ایمان به نقش انقلابی دهقانان یعنی اعتقاد و برنامه داشتن برای جلب و وسیع دهقانان بعنوان متحد پیگیر پرولتاریا به انقلاب و این مهم تنها از عهده حزب طراز نوین طبقه کارگر بر میاید و بس.

سوم اینکه غیر پرولتاریائی بودن محیط روستا را با شیوه از در عقب وارد شدن و طعن زنی به کسانی که درستی چنین نظری را دارند در تحت سؤال قرار دهد تا بزم خود اثبات کرده باشد که محیط روستائی محیطی پرولتاریائی است و حزب را در این محیط ایجاد می باید کرد و چهارم اینکه با جعلیات تاریخ چنین مدعی شود که گویا رفیق مائوتسه دین معتقد به ایجاد حزب در روستا بوده است و کسانی با این نظر مائوتسه دین مخالفت داشتند. کمی باین دو مورد بپردازیم.

چرا "ساحت" محیط روستا را غیر پرولتاریائی ارزیابی نمی کند؟ زیرا او تلاش دارد حتی اگر از طریق ادعای "پرولتاریائی بودن" محیط روستا هم که شده باشد ما را قانع به "ایجاد حزب در روستا" کند. اما چنین ادعائی اگر با صراحت و روشنی تمام بیان شود مسلما شنونده را بخنده و خواهد داشت. بنابراین "ساحت" شیوه از در عقب وارد شدن را بر میگزیند. او جسارت آنرا ندارد که در اثبات "پرولتاریائی" بودن روستا، دلایل شمعشعانه اش را بیان دارد و لذا تمام تلاشش را بر این میگذارد که با بزیر سؤال کشیدن خرد بورژوازی بودن محیط روستا و روابط دهقانی، برای خواننده نشریاتش، اعضا و طرفدارانش زمینه پذیرش ادعایش را مهیا

نظریه‌ای افراطی تبلیغ کرده و چگونه بپرواهه را بمبارزین جنبش ما بعدسنوان راهی — که در زمانی کوتاه‌تر، با دادن قربانی کمتر و برهیز از پیچ و خمها و شکستهای زیاد" (جزوه پیروز باد راه ۰۰ صفحه ۲) با ایجاد حزب منتهی خواهد شد، توصیه می‌کرد، تو گوئی برای ایجاد حزب و انقلاب راههای فراوان موجود است که بهتر از همه راه میان‌بر است!

۴ — محیط "پرولتاری" روستا و جعل تاریخ، "ساحت" تلاش دارد بهرنحوی که باشد به جنبش ما بقبولاند که حزب کمونیست باید در صحنه روستا ایجاد گردد و برای رسیدن باین منظور ابائی هم ندارد که بدیمیستی ترین اصول مارکسیسم را دگرگون جلوه داده و هم چنین به جعلیات تاریخی نیز بپردازد. در "توده" ۲۲ صفحه ۳۰ میخوانیم: "آنها نیکه ادعا میکنند که باید ابتدا در شهر در میان طبقه کارگر یابا کار در میان مارکسیست — لنینیستها حزب را بوجود آورد و بعد سمت کار خود را روستا قرار داد، به واقعیات جامعه ایران مرحله انقلاب ایران و رابطه ایجاد و ساختمان حزب با آن توجه ندارند. در نتیجه یا اینکه لفظاً استراتژی راه روستا را قبول دارند در عمل با در پیش نگرفتن سمت نفوذ و مبارزه در روستا از همان آغاز فعالیت استرا — تزی راه روستا را هم نفی میکنند. آنها در حقیقت انقلابی بودن دهقانان فقیر و پرولتاریای ده را نفی میکنند و معتقدند اگر تشکلهای مارکسیستی لنینیستی از همان آغاز در ده نفوذ و مبارزه کنند باصطلاح "پرولتریزه" نمی‌شوند و در محیط "خرد" بورژوازی" ده کمونیست نمی‌شود ساخت. اینها از همان قماش افراد ی هستند که در چین علیه خط مشی پرولتری مائوتسه دون مبارزه کردند. در اینجا "ساحت" تلاش دارد از چند زاویه "ایجاد حزب در روستا" را بزعم خود اثبات کند. اول اینکه: کسانیکه میگویند حزب در ارتباط با جنبش کارگری و از وحدت مارکسیست — لنینیستها بوجود می‌آید در اشتباهند زیرا مبارزه در شهر و در بین کارگران غرق شدن "در کار سندیکالیستی شهری" و دنبال کردن "مقاصد اپور — تونیستی تاکتیکی" و ... می‌باشد و نتیجه اینکه "حزب پرولتری در رابطه مستقیم با رسالت مرحله‌ای پرولتاریا در هر جامعه بوجود می‌آید" و همان تئوری‌هایها و فلسفه باقی‌بائی که تا درستی‌اش در صفحات قبل شکافته شد.

دوم اینکه: هر تشکلی که معتقد باشد حزب کمونیست در ارتباط با جنبش کارگری

مرحله از انقلاب بدهقانان تکیه کنند". چه شباهت‌زایی بین این دو نظر وجود دارد! واما لنین کبیر در رد چنین نظریاتی قبل از ایجاد حزب در روسیه میگوید: "کار ما در درجه اول و بیش از همه متوجه کارگران فابریکها و کارخانه‌ها و کارگران شهرست، سوسیال دموکراسی روس نباید نیروهای خود را پراکنده نماید، وی باید تمام فعالیت خود را در بین پرولتاریای صنعتی متمرکز کند که قابلیت بیشتری برای تحلیل ایده‌های سوسیال دموکراسی دارد و از لحاظ فکری و سیاسی رشد بیشتری کرده است و از لحاظ تعداد و تمرکز خود در مراکز بزرگ سیاسی کشور دارای اهمیت بیشتری می‌باشد. از این رو ایجاد یک سازمان بایرجای انقلابی در بین کارگران فابریکها و کارخانه‌ها و کارگران شهری-اولین و حیاتی‌ترین وظیفه سوسیال دموکراسی است، وظیفه‌ایست که انصراف توجه از آن در حال حاضر نهایت درجه دور از عقل است. ولی ما با اذعان بلزوم تمرکز نیروهای خود در بین کارگران فابریکها و کارخانه‌ها و تنبیح فکر برانگنده نمودن قوا، ابد نمیخواهیم بگوئیم که سوسیال دموکراسی روس باید بنیه قشرهای پرولتاریای روسو طبقه کارگر را نایده بگیرد، ابد آاینطور نیست" (وظایف سوسیال دموکراتهای روس) .

بهرحال، ضروری بود از لنین کبیر نقل قول نسبتاً طولانی فوق آورده شود تا خواننده با مقایسه گفته‌های لنین با تره‌های "ساحت" متوجه شود که "ساحت" تا چه حد

باورقی صفحه ۱۸ - رفیق مائوتسه‌دون حتی در زمانیکه از ایجاد حزب کمونیست چین بیش از ۱۸ سال میگذشت میگوید: " جوانان روشنفکر و دانشجوی چین باید میان توده‌های کارگران و دهقانان که نود درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهند بروند و آنان را بسیج و متشکل سازند " (سمت اصلی جنبش جوانان- تکیه از من) ، لیکن "ساحت" در زمانیکه در ایران هنوز حزب طبقه کارگر بوجود نیامده و ضرورت بردن آگاهی سیاسی بدرون کارگران نه تنها اهمیت فراوان بلکه اهمیت درجه اول را دارد فرمان صادر میکند که " در اوضاع کنونی در برابر روشنفکران انقلابی وظیفه پیوند با دهقانان قرار دارد " ناگفته روشن است که این نظریه نارودنیکی "ساحت" هیچ قرابتی با مارکسیسم- لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون ندارد و نمیتواند هم داشته باشد .

در شهرهاست و روستا در درجه دوم قرار دارد. " نوشته اول کاملاً بدون پاسخ ماند، بحث عمومی درگیر نشد و در برخورد بنویسه دوم تنها يك نفر از افراد رهبری چنین اظهار نظر کرد. " تجربه نشان میدهد در کشورهایی مثل کشور ما طبقه کارگر در شهرها بعلا شرايط خفقان معمولاً از لحاظ سیاسی و تشکل بطور نسبی از مناطق روستائی عقب مانده تر است. و با این ترتیب می بینیم که بنابر " تجربه " این آقایان اولاً شرايط خفقان نقش تعیین کننده دارد (توگویی در وقتنام و آلبانی بموقع ایجاد حزب خفقان وجود نداشت) و نه موقعیت اقتصادی - اجتماعی طبقه کارگر و ثانیاً با این علت کارگران بعنوان طبقه " از لحاظ سیاسی و تشکل " عقب مانده تر از دهقانان هستند. عجباً ما با چه مردمانی سروکار داریم که میخواهند بنابر ادعای خود، حزب طبقه کارگر یعنی بنابر تحلیل شان حزب "عقب مانده" ها " از لحاظ سیاسی و تشکل " رابوجود آورند. نه آقایان، طبقه کارگر در شهرها و میهن مسأله آن صورت که شما توصیف میکنید نیست بلکه بر عکس پیشروترین، انقلابی ترین، با انضباط ترین، پیگیرترین و تشکل پذیرترین طبقه است. و شما این را اگر از لحاظ تئوری پذیرا نیستید، افلاً بتاريخ هفتاد ساله جنبش کارگری میهن ما و مبارزات دلاورانه چند سال اخیر کارگران میهن مان نظری کوتاه بیفکند تا بروشنی به بینید که تا چه حد دچار مهمل گویی شده اید.

نارود نیکیها در روسیه میگفتند که روشنفکران نیاستی به بردن آگاهی به درون طبقه کارگر ببرد ازند چون کارگران همانطور که "ساحت" هم میگوید " از لحاظ سیاسی و تشکل " عقب مانده اند، بلکه بایستی جوانان روشنفکر انقلابی بلباس روستائی در آمده، بد هات یا باصطلاح آنزمان بمیان خلق میرفتند (تاریخ حزب بلشویک). و "ساحت" هم همین را بارها گفته است. از جمله در "ستاره سرخ" شماره ۲۰. میخواهیم؛ " در اوضاع کنونی در برابر روشنفکران انقلابی وظیفه پیوند با دهقانان قرار دارند" * و ادامه میدهد "وظیفه تمام انقلابیون است که آگاهانه فعالیت های خود را در سمت توسعه و گسترش بخشیدن به مبارزات دهقانان قرار دهند" و در جزوه پیروز باد راه محاصره . . . صفحه ۲۲ میخوانیم که " ما میگوئیم همانطور که کل ساختمان حزب در مرحله انقلاب دمکراتیک نوین به مسئله دهقانان و مبارزه مسلحانه آنها بستگی دارد و چنانچه گذشت [گذشت منتهی نبادرستی فراوان] مرحله ایجاد حزب هم جزو پروسه کل ساختمان حزب میباشد، کمونیست های ایران باید در تمام این

* پاورقی در صفحه بعد.

خود برای تمام دوره انقلاب در شهرها متمرکز کرده و دهقانان را بسیج و متشکل نکرده، انقلاب محکوم بشکست خواهد بود و حزب کمونیست نیز متلاشی شده و با تغییر ماهیت خواهد داد. اما این هیچگاه بدان معنی نیست که چون اکنون در میهن ما حزب کمونیست وجود ندارد پس گروهها و سازمانهای ماکسیستی - لنینیستی میبایست انجام وظایف حزب را بعهده گیرند تا "ساحت" مهر دنبال کردن "مقاصد اپورتونیستی تاکتیکی" را به آنها نزنند. انتقال مرکز نقل مبارزه به روستا همانسان که تجربیات احزاب کمونیست و انقلابات چین، آلبانی، ویتنام و... نشان میدهند پس از ایجاد حزب کمونیست انجام خواهد یافت نه قبل از آن. زیرا قرار داشتن پرولتاریا، سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی و روشنفکران انقلابی در شهرها الزام آور میسازد که صحنه اصلی مبارزه قبل از ایجاد حزب کمونیست در شهرها باشد. بنابراین اولاً انتقال مرکز نقل مبارزه بروستا پس از ایجاد حزب و نه توسط گروهها و سازمانهای برانگنده انجام خواهد گرفت، ثانیاً نه بر بنیاد اراده گزائی بلکه با تدارک کافی و تشخیص زمان مناسب بر اساس شرایط حاکم در کشور و ثالثاً نه بداندعلت که کار در میان کارگران "کار سندیکالیستی شهری" یا "تدارک مبارزه پارلمانائی" است بلکه بنا بر ضرورت مرحله انقلاب. حزب کمونیست حتی پس از انتقال مرکز نقل مبارزه خود بروستا هیچگاه از کار در میان کارگران و در شهر بداندعلت مسخره که گویا "کار سندیکالیستی شهری" یا "تدارک مبارزه پارلمانائی" است سرماز نخواهد زد.

متوسل شدن "ساحت" بدین اراجیف و لاطاللاتی بمنظور "اثبات" ضرورت ایجاد حزب در روستا نشاندهنده بی ایمانی او به پرولتاریا و جنبش کارگری و در نتیجه مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون است. در زمانیکه اختلاف با گردانندگان "ساجت" در خارج از کشور بر روی چگونگی ایجاد حزب بالا گرفت - برخلاف تصور اشتباه آمیز اولیهام بهنگام پیوستن مجدد به "ساحت" که گویا بزودی قابل حل بسوده و لذا میتوان با وجود آن اختلاف بزرگ همکاری را ادامه داد - در طوسی دو نوشته نظر خود را به رهبری "ساحت" ارائه داده و خواهان بحث عمومی شدم. در دومین نوشته بتاريخ اکتبر ۱۹۷۴ چنین جمع بندی نمودم: "بنابراین تا زمان ایجاد حزب کمونیست فعالیت درجه اول و سازماندهی درجه اول سازمانهای م - ل

"تئوریسین" های گرداننده "ساحت" در بر خورد به نظر "سازمان انقلابیون کوم- نیست" مبنی بر اینکه قبل از ایجاد حزب کونیست عرصه اصلی مبارزه را در ابتدا شهرها تشکیل "میدهد (جزوه آنچه در برابر ماست) چنین پاسخ میدهند؛ "تسز شماء یک مرحله مبارزه شهری قبل از نفوذ مبارزه در روستاء تز اگونومیستی است" و در جمع بندی بمنظور باصطلاح اثبات مینویسند؛ "مسئله سمت روستا تدارک جنگ است و مسئله کار در شهرها تدارک مبارزه پارلمانی و یادنباله روی از قیامهای شهری و یا در بهترین حالت سوار شدن بر این جنبشها برای مقاصد اپورتونیستی تاکتیکی" (این جزوه که محصول کار چند ماهه کمیسیونی در تابستان ۱۳۵۴ بود چاپ نگردید - تکیه از "ساحت" است)*.

باز هم میبینیم که آقایان از فعالیت مارکسیست لنینیستها در شهر که قبل از ایجاد حزب در آنجا تمرکز دارد و بعلت وجود جنبش کارگری و سازمانها و گروههای م- ل نیز میباید تمرکز داشته باشد "مبارزه پارلمانی" و دنبال کردن "مقاصد اپورتو- نیستی تاکتیکی" راهی فہمند، میبینیم که آقایان بازهم شاهکار آفریدند، در اینجا باز هم با همان نظریه معروف "ساحت" که محل کار از لحاظ جغرافیائی تعیین کنند است سروکار داریم و سیاست نقشی ندارد، ما امروز به عیان میبینیم که در میهن ما مبارزه و فعالیت انقلابیون در شهرها تمرکز دارد در حالیکه گروهها و ساز- مانهای سیاسی گوناگون سیاستهای متفاوتی را پیاده میکنند که نمیتوان همه آنها را به چسماق تکبیر "تدارک مبارزه پارلمانی" و دنبال کردن "مقاصد اپورتونیستی تاکتیکی" گرفت، چه کسی میتواند مدعی شود کارگر قهرمان رفیق شهید تسره گل، شهید قهرمان بهرام آرام و یا شهید ای قهرمان بشمار دیگر از سازمانها و گروههای انقلابی و همچنین کونیست شهید واعظ زاده و رفقایش که در بسیار مسائل اساسی و گرهی با گردانندگان "ساحت" اختلاف نظر داشتند، در "تدارک مبارزه پارلمانی" بوده اند، در میهن ما از آنجائیکه دهقانان نیروی عمده انقلاب و نزد یکتترین متحد پرولتاریا هستند، اگر حزب کونیست مرکز نقل فعالیت خود را در زمان مناسب به روستاها انتقال ندهد و بجای راه محاصره از طریق دهات بخواهد فعالیت عمده

* - در تنظیم این جزوه شرکت نداشتم، انتقادات به آنرا در حوزه مربوطه طرح نمودم که از جمله در مورد فوق میبود.

نه آقایان گرداننده‌گان "ساحت"، به‌هیچوجه اینطور نیست. تمامی این احزاب که بر شمرده‌ام از پیوند سوسیالیسم با جنبش کارگری و در درون شهر بوجود آمدند و همگی نیز انقلاب میهنشان را برسر انجام پیروزمندش رهنمون شدند و آن ترهات و لاپاطلات که شما بجای اندیشه مائوتسه‌دون بخورد اعضا و طرفداران خود می‌دهید هیچ گونه قرابتی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد.

این لاپاطلات گوئیهای شما همچنین نشان می‌دهد که تا چه حد از کار در بین کارگران و سایر اقشار و طبقات درون شهر و فعالیت مارکسیست - لنینیستها در شهر، دید محدود و اکونومیستی دارید. کسی که خود اکونومیست نباشد از کار در درون کارگران و در شهر واهمه‌ای ندارد و فریاد بر نخواهد آورد که فعالیت در شهر و در بین کارگران، اکونومیستی است. در بین کارگران و در شهرها هم میتوان کار سندیکالیستی کرد و تبلیغ اکونومیسم نمود (همانگونه که شما برای جنبش کارگری ما و نه تنها این جنبش بلکه همچنین جنبش دهقانی و دانشجویی فرمان کرنش به خود روئی را از خارجه دادر کرده‌اید) و هم کار واقعاً کونیستی. به آنها که اساساً بر کار سندیکالیستی میگذارند مارکسیست - لنینیست نمیگویند و کسانی اند از قماش شما. در حالیکه تاریخ کلیه احزاب کونیست واقعی نشان می‌دهد که کونیستهای تمام عیار در تمام مدت قبل از ایجاد حزب اساساً در بین کارگران و در شهر کار کرده و هیچگاه سندیکالیست نشده‌اند. باید از "ساحت" سؤال کرد: آیا شما می‌بندارید که اگر کسی یا گروه یا سازمانی در روستا کار کند دچار دید سندیکا - لیستی نمیگردد و محفل بازی و غرق شدن در کار سندیکالیستی فقط مختص شهر است؟ نقل قولی که از شما آورده شده این را بصراحت تمام میگوید و این خود نشانه‌ای است از برداشت سطحی و سفیهانه شما از مارکسیسم - لنینیسم. اندیشه مائوتسه‌دون دچار دید سندیکالیستی شدن مربوط باین نیست که سازمانها و گروههای م - ل از لحاظ جغرافیائی در کجا کار میکنند بلکه در ارتباط است با اینکه چه سیاستی را دنبال میکنند. میتوان در شهر بود و در میان کارگران کار کرد اما سیاست کونیستی را پیاده نمود. بهمانسان که بسیاری از گروهها و سازمانهای کونیستی در روسیه، چین، ویتنام و آلبانی قبل از ایجاد حزب کونیست انجام دادند و میتوان در روستا بود و سیاست اکونومیستی پیاده کرد.

مارکسیستی در دایره محدود محفل خود و یا غرق شدن آنها در کار سندیکالیستی شهری و در نتیجه سرکوب و شکست جنبش توسط ارتجاع است" (جزوه پیروز باد راه ۰۰ ص ۱۱- تکیه از من). باین ترتیب "ساحت" میگوید نباید کوشید حزب راکه حاصل پیوند سوسیالیسم با جنبش کارگری است - و جنبش کارگری هم تا آنجا که ما اطلاع داریم در شهرها تمرکز دارد و "ساحت" نیز اقلاد را بنمود آدرس روستائی را بما نداده است - در این ارتباط بوجود آورد بلکه روانه روستا شد. زیرا اگر در - شهر یعنی در درون جنبش کارگری کار کرده شود و سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی که همگی در شهرها فعالیت عده خود را دارند بکوشند در این مرحله وحدت برسند، جنبش ما دچار "محفل بازی" شده و "در کار سندیکالیستی شهری غرق خواهد شد. عجب ادعائی است. اینکه دیگر شاهکار است و کار شاهان هم میدانیم چقدر از راه توجه بمنافع زحمتکشان بدور است. ما بهنگام قرائت این شاهکار سیاسی "ساحت" مجبوریم از خود سؤال کنیم؛ نکند که حزب بلشویک چون بر اساس پیوند سوسیالیسم با جنبش کارگری بوجود آمد و چون گروهها و محفل های تشکیل دهنده آن در شهرها کار میکردند حزب لنینی نبود بلکه سندیکا بود. ما مجبوریم از خود سؤال کنیم؛ نکند که حزب کمونیست چین چون بر اساس پیوند سوسیالیسم با جنبش کارگری بوجود آمد و چون تمام گروهها و سازمانهای تشکیل دهنده آن در شهرها تمرکز فعالیت داشتند، حزب کمونیست واقعی نبود بلکه سندیکا بود. ما مجبوریم از خود سؤال کنیم؛ نکند که رفیق ما توتسه دون رهبر کبیر بروتاریای جهان، چون در تمام دوران قبل از ایجاد حزب و حتی دوره اول حزب (۲۷- ۱۹۲۱) اساساً در شهر و در بین کارگران کار میکرد سندیکالیست نبود. ما مجبوریم از خود سؤال کنیم؛ نکند که حزب کارآلبانی و حزب زحمتکشان ویتنام که بر اساس پیوند سوسیالیسم با جنبش کارگری بوجود آمدند و کلیه سازمانها و گروهها متحد شده و بوجود آورنده این احزاب در درون شهرها و بین کارگران تمرکز فعالیت داشتند، دچار "محفل بازی" شده، "در کار سندیکالیستی شهری" غرق گردیده و در واقع امر حزب کمونیست نبوده، بلکه سندیکا بوده اند. اگر از نظر "ساحت" حرکت کنیم همه آنها این چنین و محکوم بشکست بوده اند که حتماً اثر یاری بخت و اقبال، دستی غیبی از آسمان برون آمده آنها را یاری داده و مانع شکستشان شد.

و رفیق مائوتسه دون بس از ذکر مثالهایی دیگر نتیجه‌گیری میکند که "لذا ملاحظه میشود که در مطالعه ویژگیهای هر نوع تضاد - تضاد در هر شکل حرکت ماده، تضاد در هر پروسه تکامل هر شکلی حرکت، دو جهت هر تضاد در این یا آن پروسه تکامل، تضادهای مراحل تکامل گوناگون هر پروسه تکامل، دو جهت هر تضاد در مراحل تکامل جداگانه - و در مطالعه ویژگیهای تمام این تضادهای اعمال تمایلات ذهنی جایز نیست، بلکه باید آنها را بطور مشخص مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. ویژگیهای هر تضاد را بدون تحلیل مشخص نمیتوان شناخت، ما باید این جمله لنین را پیوسته بیاد داشته باشیم: "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" (درباره تضاد - تکیه در همه جا از من)، اما برای "ساحت" این سخنان رفیق مائوتسه دون بی‌ارزشند. او باها - پس را در یک گفش کرده و میخواهد برای ما "ثابت" کند که چون بزم او ایجاد و ساختمان حزب یک پروسه‌اند، بس بدون در نظر گرفتن مراحل متعدد تکامل پروسه و ویژگیهای هر مرحله میبایستی کلیه مارکسیست - لنینیستها به سوی روستا روانی - گردیدند و در صحنه روستا و در جریان مبارزات دهقانی حزب کمونیست را بوجود میآوردند. عجباً ما با چه کسانی طرف هستیم. بروشنی تمام نظریات ضد مارکسیستی - لنینیستی خود را بنام "تئوری حزب سازی مارکسیستی - لنینیستی مائوتسه دون" (جزوه بیروز یاد راه ... ص ۲۱) جا می‌زنند و در مغز اعضا و طرفداران خود فرو می‌کنند و آنوقت انتظار هم دارند که ما از آنان تمجید کرده و زبان به افشای کجروی‌ها و انحرافات فراوانشان نگشاییم.

۳- مبارزات در شهر عملی انقلابی نیست.

این یکی دیگر از استدلالات "ساحت" بمنظور "اثبات" ضرورت "ایجاد حزب در روستا" میباشد. "ساحت" در مخالفت با کسانیکه تز "ایجاد حزب در روستا" را قبول ندارند میگوید: "در تحلیل نهائی آنها میگویند که فقط پس از آنکه حزب طراز نوین در شهر بوجود آمد می‌توان سمت روستا را برگزیده، نه قبل از آن. این تز که نه با اصول علم ماکسیسم - لنینیم - اندیشه مائوتسه دون مطابقت دارد و نه بر شرایط جنبش کارگری ایران قابل انطباق است، نه تنها به ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر نمی‌انجامد و نه تنها به رشد مبارزه انقلابی مردم کمک نمی‌کند، بلکه نتیجه اش نگهداشتن جنبش کمونیستی در سطح محفل بازی سر درگم ماندن هسته‌های

است، زیرا مگر نه اینست که در هر پروسه، مراحل متفاوتی وجود دارد و هر مرحله دارای ویژگیهای خاص خود است و در نتیجه وظایف نیز متفاوتند. رفیق مائو تسه دون میگوید: "ما نه فقط باید ویژگیهای حرکت اضداد سراسر پروسه تکامل اشیا" و پدیده‌ها - در روابط متقابل اضداد و در وضع هر يك از این جهت - توجه کنیم بلکه باید ویژگیهای هر مرحله تکامل پروسه را نیز در نظر بگیریم (درباره تضاد). ویژگیهای کونی جنبش ما یعنی در زمان عدم وجود حزب عبارتند از تعدد تشکیلات، عدم وجود مرکزیت مشترک، عدم همگونی ایدئولوژیکی، عدم برنامه مشترک، عدم فعالیت مشترک، عدم وجود پایه‌های وسیع توده‌ای و... در حالیکه بهنگام وجود حزب آنچه بر شمرديم به ضد خود تبدیلی میگردد. لذا ما بهیچوجه نمی‌توانیم مرز تمایز بین این دو مرحله را از بین برده و بعنوان نمونه مدعی شویم که چون "مرحله ایجاد حزب هم جزو پروسه کل ساختمان حزب میباشد، کونیستهای ایران باید در تمام این مرحله بدهقانان تکیه کنند" (جزوه بیروز باد راه... ص ۲۲ - تکیه از من) و آنچه که اساساً وظیفه حزب است بعهده سازمانها و گروهها واگذاریم، گفتیم که حتی اگر بنا برستی فلسفه باقی "ساحت" را نیز به پذیریم باز نتیجه این خواهد شد که در هر مرحله از کل پروسه بنا بر ویژگیهای آنها وظایف متفاوتند. به نقل قول از رفیق مائو تسه دون که در همین رابطه است توجه کنیم: اثر پروسه انقلاب بورژوا - دمکراتیک چین را که با انقلاب ۱۹۱۱ آغاز شده در نظر بگیریم، در اینجا نیز بچند مرحله خاصتر میخوریم، بخصوص دوره‌ای که بورژوازی در رأس انقلاب قرار داشت، و دوره‌ای که پرولتاریا انقلاب را رهبری میکرد، دو مرحله فوق - العاده مختلف تاریخی را نشان میدهند. بعبارت دیگر رهبری پرولتاریا سیمای انقلاب را بطور اساسی دگرگون ساخت، منجر به صفت بندی جدید طبقات، گسترش بردامنه انقلاب دهقانی و پیگیری در انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی گردید و امکان گذار انقلاب دمکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی فراهم ساخت و غیره، همه اینها در دوره‌ای که بورژوازی در رأس انقلاب قرار داشت از جمله لامحالات بودند. با اینکه در خصالت تضاد اساسی مجموعه پروسه، یعنی در خصالت این پروسه بمشابه یک انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی - ضد فئودالی (جهت دیگر این تضاد - خصالت نیمه مستعمره و نیمه فئودالی کشور است) بهیچوجه تغییری حاصل نشده است،^{سب} معهداً این پروسه در طول مدتی بیش از بیست سال از مراحل متعدد تکامل گذشته است

کلیه سازمانها و گروههای م - ل دیر یا زود بایستی بروستا کوچ کرده و انجام وظایف حزب را در آنجا بعهده گرفته و بالاخره در آینده نامعلوم حزب را در صحنه روستا ایجاد کنند .

اگر باز هنوز نخواننده‌ای ممکن است فکر کند تئوری‌بافیها، فلسفه‌بافیها و هر آنچه را که از اینان در قبل نقل شد در اثر گردش بدون کنترل قلم‌شان بوده است. ضروریست که به نقل قول دیگری توجه کنیم: " راه ایجاد حزب بر طبق مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون در شرایط مشخص ایران اینست که هسته‌ها و سازمانهای م - ل با در نظر داشت ضرورت وحدت هر یک در جهت پراتیک انقلاب دمکراتیک نوین که مبارزه طبقاتی پرولتاریا در این مرحله است بکوشند، یعنی سمت کار خود را روستا قرار دهند، با ایجاد شرایط مناسب نیروی عمده خود را بمناطق روستائی منتقل سازند، به تشکیل هسته‌های حزبی در روستا، بالا بردن سطح آگاهی دهقانان، کشیدن نشان مبارزه، بسیج و متشکل کردن آنها، تدارک قیام دهقانی و مبارزه مسلحانه ببردازند" (سندی از هیئت اجرائیه "ساحت" - سال ۳۴۷ - تکیه‌ها از من).

حال از اینان بایستی سؤال کرد که اگر هسته‌ها و گروهها و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی "موظفند" نیروی عمده خود را به مناطق روستائی منتقل سازند و بسه "تدارک قیام دهقانی و مبارزه مسلحانه ببردازند" آیا صحنه وحدت آنها در روستا و در رابطه با مبارزات در روستا نبوده است؟ حتی اگر "ساحت" از بیان رکو صریح ظفره برود باز در نتیجه‌ای که از نظریاتش گرفته میشود تغییری حاصل نخواهد شد . به ادامه نقل قول توجه کنیم: "در جریان این مبارزه تا زمانیکه پایگاه مطمئن توده‌ای وجود ندارد نباید مرکزیت تشکیلاتی عملی گردد". یعنی چه؟ یعنی اینکه مرکزیت تشکیلاتی که همان حزب کونیست است تا زمانیکه پایگاه مطمئن توده‌ای در روستا و در جریان مبارزه‌ای که خود برای صحنه روستا بر شمرده‌اند بوجود نیامده است، نمی‌باید و نمی‌تواند ایجاد گردد. پس مطابق با تئوری‌بافی و فلسفه‌بافی "ساحت" شعار امروزی مارکسیست - لنینیستهای ایران بایستی این چنین باشد: بیش بسوی کوچ کردن به روستا و ایجاد حزب در روستا.

حال حتی اگر بنا درستی بپذیریم که "ایجاد حزب خود جزئی از پروسه ساختن آن میباشد" باز هم نمیتوان نتیجه گرفت که وظایف در تمام حیات پروسه یکسان

که ماهیت تشکلهای پرولتری و سیر رشد آنها را قبل از ایجاد حزب تعیین میکند، همان تضاد اساسی است که ماهیت حزب و رشد آنرا تعیین میسازد" (جزوه - پیروز باد راه ۴۰) از این فلسفه باقی چه مستفاد میشود؟ چون تضاد اساسی درونی حزب و سازمان و گروه یکی است پس با یک پدیده واحد روبرو هستیم یعنی "ایجاد حزب خود جزئی از پروسه ساختمان آن میباشد" (همانجا ص ۸) و وظیفه برای تمامی آنها یگانه است، بایستی بصراحت گفت که این نظر، هم بعنوان یک اصل کلی، هم در حالت مشخص مورد بحث و هم در نتیجه گیریهای عملی از آن بس نادرست و انحرافی است، آیا از اینکه در دو پدیده تضاد اساسی مشترک است میتوان نتیجه گرفت که آنها دو پدیده با وظایف گوناگون نبوده بلکه یک پدیده واحد و لذا با وظایف یگانه‌ای هستند؟ خیر بهیچوجه، ما با بسیاری از پدیده‌ها برخورد داریم که با وجود مشترک بودن تضاد اساسی در آنها، بعلمت ویژگیهای خاص خود دارای وظایف مرحله‌ای متفاوتند و تشکیل یک پدیده واحد با وظایف یگانه را نمیدهند بعنوان نمونه در فرهنگ جامعه سوسیالیستی تضاد اساسی، تضاد میان ایدئولوژی پرولتری و ایدئولوژی غیر پرولتری است، پس آیا میتوان نتیجه گرفت که فرهنگ جامعه سوسیالیستی و حزب یک پدیده واحد هستند؟ مسلماً نه، در سند یکاهای کارگری که کمونیستها در آن فعالیت میکنند تضاد اساسی درونی بین ایدئولوژی پرولتری و غیر پرولتری است، پس آیا میتوان نتیجه گرفت که سند یکا، حزب کمونیست و فرهنگ جامعه سوسیالیستی یک پدیده واحد هستند و وظایف مشترکی را دارند؟ مسلماً نه، مثال ساده‌تری بزنیم، تضاد اساسی در درون سلولهای مغزی انسان تضاد بین مرگ و زندگی است و در درون سلولهای پوستی انسان نیز تضاد اساسی همین میباشد، پس آیا میتوان نتیجه گرفت که مغز پوست پدیده واحدی بوده و دارای وظایف یگانه‌ای هستند؟ مسلماً نه.

پس چرا "ساحت" دست به چنین فلسفه بافی قلابی‌ای میزند؟ مسئله از قبل روشن است، زیرا او میخواهد بهر صورت و با هر تفلاتی هم که شده ثابت کند که "ایجاد حزب جزئی از پروسه ساختمان آن میباشد" و لذا سازمانها و گروههای مارکسیستی-لنینیستی میباید کلیه وظایف حزب را انجام دهند و چون صحنه اصلی مبارزه حزب بزمان انقلاب ارضی در روستاست و پایگاه انقلابی در آن جابجاء خواهد شد پس

طراحان چنین تزی حرکت کم و دستگاہهای نیت سنج را تعیین کننده بدانند بلکه سیاست و برنامه پیشنهادی را میباید مورد تفحص قرار دهیم و در نتایج آن تعمق کنیم. اینکه آیا کسی در آن زمان میخواسته یا نمیخواسته با طرح چنین تزی زمینه را برای تغییر ماهیت حزب کونیستی که هنوز بوجود نیامده و بایستی بوجود آید، از همان ابتدا آماده گرداند مسئلهای اساسی نیست بلکه مسئلهای اساسی بحث آنست که چنین تزی خارج از نیت طراحان آنروزی آن - حال چه آگاهانه یا نا آگاهانه باشد - بایجاد حزبی با ماهیت کونیستی نمی انجامد و حزب احتمالاً بوجود آمده هرچیز تواند باشد جز حزب کونیست.

اما اینان که دریافته اند چنین نظری را هیچ کونیست واقعی پذیرا نخواهد شد بمنظور "اثبات" تز قلابی "ایجاد حزب در روستا" به استدلال دیگری متوسل میشوند که مسخره تر از اولی است. این استدلال چیست؟

۲ - ایجاد حزب جزئی از پروسه ساختمان آنست.

از این طریق "ساحت" تلاش دارد اثبات کند که ایجاد و ساختمان حزب یکی است و از یک قانونمندی تبعیت میکند و در نتیجه بهمانسان که حزب ساختمان می یابد و باشد - یکی میشود، بهمانسان نیز ایجاد خواهد شد، یعنی اینکه چون گویا ایجاد و ساختمان یک پروسه اند و ساختمان حزب در جو امعی همانند ایران در ارتباط با براتیک انقلاب دمکراتیک نوین میباشد، لذا ایجاد حزب نیز بستگی تام به براتیک انقلاب دمکراتیک نوین دارد. برای رسیدن باین منظور نیز دست بدامن فلسفه میشود که باز بعلمت بی اعتقادیش به ماتریالیسم دیاکتیک، ناکام باقی میماند. اینان مینویسند: "چرا کل پروسه حزب سازی از مرحله شکل گیری و رشد هسته های مارکسیستی - لنینیستی گرفته تا ایجاد حزب و سیر رشد بعدی آن تا پایان پروسه تطور یک بدیده واحد است؟

••• تضاد اساسی در درون بدیده حزب که ماهیت و سیر رشد این بدیده را تعیین میکند، تضاد میان آیدئولوژی پرولتری با آیدئولوژی غیر پرولتری است که خود از مبارزه واقعی طبقات ناشی میشود. تضاد اساسی درونی سازمانهای مارکسیست لنینیستی قبل از اینکه موفق به ایجاد حزب شد باشند، تضادی که از اول پیدایش، ماهیت و سیر رشد آن سازمانها را معین میسازد چیست؟ همان تضاد بین آیدئولوژی پرولتری با آیدئولوژی غیر پرولتری. زیرا آنها هم در شرایط مبارزه طبقاتی پرولتاریا وسیله های برای پیشبرد آن هستند، منتهی با ویژگی حالت جنینی خود. بنابراین تضاد اساسی

بی‌توانشان به در رفته و در واقع امر منظورشان آن نیست که توضیح داده شد، ضروری است به نقل قول دیگری مراجعه شود. اینان میگویند: "این که در چه مقطعی از این پروسه (یعنی پروسه درپیش‌گرفتن سمت روستا از طرف تشکلهای م-ل، نفوذ در روستا، آگاه بسیج و متشکل کردن دهقانان، تدارک قیام دهقانی و مبارزه مسلحانه و بالاخره درگیر شدن جنگ توده‌ای در روستا) حزب تشکیل و اعلام میشود ... مسئله‌ای نیست که بتوان در حال حاضر تعیین کرد" (توده ۲۲ ص ۵۲- تکیه‌ها از من). آیا از این روشنتر میتوان نظریات نارود نیکی - کاستریستی را پنجبای مارکسیسم - لنینیسم چا زد؟ آقایان میگویند که سازمانها و گروههای م-ل میتوانند و باید تا "تدارک" قیام دهقانی، مبارزه مسلحانه و بالاخره درگیر شدن جنگ توده - ای در روستا "پیش‌بروند" مسئله‌ای نیست" که حزب باشد یا نباشد زیرا که این "مسئله‌ای نیست که بتوان در حال حاضر تعیین کرد". جل الخالق، این آقایان چقدر دور اندیش‌اند، مارکسیسم - لنینیسم بما میآموزد که بدون حزب نه میتوان تدا - رک قیام دهقانی دید، نه مبارزه مسلحانه در روستا را بدرستی به پیش برد، نه میتوان ارتش توده‌ای بوجود آورد و نه میتوان جنگ توده‌ای را آغاز کرد و لذا مسئله ای بس حیاتی است که تعیین کنیم حزب کونیست قبل از چه مقطعی، در ارتباط با چه مبارزه‌ای و در کجا بوجود میاید. حال اگر کسی برای انجام وظایف بر شمرده در نقل قول "ساحت" که تماماً در روستا انجام میگیرد، وجود حزب را ضروری نداند و معتقد باشد که در جریان آنها یا پس از آنهاست که حزب بوجود خواهد آمد، آیا سرسختانه تزقلابی "ایجاد حزب در روستا" را تبلیغ نکرده است؟ مسلماً چرا. خواننده بروشنی می‌بیند که گردانندگان "ساحت" چنین تبلیغی میکنند. به این ترتیب گردانندگان "ساحت" از یکسو معیار برای کونیست شدن و عضویت در ساز - مانه‌های کونیستی را بقبول برنامه حداقل تقلیل میدهند که چیزی جز تقلیل وظیفه و برنامه حزب و آماده ساختن زمینه برای تغییر آن به حزبی بورژوازی نیست و از سوی دیگر ایجاد حزب را نه در ارتباط با جنبش کارگری که دارای نطفه‌های سوسیالیستی است بلکه در ارتباط با مبارزات دهقانان که مبارزه‌ای برای تثبیت مالکیت است و در صحنه روستا میسینند که باز بعلمت تقلیل وظیفه و برنامه یعنی حذف کامل برنامه حد اکثر فقط برنامه حد اقل را معیار دانستن چیزی جز آماده نمودن زمینه برای تغییر ماهیت حزب کونیست نیست. ما نمیتوانیم و حق هم نداریم که از نیت خوب یا بد آن - زمان

کمونیست و هم چنین قبل از ایجاد حزب هر سازمان و گروه کمونیستی می باید بروشنی تمام در برنامه خود وظیفه رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم را قرار دهد و کسانی را که حاضر به مبارزه برای رهنمون شدن جامعه به سوسیالیسم و کمونیسم پس از انجام انقلاب مرحله ای هستند در صورت حائز بودن سایر شرایط به عضویت بپذیرد و نه اینکه هر آنکس را که فقط یا اساساً "رسالت مرحله ای پرولتاریا" را می پذیرد و حاضر به مبارزه برای آن است، پس بجا خواهد بود اگر به گردانندگان "ساحت" بگوئیم: آقایان آنچه که شما خواهانش هستید حزب کمونیست نیست بلکه جبهه مؤتلفه ای است با جهان بینی های گوناگون و در تحت رهبری پروروازی.

این نظریه را از جانب دیگری بنگریم، گفته شد رسالت مرحله ای پرولتاریا در کشورهای وابسته با مپریالیسم یعنی انجام انقلاب دمکراتیک نوین و این در واقع بمعنای بسیج و تشکل دهقانان، قیام دهقانی، ایجاد پایگاه روستائی، تشکیلی ارتش توده ای، تشکیلی جبهه واحد و بالاخره محاصره شهرها از طریق دهات و سرنگونی طبقات ارتجائی حاکم و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق است. حال "ساحت" میگوید که حزب "در ارتباط مستقیم" با انجام این وظایف بوجود می آید یعنی اینکه در زمان عدم وجود حزب، تکیه گروهها و سازمانهای مارکسیستی-لنینیستی انجام وظایف فوق را بعهده دارند و می بایستی بدان عمل کنند. پس هر سازمان و گروه مارکسیستی-لنینیستی (که خود نیز الزام بایستی در ارتباط مستقیم با رسالت مرحله ای پرولتاریا بوجود آمده باشد) بایستی روانه روستاها گردد، دهقانان را بسیج و متشکل کند، پایگاه روستائی بوجود آورد، دهقانان را درگیر جنگ توده ای کند، ارتش توده ای را سازمان داده و رهبری کند و حتی تا در دست گرفتن قدرت سیاسی نیز به پیش رود. و معلوم نیست که اگر بایستی همه این وظایف را سازمانها و گروههای جدا از هم انجام دهند پس حزب برای چیست. بنابر این بی مورد نخواهد بود که به گردانندگان "ساحت" این "تئوریه های" بی همتای انقلاب ایران گفته شود که شعار "ایجاد حزب کمونیست وظیفه مرکزی مارکسیست-لنینیست است" را اگر هزاران بار هم بدهند باز دروغ گفته اند.

برای اینکه خواننده بنیندارد که مدافعین این تز در نوشتن نقل قولی که از آنها آورده شد، دچار لغزش کوچک دست شده و قلم بی اختیار از روی انگشتان

در حالیکه ساخت میگوید بوجود آمدن حزب یعنی مرحله قبل از ساختمان، تفاوت
 آیندو از زمین تا به آسمان است و هر چه مکتبی نیز متوجه میشود که رفیق مائو
 تسه دون کلامی در مورد بوجود آمدن حزب نگفته است و اساساً مرحله قبل از ایجاد
 را بحساب نیاورده است، چه در غیر اینصورت رفیق مائو تسه دون می توانست بجای
 ۱۸ سال از ۲۱ سال (یعنی از سال ۱۹۱۸ که گروهها و سازمانهای مارکسیستی -
 لنینستی بوجود آمده و در جهت ایجاد حزب کمونیست فعالیت را آغاز کردند) نام
 برد، اما چرا " ساخت " با زیرکی تلاش دارد مسئله بوجود آمدن "را وارد بحث
 کند؟ زیرا او تلاش دارد که بهر نحو شده "ت" از "ایجاد حزب در روستا" را " اثبات "
 کند، برگردیم به نقل قول از " ساخت " تا مسئله را روشن تر کنیم، ایشان میگویند
 که " حزب پرولتری در رابطه مستقیم با رسالت مرحله ای پرولتاریا در هر جامعه
 بوجود میاید "، رسالت مرحله ای پرولتاریا چیست؟ رسالت مرحله ای پرولتاریا
 یعنی انجام انقلاب مرحله ای که در کشورهای وابسته به امپریالیسم عبارتست از برنامه
 حداقل حزب کمونیست یعنی انجام انقلاب دمکراتیک نوین، در صورت وجود حزب
 کمونیست و تامین هژمونی آن، علاوه بر پرولتاریا، دهقانان، خرد بهره رزوازی و بورژوازی
 ملی نیز بمنظور انجام این انقلاب حاضر مبارزه میشوند، با این تفاوت که هیچ کدام
 از این طبقات جز پرولتاریا، بعنوان طبقه، ایدئولوژی پرولتری و برنامه حداقل حزب
 کمونیست را دنبال نکرده بلکه با جهانبینی خود و بدبوش، برنامه حداقل، در انقلاب
 شرکت میکنند، حال اگر قرار باشد که حزب کمونیست در " رابطه مستقیم با رسالت
 مرحله ای پرولتاریا " یعنی انقلاب دمکراتیک نوین بوجود آید، نتیجه این می شود که
 برنامه حداقل یگانه برنامه برای عضویت در گروه یا سازمان و هم چنین حزب کمونیست
 نیست است، و این چیزی نیست جز تقلیل وظیفه حزب، تقلیل برنامه حزب، آماده
 ساختن زمینه برای تغییر ماهیت آن به بورژوازی و بی اعتبار ساختن مارکسیسم -
 لنینیسم، هر گاه گروه، سازمان یا حزبی فقط یا حتی عمدتاً بدبوش برنامه حداقل را
 معیار کمونیستی بودن و معیار عضو گیری قرار دهد، این هر نامی که بر خود نهد
 جز کمونیستی مجاز است، چنین سازمانی حتی اگر پایه گزاران یا یکایک اعضایش
 نیت سوء نداشته باشند و بر مبنای نا آگاهی یا نادانی شان بیندازند که میتوانند
 بر خود نام کمونیست نهند، بهیچوجه دارای ماهیت کمونیستی نیست، حزب

"ساحت" تا چندی پیش مدعی بود که ایجاد حزب کمونیست در جوامعسی بنامند ایران حاصل پیوند سوسیالیسم با جنبش کارگری نیست بلکه حاصل روان شدن مارکسیست-لنینیستها به روستاها و درگیر کردن دهقانان در جنگ توده ای بود و در نتیجه حزب کمونیست در صحنه روستا ایجاد میگردد. برای اثبات این تئوری نیز بزم خود از دلایل فلسفی و سیاسی استفاده کرده و سپس به ارائه رهنمود عملی میبرد. اختیاس از عیان شدن ماهیت ضد مارکسیستی نظریه "ایجاد حزب در روستا"، "ساحت" با حالتی تضرع آمیز و بدون آنکه در تحلیلها، تئوری باقیها و "رهنمودهای" عملی اش در این زمینه تخییری داده باشد، تلاش مینمود در برخورد های فردی با مخالفین این ترمذعی شود که گویا در پی ایجاد حزب در روستا نیست. ششپون و زاریهای "ساحت" را نبایستی اساس ارزیابی قرار داد و احتیاجی نیست که او امروزه بر روی روزه ای بنویسد: ما معتقد به ایجاد حزب در روستا بودیم. بلکه تئوری باقیها، فلسفه باقیها و "رهنمودهای" عملی اش را بایستی بررسی کرد تا دریافت که چه نتایجی از آنها حاصل میگردد. این نکته هم گفته شود که بعنوان مثال هیچ وقت رویزیونیستها شخصاً بروشنی نمیگویند که نمایندگان بورژوازی هستند تا به آن گفته استناد شود، بلکه مارکسیست-لنینیستها در بررسی از نظریات، برنامه ها و اعمال آنهاست که این نقش ارتجاعی آنها را شناخته و افشایشان میکنند. پس به اصل مطلب بپردازیم.

۱- رابطه ایجاد و ساختمان حزب با مشی علم سیاسی انقلاب:

"ساحت" مدعی است که "حزب پرولتری در رابطه مستقیم با رسالت مرحله ای پرولتاریا در هر جامعه بوجود می آید و رشد میکند" (جزوه بیروز باد راه محاصره شهرها از طریق دهات - تکیه از من) و برای این نظر خود نقل قول زیر را از رفیق مائو تسه دون میاورد: "در هیجده سال گذشته سیر ساختمان و بلشویکی شدن حزب با خط مشی سیاسی آن یعنی با حل درست یا نا درست مسئله جبهه واحد و مسئله مبارزه مسلحانه وابستگی کامل داشته است" (مقدمه بر مجله کمونیست سال ۱۹۳۹ - تکیه از من). خواننده در اولین برخورد متوجه میشود که چه تفاوت اساسی بین ادعای "ساحت" و نقل و قول رفیق مائو تسه دون وجود دارد. رفیق مائو تسه دون میگوید "سیر ساختمان و بلشویکی شدن حزب" "در هیجده سال گذشته" یعنی پس از بوجود آمدن حزب (سال ایجاد حزب ۱۹۲۱ - سال نوشتن مقاله ۱۹۳۹)

با حرکت از این نقطه نظر است که کوشش میشود در این نوشته بهنگام استناد به اسناد و مدارک* "ساحت" فقط بر روی مسایل سیاسی مورد مشاجره - که در جنبش ما نیز پنهان نیستند - تکیه شود و بمنظور رعایت کامل پنهانکاری از ذکر مسایل و مواردی که جنبه امنیتی دارند خود داری خواهد شد، هر چند که این موارد و مسایل نیز بنوبه خود نشاندهنده عمق و ریشه انحرافات "ساحت" باشند که البته هم هستند.

"ساحت" و ایجاد حزب کمونیست

"ساحت" بهنگام تشکیل، تز "کانونهای شورشی" را بعنوان یگانه راه ایجاد حزب کمونیست در ایران برای جنبش ما به "ارمنان" آورد. این تز کبیه برداری شده از کوبا برای چندین سال از جانب "ساحت" تبلیغ میگردد. بدنبال فشار درونی و شرایط برونی، "ساحت" پس از جمله کادرها اعلام داشت که از تیز فوق بریده است و کاستریسم دیرینه خود را بیاد "انتقاد" گرفت. اما مشی و برنامه بعدی اش نشان داد که آن "انتقاد" تا چه حد سطحی بوده و چگونه جوهر نظریات کاستریستی و این بار در التقاط با اکونومیسم و نظریات نارودنیکی در آن گنجانیده شده اند. این نظریه جدید "ساحت" بحق در جنبش ما عنوان "ایجاد حزب در روستا" بخود گرفت. با اینکه "ساحت" اکنون مدتی است این نظریه را بدون توضیح و بدون انتقاد از خود - از دیدگاه کاملاً راست روانه ای به کناره گذاشته و امروزه در پی علم کردن هر چه زودتر دستگاهی روزیونیستی با عنوان دروغین "حزب" است که با پیروی از تئوری روزیونیستی و ارتجاعی "سه دنیا" بتواند بنگاه معاملات خوبی با طبقات حاکم باشد - و از این رو بحث برای چگونگی ایجاد حزب کمونیست با او کاملاً بسته شده است. لیکن از آنجهت که در گذشته مسئله "ایجاد حزب در روستا" یکی از موارد اختلاف با "ساحت" بوده است بر خورد بدان ضروری بنظر می رسد.

* در تهیه و تنظیم هیچیک از اسناد مربوط به قبل از اواسط سال ۱۹۷۲ شرکت نداشته ام، در موارد سالهای بعد شرکت و یا عدم شرکت و چگونگی موضعگیری در آن زمان در هنگام استناد توضیح داده خواهد شد. جملات و یا علاماتی که در نقل قولها با [] مشخص میگردند از من است و پرانتزها مربوط به نقل قول است.

نباید به اظهارات مشاجره‌کنندگان اکتفا کرد، بلکه باید شخصا مدارک و اسناد را بازرسی نمود و شخصا معین کرد که آیا شهادتی از طرف شهود وجود داشته و آیا این شهادت‌ها موثق است یا خیر؟ شکی نیست که اجرای این عمل همیشه آسان نیست. اعتقاد یافتن به آنچه در دسترس قرار دارد، به آنچه شنیدن آن برای خود شخص میسر است و به آنچه آشکارتر درباره آن فریاد میزنند و غیوه و غیوه، براتب آسانتر است. منتهی باید دانست کسانی را که به این موضوع اکتفا می‌نمایند، سبک مغز و میان تهی مینامند و هیچکس بطور جدی روی آنها حساب نمیکند. در هیچ مسئله‌ای بدون مقدار معینی کار مستقل، کشف حقیقت ممکن نیست و هر کس از اینکار بترسد خود خویشتن را از امکان کشف حقیقت محروم میکند" (لنین - مسایل مورد مشاجره).

و اما این مدارک و اسناد کدامند؟ اسناد و مدارک بر دو نوعند. یکم آن بخشنامه‌ها، رهنمودها، مصوبات و نوشته‌هاست که در درون "ساحت" در مورد مسائل گوناگون و در زمانهای مختلف راهنمای عمل قرار گرفته‌اند و دوم آن نوشتجاتی است که در خارج از سطح "ساحت" بصورت علنی از جانب او بخش‌گرفته‌اند مانند "ستاره سرخ"، "توده" و غیره. تنها با بررسی هر دو بخش از اسناد و مدارک خواهد بود که میتوانیم به حق و ریشه انحرافات "ساحت" که یکی از خطرناک‌ترین انحرافات موجود است، بدون گذاشتن راه فرار برای آن، بخوبی پی ببریم.

مسئله گردانندگان "ساحت" بمنظور سرپوشی بر انحرافات خود نعره بر خواهند کشید که "اسرار جنبش را حفظ کنیم"، بهمانسان که تا بحال چند بار در آنوقایع که پای‌ماخذه‌شان از جانب نیروهای خلقی بمیدان آمده است بدین حيله متوسل شده‌اند. حفظ اسرار جنبش امری است که میبایستی از جانب هر مبارزی مراعات اکید شود. ولی تحت نام اسرار جنبش نمی‌توان هر آنچه را که "ساحت" میخواهد گنجانید. خط مشی سیاسی يك سازمان یا گروه بهمیچوجه جز "اسرار نیست که بایستی در مورد آن رعایت پنهانکاری شود. اسرار جنبش آن اطلاعات و اخباری هستند که جنبه امنیتی داشته و مخفی کاری کامل در مورد آنها ضروریست. مشی سیاسی، مواضع سیاسی و برنامه‌های سیاسی را که در جنبش ما بر روی آنها مشاجره و مبارزه نیز وجود دارد نمیتوان اسرار دانست. حال چه این نظریات و مواضع در اسناد و مدارک داخلی آمده باشند و چه در نشریه برونی.

چگونه باید حقیقت را یافت ؟

در مدت زمانیکه از استعفای من از "ساحت" میگذرد، بسیاری شایعات و تهمت‌ها -
ئی که اپورتونیست‌هایی چند پخش کرده‌اند، کسانی که دیگر سازمانها و گروه‌های
خلقی را به شایعه‌سازی و تهمت زنی متهم می‌سازند و بمنظور پوشش این بیماری دیو-
ینه خود گاه بگاه نیز در تقبیح شایعه، پراکنی قلم می‌زنند، حتی بعنوان نمونه یکبار
هم که شده باشد از واقعیت چگونگی پیدایش مسایل مورد مشاجره و سیر آنها برای
کسی چیزی بازگو نکردند و آنچه که در بازگو کردنش حنجره دریدند جز شایعه پرا-
کنی، تهمت زنی و اراجیف هیچ نبود، نمونه‌هایی چند گویای مسئله است؛ "قصد آغان
کردن جنبش دانشجویی را دارد"، "انحلال طلب شده است"، "اخلاق‌گری می‌خواهد
بکند"، "بدنبال زندگی شخصی است"، "بدنبال حزب سازی در خارج از
کشور است" و انواعهم، خواننده یا اولین نگاه متوجه میشود که چقدر اینان در
تهمت زنی و شایعه پراکنی نیز دچار تناقض گوئی شده‌اند. زمانیکه کسی از اظهار
روشن و بی پرده موارد مورد مشاجره بعزت ترسو و اهمه داشتن از توضیح صریح
نظریات و اعمالش عاجز باشد، گزینش شیوه‌ای دیگر را نیز نمیتوان از او انتظار داشت. این
شخص با تشخیص روحیه مخاطب و سطح آگاهی او، شایعات و تهمت‌های گوناگون را که
حتی در تناقض با یکدیگر باشند انتخاب میکند، بعنوان نمونه در جایی میگوید: "بد-
نبال زندگی شخصی است" و در جای دیگر اظهار میدارد "چپ‌رو شده است"
و هر بچه مکتبی هم متوجه است که اینها تا چه حد در تناقض با یکدیگرند. اما
برای اشخاص شایعه پراکن، مهم حفظ خود است و باین علت نیز برگزیدن شیوه‌های
منسوخ و مطرود را برای خود مجاز میداند. بایستی به استاد این عناصر اپور-
تونیست اصلاح ناپذیر در "ساحت" در انتخاب این شیوه "آفرین" گفت که در
فراگیری از اندیشه‌های پدر-اپورتونیس و فرمیسیم تاریخی حزب توده - سخت‌کوشا
و موفق بوده‌اند.

اما برای کسانی که از چگونگی ریشه و عمق و سیر اختلافات اطلاع نیافته‌اند، این سؤال
به پیش می‌آید که چگونه میتوان حقیقت را یافت؟ و چگونه میتوان از درستی و ناسا
درستی گفته‌های طرفین ارزیابی کرد؟ لنین کبیر در این مورد بما می‌آورد؛ "هر
شخص عاقلی می‌فهمد وقتی بر سر موضوعی شدیداً مبارزه میشود، برای کشف حقیقت

نوشته حاضر میبایست مدتها پیش از این انتشار می یافت. علنی چند که کم کاری نویسنده برای اتمام هر چه سریعتر نوشته از آنجمله میباشد، سبب تعویق در انتشار شد. عدم انتشار سریع و بوقوع سبب آن شد که بر اثر شایعات و لجن پراکسی های گردانندگان و عناصر اصلاح ناپذیر "سازمان انقلابی حزب توده*" اذهان بسیاری از طرفداران آن سازمان که فریب آنها را خورده و هنوز هم متوجه نشده اند که به کجا کشیده می شوند، نسبت به نویسنده متشوش شود و امکان آنها نبود و نیست که با یکا- یک آنها تماس بمنظور توضیح اختلافات برقرار گردد. هر چند که انتشار این نوشته میبایست و بعراتب بهتر و ضروری تر می بود بوقوع انجام گیرد، لیکن بعلت گذشت زمان، عدم انتشار مجاز نیست، و این اساسا از آنجبهت است که بعلت فعالیت چند ساله در "ساحت" موظف به افشای نظرات انحرافی آن- که در مواردی خود نیز منابر بند- های تشکیلاتی به تبلیغ برخی از آنها پرداخته ام- در برابر جنبش میباشم. بخش بزرگی از نوشته حاضر با توضیحاتی بیشتر قریب به بیست ماه پیش اتمام یافته و در اختیار سطح بسیار محدودی قرار گرفت. بقیده ای نوشته پس از تاخیری طولانی در نگا- رش اخیرا آغاز و به اتمام رسید. در نوشته حاضر بخشی از توضیحات آنچه که بسوط به گذشته "ساحت" و موارد اختلاف گذشته میشود بمنظور جلوگیری از فزونی صفحات حذف یا خلاصه گردیده است و این تا بدانجا انجام گرفته که به اصل مطلب مسورد بحث خدشه ای وارد نسازد. بدانعلت که استعغای از "ساحت" مربوط به بیش از دو سال پیش است، بسیاری از مطالب جزوه حاضر در ارتباط با گذشته هستند که امروزه دیگر بحث بر روی آنها بسته شده است. ولی از آنجائیکه "اولا" "ساحت" نه تنها به تصحیح در آن موارد نپرداخته بلکه وجود یک سری از آنها خود سبب پیدایش انحرافات بس خطرناک تر و عمیق تر تا حد در غلطیدن امروزی اش به تئوری روبریو- نیستی و ارتجاعی "سه دنیا" شده اند و ثانیا اختلافات با گردانندگان "ساحت" در زمانیکه در درون آن سازمان فعالیت داشتیم بر روی آن موارد نیز تمرکز می یافت، ضروری می بود که بدانها نیز برخورد گردد.

عضو سابق رهبری خارج از کشور. "سازمان انقلابی حزب توده"

خرداد ۱۳۵۷

* - از این پس بمنظور اختصار "ساحت" آورده خواهد شد.

- ۱- رابطه ایجاد و ساختمان حزب با مشی عام سیاسی انقلاب
- ۲- ایجاد حزب جزئی از پروسه ساختمان آنست
- ۳- مبارزه در شهر عطفی انقلابی نیست
- ۴- محیط "پرولتاریائی" روستا و جعل تاریخ
- ۵- مبارزه مسلحانه در روستا زمینه ایجاد حزب

"ساحت" و جنبش زحمتکشان شهروند

- ۱- "ساحت" و تئوری مراحل
- ۲- حرکت از سطح توده ها یا توجه به سطح توده ها
- ۳- فریب توده ها در برابر چم تجربه توده
- ۴- محدودیت مبارزه در چارچوب مسایل مشخص روز
- ۵- تجربه با "ساحت"
- ۶- خیزش به فعالیت علنی و کاهش از فعالیت مخفی
- ۷- محدود کردن مبارزه در چارچوب قوانین حکومت

"ساحت" و جنبش دانشجویی خارج از کشور

- ۱- جلوگیری از قاطع تر شدن مواضع
- ۲- چرخش بر است تحت عنوان مبارزه با "چپ" روی
- ۳- کمیت همه چیز کیفیت هیچ چیز
- ۴- یک مقایسه

"ساحت" و خائنین

"ساحت" و بورژوازی ملی

"ساحت" و سوء استفاده از حیثیت مبارزاتی شهدا

"ساحت" مدافع حکومت‌های ارتجاعی و وابسته

- ۱- تطهیر مترجمین عرب توسط "ساحت"
- ۲- تطهیر مترجمین آفریقا توسط "ساحت"
- ۳- تطهیر رژیم فاشیستی و وابسته شاه توسط "ساحت"

آخرین کلام

نوشته حاضر از طرف رفیق نگارنده جهت چاپ و پخش
در اختیار گروه مقرر گرفته است. از آنجائیکه مواضع
مندرجه در این نوشته منطبق با مواضع گروه ما بود و
به روشن شدن ماهیت نظرات انحرافی "سازمان
"انقلابی" حزب توده" در گذشته و مشی ارتجاعی و
ضد انقلابی امروزی او کمک می نماید، گروه ما به تکثیر
آن اقدام میکند.

گروه انقلابیون مارکسیست - لنینیست

نشانی ما :

Herbert Malmberg

Söderkullagatan 56

502 52 Borås

SWEDEN

تیر ۱۳۵۷ - ۴ -